

# ننځون افغان

نویسنده: لیدی سل

ترجمه: میر عبدالننید بیختم

باز چاپ و تدوین دیجیتال: هاسم آسمایی

بازچاپ: اندنارات راه پرچم

شناسنامه کتاب

عنوان: شېخون افغان

نویسنده: لیدی سل

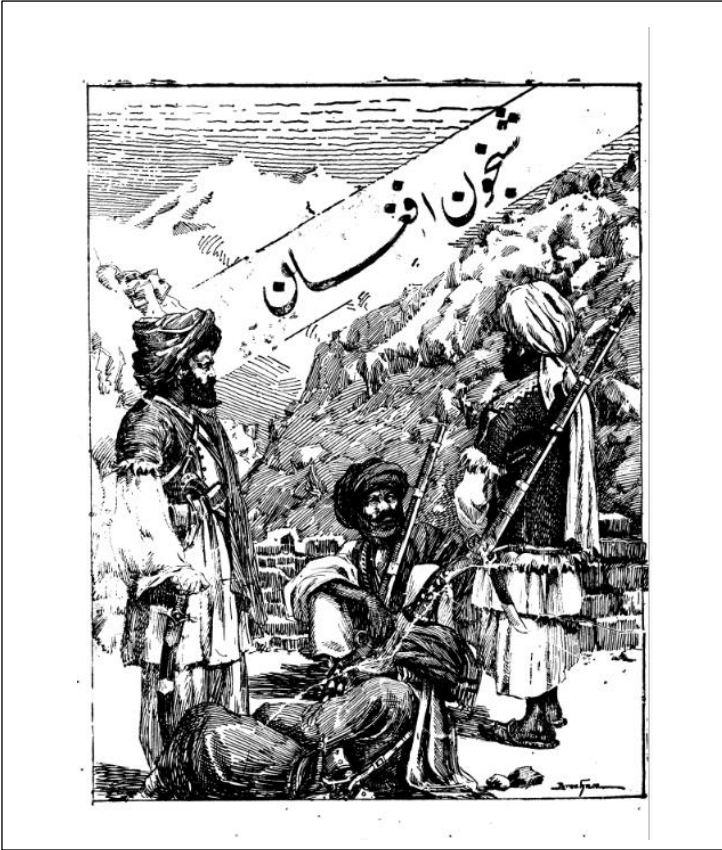
مترجم: میر عبدالرشید بیغم (متخصص سپورت)

چاپ نخست: ریاست دارالتالیف وزارت معارف ۱۳۲۹

---

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم سنبله ۱۴۰۱ / سپتمبر ۲۰۲۲



روی جلد چاپ اول کتاب

غیر رو کر نظر حرص و طمع سو مرتو بود

ضامنستی تو قوت باز مرتو بود

ہر کجا ہمت تو معرکہ آرا می گشت

نختم رولرزہ بر اندام ز نیرو مرتو بود

گلبک کوه تو بہ شہباز طرف می کردید

شیر رکنی جگر حملہ بر آہو مرتو بود

ہمت اکبر مرتو غیرت ایوبی تو

ماتم و فاجحہ نختم بلد جو مرتو بود

## درباره بازپخش کتاب

شکست ننگین و مفتضحانه قوای متجاوز انگلیس در جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۴۱ - ۱۸۴۲)، صفحاتی افتخارآمیز از مبارزات جانبازان وطن است که با سیلاوه‌ها و تفنگ‌های دهن‌پر در مقابل نیرومندترین قدرت اقتصادی و نظامی زمان که آفتاب در مستعمراتش غروب نمی‌کرد، رزمیدند و قوای هفده هزار نفری آنان را تار و مار و پرچم آزادی را بر افراشتند.

درباره این جنگ کتاب‌های بیشماری توسط انگلیس‌ها، روس‌ها و دیگران نوشته شده و تحلیل‌های گوناگونی صورت گرفته و از جهات مختلف بررسی و ارزیابی شده است. خاطرات خانم «سیل» به حیث خانم جنرال انگلیسی در همین راستا از صفت و خصوصیت خاص و جداگانه برخوردار است؛ زیرا نویسنده شاهد رویدادهای بوده که در پیش چشمش اتفاق افتاده و روزانه آنرا ثبت نموده و در همان اوج جنگ‌ها به انگلیستان رسیده و مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

از محتویات کتاب بخوبی استنباط می‌گردد که نویسنده با همه نفرتی که از افغان‌ها داشته و باربار آنان را با کلمات تحقیرآمیز که خصلت افکار استعماری است یاد نموده، نتوانسته که از شهامت، خودگذری، وطندوستی، ناموس‌داری و مهارت در جنگجویی آنها چشم‌پوشی نماید.

در این کتاب شخصیت وزیر محمداکبر خان، درایت و توانایی سوق و اداره او در پیشبرد جنگ به شکل واضح برجسته شده است. در این آشفته دوران کنونی که شماری قلم بدستان یا در اثر بی‌خبری و یا هم آگاهانه و دستوری در صدد تخریب این قهرمان واقعی جنگ اول افغان، انگلیس قلم را آلوده می‌سازند، بازپخش این کتاب جواب دندان شکنی خواهد بود در مقابل یاهو سرایی آنان.

کتاب، رخ ملی و مردمی جنگ را در وجود جنگجویان وطن‌دوست شرق و غرب و شمال و جنوب کابل که به اقوام گوناگون کشور مربوط بوده نمایان و بر علاوه چهره شماری از مزدوران و خدمتگاران انگلیس را که در خفا با آنها کمک می‌نمودند، نیز رسوا ساخته است.

انتشارات راه پرچم افتخار دارد که به سلسله نشر کتاب‌های مربوط به تاریخ کشور از جمله جنگ‌های افغان و انگلیس این کتاب را به ادامه کتاب‌های «انتقامجویان جگدک» (روایت از جنگ اول افغان و انگلیس) و «شیپورهای پیروزی میوند» (روایت از جنگ دوم افغان و انگلیس) نوشته نفتولا خالفین و ترجمه زنده یاد جنرال گل‌آقا را نیز بعد از ۷۲ سال به شکل دیجیتال در اختیار هموطنان قرار می‌دهد.

زندگی‌نامه کوتاه میر عبدالرشید بیغم مترجم کتاب، برای یادبود و احترام به او، در آغاز کتاب آورده شده است.

با حرمت  
قاسم آسمایی

لینک دانلود کتاب‌های «انتقامجویان جگدک» و «شیپورهای پیروزی میوند» در ختم کتاب گذاشته شده است.

## زندگی نامه میر عبدالرشید بیغم

میر عبدالرشید بیغم فرزند میر محبوب خان کنزی در سال ۱۲۸۱ هجری خورشیدی در گذر دروازه لاهوری کابل چشم به جهان گشود. در زمان سلطنت شاه امان‌الله شامل مکتب امانی شد و بعد از ختم آموزش ابتدایی در سال ۱۹۱۹ در جمع نخستین گروه جهت تحصیلات عالی به کشور



آلمان اعزام شد و در رشته سپورت تحصیل و عنوان نخستین متخصص ورزش افغانستان به نام او در تاریخ سپورت کشور ثبت شده است.

میر عبدالرشید مدت ۱۳ سال در کشور آلمان مصروف تحصیل بود و با ختم تحصیل با وجودی که می‌دانست ترور و اختناق در وطن حاکم و تعدادی از روشنفکران مشروطه‌خواه از جمله برادرانش میر غلام‌محمد غبار و میر غلام‌احمد بهار و پسران کاکایش سیداکرم

و سیدداؤود در زندان به سر می‌برند و با رسیدن به وطن، سرنوشت همانند آنها در انتظار اوست، عشق به وطن و خدمت به مردم او را به سوی خود کشاند و با قبولی همه خطرات به وطن برگشت.

هنوز دو روز از بازگشتش سپری نشده بود که بی‌هیچ علت و موجبۀ دستگیر و با سایر اعضای خانواده در زندان سرای موتی زندانی شد.

میر عبدالرشید بتاريخ ۲۸ میزان ۱۳۱۴ همراه با برادران و یک تعداد دیگر از روشنفکران از زندان رها و به مناطق دور دست کشور تبعید شدند. از

جمله میر عبدالرشید در گرشک، میر غلام محمد غبار با فامیل آن در قریه بالابلوک ولایت فراه و میر غلام حامدبهار در ریگستان تحت نظارت عمال دولت قرار گرفتند.

میر عبدالرشید مجموعاً مدت ده سال را در زندان و تبعید سپری و با ختم جنگ جهانی دوم اجازه برگشت به کابل را حاصل نمود.

در مورد گزینش تخلص «بیغم» می‌نویسد: «ما هر روز چندین کیلو متر را پیاده طی می‌کردیم تا در علاقه داری حاضری امضا کنیم. آنها نمی‌خواستند ما به ساده گی بمیریم. عذاب و شکنجه بیشتر می‌خواستند. از فراه نیز به قندهار منتقل شدیم، در آنجا بود که خانم در حین ولادت به خونریزی مبتلا شد. آنها این شکنجه را بسیار خوش داشتند، از این رو آنقدر اجازه آمدن مریض را به کابل معطل کردند، تا کار از کار گذشت و به دنبال آن دو طفلم نیز قربانی سلوک محافظان ما گردیدند و از گرسنه گی هلاک شدند... بعد از سال‌ها که دوباره به کابل آمدم، دیگر اثر غم بر من ناچیز بود زیرا از مرگ نجات یافته بودم، از این رو بیغم تخلص کردم.»

بیغم بعد از برگشت به کابل آموخته‌های مسلکی خویش را به حیث متخصص سپورت در اختیار جوانان وطن گذاشت. او نه تنها برای رشد و انکشاف سپورت در داخل کشور می‌کوشید، بلکه آرزو داشت تا سپورت و سپورتمین‌های افغان در جهان صاحبی نام و مقامی شوند.

میر عبدالرشید بیغم نخستین کسی است که ورزش‌های مدرن و گونه‌های مختلف اتلتیک چون دوش ده هزار متر، پنج هزار متر، سه هزار متر، دویدن‌های سریع صد، دوصد و چهارصد متر ریلی و اقسام خیزها، خیز دور، خیز قدمه دار، خیز با نیزه، انداخت گلوله، نیزه و دسک و آب بازی را بین دانش آموزان معارف ترویج داد. او تیم‌های فوتبال محمودیه و حربی



پوهنځی را که در وقت و زمانش از شمار محبوب‌ترین تیم‌ها بودند، در بیرون از معارف پایه گذاری کرد.

میر عبدالرشید بیغم شخصیت منور و آگاه و صاحب فضل و شخص مبارز بود که همواره ندای آزادی و پیروزی را در افغانستان سر داده و به همین جرم سال‌ها مجازات گردید. اما خدمات فراموش ناشدنی او برای ورزش افغانستان فراموش ناشدنی است.

میر عبدالرشید بیغم بتاريخ ۲۷ جدی سال ۱۳۶۴ ه.ش به عمر ۸۳ سالگی چشم از جهان بست.

کتاب دست داشته یادگار از اوست.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### عرض مرّام

کتابی که به خواننده‌گان عزیز تقدیم می‌شود درامه‌ مداخله و لشکرکشی بیگانه در این سرزمین است. این مداخله و لشکرکشی به امید پیروزی و استعمار آغاز و برای عاملین آن به مصیبت و فاجعه انجام می‌یابد.

نویسنده کتاب يك نفر خانم انگلیسی موسوم به «لیدی سیل» است که در دوران محاربات اول افغان و انگلیس چندی در این کشور اقامت کرده و مجادله‌های وطن پرستانه و صحنه‌های پر از شهامت و مردانه‌گی افغان‌ها را بچشم سر مشاهده نموده و واقعات را بصورت یادداشت‌هایی روزمره نوشته است. محتویات این کتاب برای آنانی که هنوز نیت و اراده شوم نسبت به این خطه اسلامی می‌پرورند درس عبرت و برای نسل‌های موجوده و آینده افغان مایه افتخار و سابقه دلیری و ایثار است.

این کتاب از یک‌طرف عواقب تلخ و نتایج ناگوار تعرض و مداخله را درین کشور آزادمنش خاطر نشان می‌سازد و از طرف دیگر غرور ملی، وطن‌دوستی، نیروی معنوی، اعتماد به نفس، دیانت و ایمان، ایثار و جانبازی را که در سرشت هر فرد این کشور عجین است، نشان می‌دهد و این نقطه را روشن می‌سازد که هیچگاه دسایس و فریب و تبلیغات مغرضین تأثیری نداشته و نمی‌تواند قلب‌های را که به محبت وطن در طپش است و سوسه کند. اولاد این سرزمین کوهستانی همیشه در مقابل دشمنان آزادی یک‌دست، یک فکر، یک سخن و چون مشت گره حاضر و آماده می‌باشند.

بنابراین ریاست دارالتالیف معارف کتاب شبخون افغان ترجمه شاغلی میر عبدالرشید خان (بیغم) را بخواننده‌گان عزیز تقدیم نموده و ضمناً به

بیگانگانی که هنوز به نظر حرص و طمع به این کشور کوهستانی می‌بینند  
توصیه می‌کند:

«با خبرباش که سر می‌شکند کهسارش»

## چند سطری به عنوان مقدمه

نخستین جنگی که در ۱۸۴۱ الی ۱۸۴۲ عیسوی تقریباً بیشتر از یک قرن قبل بین افغان و انگلیس رخ داد برای یک ملتی چون افغان از مفاخر تاریخی بزرگی محسوب می‌شود، زیرا بنابر شهادت تاریخی از حیث قوهء منظم و تجهیزات جنگی مکمل انگلیس که افغان‌ها با قلت آن مواجه بودند، ملاحظه می‌کنیم که چگونه اردوی قوی انگلیس را در عرض راه خورد کابل الی جگدک از بین بردند و آنگهی چون خود انگلیس‌ها معترف به آنند برای افغان از هر حیث قیمتی و مایه مباهات است و این اعتراف به حقیقت مردانگی و صلحشوری قوم افغان عبارت از یک سلسله یادداشت‌هایی است که (لیدی سیل) از واقعات چشم‌دید خود در موقع توقیف و یرغملی در تحت الطاف وزیر اکبرخان غازی به سر می‌برد، می‌نویسد و به صورت کتاب در می‌آید، جرنیل سیل (R. Sale) منصب‌دار است که در آغاز قیام ملی با یک غند خود را به جلال‌آباد می‌رساند و مادام سیل خانمش در معیت می‌کنانند و جرنیل الفنسرتون بدربار شاه‌شجاع به کابل می‌ماند، و در موقع مسافرت اردوی انگلیس به طرف جلال‌آباد که در نتیجه منجر به تباهی هفده هزار عسکر در عرض راه جلال‌آباد می‌شود با دگرخانم‌های انگلیس در تحت نظر لطف و رعایت غازی اکبر خان قرار می‌گیرد. این خانم منصفه واقعات را آنچه دیده به کمال صراحت و وضاحت یادداشت می‌کند و آنرا به صورت کتاب در تحت عنوان مصائب در افغانستان تدوین می‌کند و منظور مؤلفه از مصیبت‌ها و مصایب است که انگلیس در افغانستان دچار به آن می‌شود. چون بنابر قول «لیدی سیل» افغان‌ها در شب‌های سرد زمستان به «شبخون» برعلیه قوای منظم انگلیس می‌پرداختند. بنده بهتر دانستم آنرا به عنوان «شبخون افغان» معنون سازم.

انگلیس‌ها حکومت شاه‌شجاع را حکومت قانونی، و بنابران انقلاب ملی را

بحیث اغتشاش وانمود می‌کنند؛ ازین جمله «لیدی سیل» در خلال توضیحات و تذکرات راجع به حوادث، قیام ملی را شورش و اغتشاش می‌نامد، در همه حال این زن که با جمعیت بزرگی از اناث یرغمل در افغانستان توقیف می‌ماند، سلوک نجیبانه و شرافت و سجایای افغانی را می‌ستاید و مراتب مهمان نوازی و غریب پروری افغان را با الفاظ درشت ثبت، و در وقایع تاریخی حفظ می‌نماید.

میر عبدالرشید بیغم

## آغاز یادداشت‌های «لیدی سیل»

### دیباچه

من واقعات را نه تنها روزمره که به وقوع می‌آمد به رشته تحریر در می‌آوردم بلکه اکثر ساعات و اوقات من مشغول و مشمول ترتیب واقعات بود و هکذا خبرهای روز را که به صفت معلومات به ما می‌رسید و باخبرهای تلگرافی که از بالاحصار واصل و یا ذریعه پادشاه و کپتان «کنلی» (Conolly) به سفیر «مکنتان» (W. Macnaghten) ارسال می‌گردید و هم اطلاعاتی که به وسیله اشخاص شریف و به معرفت کپتان «ستوارت» (Stuart) (داماد لیدی سیل) و یا طبقه عام توصل می‌یافت، در قید ثبت در می‌آمد. این اشخاص کسانی بودند که در توپ‌خانه و غیره کار می‌کردند و سلوک نیک و حسن توجه «ستوارت» آنها را جلب کرده بود. بنابراین همیشه وی را از خطرها و حوادث جاریه مطلع می‌نمودند، یا آنهاپی بودند که مافوق‌های خود را از وقایع مستحضر می‌ساختند با تمام این حال پیشنهادات و هدایت او چندان مؤثر نه افتاده و در موقع قبول و اجراء قرار نمی‌گرفت تا اینکه در نتیجه مایوس و فقط با اجرای وظیفه منحصر به خودش می‌پرداخت که عبارت از اجرای کارهای افسر توپچی و مهندسی می‌بود و همینکه فرصت بدستش می‌آمد می‌خواست با من در تحریر واقعات کومکی نموده معلومات مهمه را نیز در آن ایزاد نماید. اما دریغ که مصروفیت نهایت زیادی داشته و کمتر می‌توانست با من دست کمک بدهد و چون تمام پلان‌ها و سکچ‌ها و یادداشت‌های شخصی و رسمی مشارالیه مفقود و قبل ازینکه از کابل حرکت نماییم یادداشت چند و سودمند در کتاب من بیفزود. تصور می‌کنم بعض اشخاصی دیگر نیز به تحریر و ضبط این واقعات پرداخته اند؛ ولی همه آنها بجز اینجانب اوراق و یادداشت‌ها را از دست داده مجبور بودند فقط از حافظه خود کار بگیرند و چون منم

بجز از البسهٔ جان متباقی لوازم خود را از دست داده بودم بنابراین جای تعجب خواهد بود که چطور یادداشت و اوراق خود را نجات داده ام، گویا در شب قبل از حرکت کابل، هنگامی که بارها بسته شده بود از جا برخاسته واقعات روز را با تحریر چند سطر تکمیل و فردای آن روز اوراق را در خریطه پیچانیده در کمر بستم و ازینکه نقشه چاونی و قلعه‌های جنگی که ذریعه کپتان «سوتر» (Souter) مربوط رجیمینت ۴۴ از روی حافظه ترتیب و به من رسید خیلی متشکرم و اگر اختلافی در نقشه‌ها باشد جزئی و قابل ذکر نیست چه طبق آن می‌توان نقاط مطلوبه را دریافت.

می‌توانستم حوادث جاریه را طور قصه برشته تحریر کنم ولی بهتر دانستم اسلوب یادداشت خویش را چنانکه پیهم تحریر و ترتیب شده حفظ نمایم.

چیزی سهل‌یست بعد از ختم مصایب راجع به سهو و اجزآت اشخاص اظهار عقیده نمودن ولی بایست گفته شود که سفیر «مکناتن» به نسبت گول زدن افغان‌ها نهایت سخت به جزای اعمال خود رسید و جرنیل «الفنستون» (Elphinstone) می‌دانست که قوهٔ دماغ و جسم میکناتن تخفیف یافته و می‌خواهد چون از کمک و توسل جرنیل «نت» (Nott) برای اشغال چوکی، فرمان‌دهی اردو مایوس بود. نفر دیگری را برای اجرای این امر طلب نماید چه مقصد یگانه او عودت به هندوستان بود و بس. وی اظهار عقیده می‌نمود که رفتن ما ثانیاً به طرف بالاحصار (یک و نیم میل) دور از امکان بوده و می‌بایست این فاصله به محاربه از افغان‌ها به دست آورده شود و اضافه می‌کرد اگر احیاناً به عزم خویش ناکام شویم پس چطور می‌توان به عودت خود بطرف جلال‌آباد که یک هفته را در بر می‌گیرد موفق شد؟ و اگر در بالاحصار می‌بودیم آنرا به وسیله یک هزار نفر عسکر مدافعه نمود و متباقی را برای اخذ آذوقه به کار برد در حالی که قصبه بینی حصار قریب بالاحصار می‌توانست یک سال دیگر ما را از وسایل تغذی

بی‌نیاز نماید. خصوصاً که حمله کوچک را از طرف شب برای اشغال آن را نمود و این حملات به طرف شهر که در آنجا جمعیت از معاونین موجود، مخصوصاً قزلباش‌ها که در پرده خفا همراهی ما بودند و پیوست هرگز نه کمک و یاری می‌دادند ادامه می‌یافت، تا اگر اقبال یاری و ازین اقدامات نتیجه بدست می‌آوردیم.

وی جز منظور اصلی خودش که عبارت از عودت به هندوستان بود دگر هیچ‌گونه ابراز نظر و عقیده نمی‌نمود. بلکه خیلی محتاط بود که مبادا با این ذریعه تحت اعتراضات دیوان مجلس مشوره حرب که در آن جرنیل «الفنستون»، بریگادیر «کوپتیل» و «چمبرس» شمولیت داشتند واقع شود. چنانچه کپتان «گروات» (Graut) با کمال احتیاط مانع هرگونه اقدامات شده مشکلات پیش و کپتان بلو (Bellew) بعضی عقاید و اشارات مذدب آمیزی نموده و در اثر رفت و آمدهای متمادی خود وضعیت عملیات را دگرگون می‌ساختند. در حالی که بسیاری از جوانان بدون تفکر و تعمق پیشنهادهای خود را تقدیم و وقت زیاد شب را برای برهم زدن نظریات جرنیل سپری می‌نمودند؛ بدون اینکه قوه مرد علیل را تقویه نموده باشند. چنانچه «بریگادیر شلتون» (Shelton) در طی مذاکرات و مباحثات برای اینکه از استفسارات بی‌مورد مصئون مانده باشد بالای زمین خواره به خواب حقیقی و خواه به خواب مصنوعی فرو می‌رفت. در حالی که «میجر تین (Major Thain) رفیق و مشاور جرنیل از سبب مایوسیت زیاد از مذاکرات شانه خالی و «ستوارت» هم به نسبت علل فوق تا زمانی که استفساری ازو به عمل نمی‌آمد سکوت را اختیار می‌نمود، چون اعتبار و اعتماد «میکناتن» در حق شاه‌شجاع رو به تخفیف و تقلیل رفته بود بدین جهت مکتوبی به گورنر هندوستان ارسال و در آن اظهار عقیده و پیشنهاد نمود که شاه حرکات خیانت آمیزی را در مقابل ما مرتکب و باید امیر دوست محمد خان به وطنش عودت داده شود؛ ولی نمی‌دانم که آیا



مکتوب مذکور به گورنر هندوستان رسید یا خیر؟ این سوالیست لاینحل ولی من نمی‌خواهم اشاره به جزئیات و انقلاب‌های کوچک نمایم بلکه می‌خواهم به واقعات که قبل از شورش عمومی در کابل به وقوع پیوست ذکری از آن به میان آورم.

تصور می‌کنم اسم قصبه را بدون تفاوت ده مهرو و بی‌بی مهرو تحریر نموده باشم چنانچه هردو اسم مورد استعمال است اما بی‌بی مهرو که معنی آن (بدون شوهر) است درست بوده کلمه ده مهرو معنی (ده شوهر) را متضمن خواهد بود.

قرار معلوم و افواه دختر شریفی نامزد پسریکی از سران لشکری بوده است که در محاربه به قتل رسید، زوجه جنگ قتل نامزدش را استماع می‌کند مریض و در نتیجه پرود حیات می‌گوید اما اتفاقاً نامزدش نه مرده زخم‌های او رفته رفته بهبودی حاصل و سنگ سفیدی را بالای قبر دختر می‌گذارد و وی نیز بعد از وفاتش در پهلوی زوجه نامزد خودش در بلندی تپه بی‌بی مهرو مدفون می‌گردد.

## کابل

سپتمبر ۱۸۴۱:

ولیم «مکناتن» قوه نظامی منظمی داشت که می‌خواست به صوب زرمتم (ولایت جنوبی) ارسال دارد به علت اینکه در قریب گردیز قریه زاو ذریعه يك نفر از سران که آنرا بدون اهمیت رهزن تلقی می‌نمودند گرفته شده بود. چنانچه این اطلاع به کپتان «هی» (Hay) به فرمانده گارد شاه رسید و همین که در آن جا توصل و موضع را مشاهده نمود دید که در برابر استحکامات قوی و منظم قرار داشته و از شش برج جنگی تحت آتش قرار گرفته است و هنگامی که اطلاع فوق به کابل واصل گردید و «اولیور» (Oliver) با توپ‌های نه پونده ریجمنت نمبر (۵) و کپتان «ابوتس» (Abbots) معه نصف بتریه توپچی ریجمنت (۴۴) و ریجمنت نمبر (۹) بومی‌ها و توپخانه کپتان «واریورتن» (Warbourton) و قطعه سوار تحت قیادت «اندرسن» (Anderson) و کندک کوهستانی شاه‌شجاع با قطعات سنگرکن و سرنگ پران زیر نظارت «ستوارت» به حیث مهندس در ۲۸ سپتمبر به آن صوب اعزام گردید.

چرن سرک‌های شهر خراب و دارای بعضی گولائی‌ها بود که موجب عدم پیشرفت سریع توپ‌ها می‌شد لذا قطعات عسکری ناوقت‌تر به قرارگاه توصل ورزید؛ مگر بعداً بجز از کوتل التمرور که نهایت بلند و دارای (۹۶۰۰) فت ارتفاع بود، باقی سرک‌ها خوب و قلعه آن چنان ترتیب شده بود که نفر سوار می‌توانست آنرا اشغال دارد. بازهم اگر کمک نفر وطنی نمی‌بود اخذ موقع آن ذریعه توپخانه مشکل می‌گردید. چنانچه (۸۰۰) نفر آنها توپ را به بلندی می‌کشیدند و قراری که برایم معلوم شد مشکلات در ارتفاع آن نه

بلکه در خرابی معبر آن بود که دارای سنگ‌های بزرگ و توده‌های برف و در عین حال دارای سردی زیاد نیز بود و چون به آن طرف کوتل اهالی مسکن‌های خویش را تخلیه می‌نمودند طبعاً در اثر رسیدن سرما به مشکلات و خوف مواجه بودند.

سرکرده‌گان اظهار می‌نمودند که برای تسلیم حاضر بوده ولی از تخریب برج‌ها و استحکامات خود که از آن جا بالای عساکر شاه‌شجاع تیر اندازی نموده بودند امتناع می‌ورزیدند و درین ضمن لفتیننت جون «کنلی» (John Conolly) ، «لفتیننت» برنت (Burnet) از ریجمنت نمبر (۵۴) با ۳۰۰ نفر سوار و (۶۰) میل مسافه را طی و بالای محمداکرم خان و مربوطینش به صورت چپاول حمله‌ور و در اثر خیانت دامادش پناه‌گاه موصوف را دریافتند که این هم به اثر فرمایش شاه‌شجاع تطبیق شد ولی درین موقع شورش‌های متمادی در کابل روی کار و برای توسعه آن خوانین از اطراف دعوت می‌شدند و هنگامی که در افغانستان امنیت برپا و پادشاه در کابل از اقوام نفری می‌طلبید خوانین به کمال خوشی در راس نفری خود قرار گرفته به کابل می‌شتافتند ولی درین شورش که نفری داوطلب از نزد خوانین افغان گرفته و به تقسیمات عسکری داخل و تحت قیادت انگلیس قرار داده می‌شدند طبعاً ارتباط صمیمی بین آنها و افسران موجود نبوده و محض از روی سیاست و تقاضای وقت فرمان می‌بردند و قلوب آنها متوجه دین معروف اسلامی می‌بود از طرف دیگر مبالغی که برای سرکرده‌گان افغان ذریعه شاه داده می‌شد به بهانه اینکه مصارفات حکومت و اردو محدود است از توزیع آن جلوگیری و با این وسیله اختیارات خوانین و سران افغان نیز محدود می‌گردید مگر مبلغ پس‌اندازی که باین ذریعه توسط حکومت وانمود می‌شد یگانه همان مبلغ بود که ذریعه خودشان بعمل می‌آمد در حالی موضوع مناقشه همان مبلغ چهل هزار کلدار که توسط حکومت هند برای سرکرده‌گان تادیه ولی الحال توزیع نمی‌شد، بوده است. چه مبلغ که

از عایدات شاه ذخیره می‌شد برای برانداختن خوانین کوچک مصرف می‌گردید. به هر حال مبلغی که حکومت هند به شاه‌شجاع تقدیم و یا بعضی اوقات از هدیه آن امتناع می‌ورزید برای ما نیز پس اندازی گفته نمی‌شد چه نگهداری شاه‌شجاع به وضعیت موجوده به جز اینکه ما انگلیس‌ها خود را بی‌عزت و وسیله اغتشاش عمومی را فراهم می‌نمودیم دگر چیزی تلقی و تعبیر نمی‌شد زیرا شورش برپا در راس آن میر مسجدی خان قرار داشت.

خوانین کوهستان ذریعه سران قوم درانی در کابل به غضب آمده و از حصه تیزین الی بتخاک شورش بزرگی در جنبش و خیلی مسرور بودیم که این حادثه ناگوار قبلاً به وقوع نه پیوست. حکومت هند از مصارفات زیاد در افغانستان به ستوه آمده و تقریباً در هر داک تقلیل مصارفات را واضح و از بودجه مصارفات سیاسی کسر و هم همان مبلغ چهل هزار کلدار خوانین را قطع نمود.

چون اوضاع در کابل خراب و باریک گردید، بنابراین سفیر مکناتن به صورت فوری امر عودت عساکر را که زیر اثر کپتان «اولیور» در (زاو) متمرکز بود صادر و صورت مفاهمه را بطرز سیاست «مک‌گریگور» (Macgrgor) واگذار گردید چه نامبرده به افکار و عادات اهالی (زاو) آشنا و در نتیجه قناعت سفیر را فراهم نمود. اگرچه مشارالیه همیشه از دست زدن بخانه زنبور و تخریب آن منع و برعکس رفتار و حسن سلوک دپلوماسی را نصیحت می‌نمود بازهم درین موقع جسارت شرط و نظریات سیاسیون مختلفه بوده پلانی سنجیده شد که می‌بایستی در اثر آن عسکر جرنیل سیل در حین حرکت به طرف هند دایره بزرگ را طی و به نجراب موصلت ولی از محاربه با اهالی نجراب خودداری و یگانه اقوام همسایه را که با اهالی آنجا خصومت داشتند به حمله وادار سازد و با این مناسبت نقشه و پلان

ترتیب و فرستاده شد. لیکن متأسفانه خطوط مهم و کوتل‌های که مانع پیشرفت اردو شده می‌توانست در آن ذکری نشده بود.

#### ۹ اکتوبر:

ریجمنت (۱۳) پیاده که زیر اثر لفتیننت دنی (Dennie) منتظر امر بود به صوب بتخاک اعزام گردید ولی چون ادامه مارش آن مربوطه به عزیمت کپتان «ایونس» و توپ‌های مربوطه موصوف بود ازین جهت من به معیت دختر خود خانم ستوارت که شوهرش با غندمشر «اولیور» و قطعات عسکری غایب بود، در کابل ماندم حالانکه جرنیل سیل به امید اینکه اینجانب منتها در سه روز به مشارالیه خواهم رسید سفر نمود.

#### ۱۲ - اکتوبر:

ریجمنت ۱۳ و ۳۵ با داشتن چندین توپ که در راس آن «دیویس» (Davis) و خود جرنیل سیل قرار داشت بسوی خورد کابل در حرکت افتاد که ذریعه ريجمنت ۳۵ کوتل آنرا متصرف و بعداً ريجمنت نمبر ۱۳ را ثانیاً به بتخاک عودت داد و اگر چه این پلان بکمال احتیاط عملی شد بازهم تلفات آن زیاد بوده، خورد کابل در ذات خود دره کوچک و کوتل آن دارای دیوارهای مرتفع سنگی است و قراری که می‌گفتند تعداد دشمن اضافه از ۶۰ نفر نبود و چون نقاط مهم را متصرف و در عین حال مواضع را خوب می‌شناختند لذا ازین رهگذر برما فوقیت داشته تلفاتی را عاید نمودند و تا هنگامی که افغان‌ها تیراندازی نمی‌کردند در آن مواضع معلوم نمی‌شدند و چون آنها در عقب سنگ‌ها پنهان و در موقع عبور عساکر بالای کوتل، فوراً با مهارت افسران را هدف گلوله خویش قرار داده از بین می‌بردند و اگر چه تعداد آنها را قلیل نشان می‌دادند بازهم قراری که بصورت یقینی برایم اطلاع داده شد به تعداد ۲۰۰ نفر از دشمن در آن حصص اخذ موقع

نموده بودند که در اثر حمله آنها ریجمنت ۳۵ در حدود ۴۰ نفر تلفات و کپتان «ینگ هزبنده» (Younghusband) مجروح شد و ریجمنت ۱۳ هشت نفر تلفات و نزده نفر مجروح را خاطر نشان می‌نمود و حتی خود جرنیل سیل نیز به پای چپ گلوله که استخوان پایش را هم شکست دریافت نمود. در موقع که لفتننت «مین» (Main) نفری خود را در مقابل سنگر دشمن سوق می‌داد هدف قرار گرفته گوله به کاسه سرش اصابت و موجب مرگش گردید ولی لفتیننت «اوکس» (Okes) که جراحتی در سر داشت نتوانست خویشتن را نجات دهد.

در شب باران جریان داشت و محافظین ریجمنت ۱۳ که در فضای آزاد بودند مورد تیراندازی قرار گرفته یک نفر آن مقتول شد و همینکه در تجسس نفری که بالای محافظین انداخت می‌کرد؛ برآمدند سه نفر افغان‌ها را که سیلاوه بدست داشتند دستگیر کردند مگر بعداً در اثر اطلاع سفیر مکناتن که شاه‌شجاع آنها را اشخاص خوب وانمود می‌کرد رها نمودند.

### ۱۳ اکتوبر:

در کمپنی ریجمنت ۳۷ بادو عراده توپ تحت امر «مستر ولر» (Waller) برای تقویه ریجمنت نمبر ۱۳ به طرف بتخاک به حرکت افتاد، در حالی که متباقی نفری ریجمنت به چاونی خود باقی ماندند و اگر احیاناً در همان وقت شورش کابل جدی‌تر می‌شد طبعاً بدون وسیله مدافعه می‌ماندیم چه عسکر شاه‌شجاع برای مدافعه و تقویه خطوط عقبی به سیاه‌سنگ ارسال، و هم اینکه برای محافظه چاونی و خوراکه عسکر به نسبت که سربازان با غندمشر «اولیور» سوق داده شده بود موجود نبود، البته مشکلات پیش می‌نمود و هم گفته می‌شد که لفتننت «مین» که در خدمت شاه‌شجاع مشغول و در حیثی که گزیده شب را انجام می‌داد به قتل رسید اما

خوشبختانه معلوم شد که فقط نفر سواری که با موصوف همراه بود به قتل رسیده بود، نه خود او.

یک نفر خانم بیچاره موسوم به مادام «سمیت» (Smith) که از راه کوتل بولان با چندین تن محافظین روانه قندهار بود مورد تاخت و تاز بلوچها قرار گرفته، و محافظین مشارالیها فرار را اختیار نمودند و اگر چه مادام موصوفه موضع را ترک و برای چندی طی مسافه نمود بازهم بدست آنها افتاده به قتل رسید. لیکن جسد و دارایی موصوفه قراری که معمول است تاراج نشد چه آنها نه از اینکه این عمل را از حیث تعصب به فرنگیها اجراء نکرده اند بلکه آنها از ناحیه اینکه زنها را مقتول نمودن در قبایل آنها معمول نبود لهذا از گرفتن اموال انگشتر و گوشواره‌های طلائی مشارالیها منصرف شده بودند.

#### ۱۷ اکتوبر:

دسته عسکری غندمشر « اولپور» از (زرمتم) واپس عودت و عراده‌های توپ قطعه موصوف به نسبت خرابی معابر خساره مند و قبل از اینکه برای تقویه جرنیل «سیل» و ریجمنت ۳۷ فرستاده می‌شد روزهای متمادی برای ترمیم آنها بکار برده شد.

#### ۱۸ اکتوبر

دشمن فرود آمد و با ۴۰۰ نفر حمله شبانه را بالای خورد کابل آغاز و در اثر جد و جهد طرفین خساره جانبین بزرگ و لفتنت «جنکینس» (Jenkins) از ریجمنت ۳۵ شدیداً مجروح و قبل از وفات به نسبتی که زخمی به ستون فقرات مشارالیه رسیده بود عذاب‌های بزرگی را متحمل شد. غندمشر «مونتهیت» (Monteath) طالب کمک فوری گردید.

چنانچه جرنیل سیل دو کمپنی ریجمنت ۳۷ را که قبلاً به بتخاک واصل شده بود به کمک موصوف اعزام نمود.

۱۹ اکتوبر:

باقی نفری ریجمنت ۳۷ از کابل بصوب بتخاک ارسال و همچنین توپ‌های کپتان «ابوت» (Aboott) به قطعه سنگر کن و سرنگ‌پران حربی شاه‌شجاع، تحت اثر کپتان «برود فوت» (Broadfoot) به آنجا سوق داده و در حالی که جرنیل سیل و ستوارت موافقه نمودند که اینجانب با دختر و داماد خود نزد سفیر مکناتن در کابل معطل و هنگامی که مشارالیه نزد حکومت خود به بمبی مسافرت می‌نمود با موصوف هم سفر گردیم حالانکه جرنیل و الفنتون، هم به سبب خرابی صحت خویش به ولایت انگلستان می‌رفت.

عسکر «سیل» (Sale) فردای آن به صوب خوردکابل حرکت و ۷۷ نفر مجروحین با لفتنت «مین» (Mein) به چاونی آورده شدند و قراری که معلومات کردیم حاضریش‌های شاه‌شجاع که به سمت محافظین کپتان «تریور» (Trevor) نزد کپتان مک گریگور (Macgregor) (نماینده سیاسی) اعزام و از قوم غلزایی بودند يك تعداد آنها در ریجمنت ۳۵ مشغول ایفای وظیفه عسکری و در حین محاربه عقب تجارت خویش رفته ساریان قافله را مقتول و رگ‌های اشتران را بریده مشغولیتی داشتند و در موقعی که آنها مشغول حملات ناگوار خود بودند کپتان «واندهیم» (Wyndyham) با یک کمپنی ریجمنت ۳۵ داخل کارزار شده آنها را بهر طرف پراکنده و بعداً توسط اعتبار غندمشر «موننت» (Monteath) همه آنها از قطعه عسکری خارج ساخته شدند؛ ولی برعکس سفیر ما سلوک خوب را با آنها سفارش و ارسال نمودن مشارالیه را به کابل امر نمود و عقیده داشت که حاضریش‌ها همیشه قراری که اسم آنها ثابت می‌نماید حاضر جنگ بوده



قابل مراعات می‌باشند. من برعکس نظریه موصوف عقیده مند بوده مجازات آنها را توصیه می‌کردم.

## ۲۰ اکتوبر

جسد «لفتنت جنکنس» بعد از اینکه ذریعه دولی نقل داده شد و باین وسیله از عذاب و مشکلات سفر فارغ گردید بود در خانه «ستوارت» انتقال یافت.

## ۲۱ اکتوبر

مراسم تکفین لفتنت «جنکنس» برحسب مقرررات دین مسیحی بعمل آمده چون ریجمنت ۳۵ به تعداد ۹۰ راس اشتر تلفات را متحمل باقی ۵۰ راس آن مجروحین را حمل می‌نمود لذا نفری جهت تکمیل تعداد اشترها متوقف ساخته شدند.

## ۲۳ اکتوبر:

صداهای تیراندازی به صورت متمادی مسموع و تشویق زیاد روی کار و تمام قلعه‌های جنگی در اطراف کابل خالی از نفر بود چه جوانان همه برای تقویه اهالی تیزین جهت شمول در محاربه برعلیه ما رفته بودند و قراری که جرنیل سیل تحریر داشت، می‌گفتند اهالی تیزین برای اینکه قوه کافی نداشته در مقابل ما محاربه نمی‌نمایند ولی مصمم اند مرتبات عسکری را در اثر چور و چپاول معطل و هرجا که بتوانند تلفاتی با آنها عاید نمایند.

## ۲۴ اکتوبر:

صبح قبل ازین که البسه پوشیده باشم اطلاع ستوارت واصل و اظهار داشت که قلعه کوچکی در تیزین تخلیه و لفتنت «کنگ» (King) از ریجمنت ۱۳ مقتول و در اثر عدم جبه‌خانه عسکر به عقب نشینی مجبور

و بیچاره کنگ که نفر آخری بود در میدان اعدام و عسکر در گریز و نتوانستند جسد موصوف را بردارند تا اینکه موقع حاصل و به طرف نعش مشارالیه شتافته قبل از اینکه برهنه شود او را همراهی خود برداشتند. کنگ جوانی بود شجاع و محبوب، لذا مرگ موصوف سبب تألم و تأثر زیاد همه گردید. چنانچه از طرف شب در زمین تحت خیمه مدفون و بعداً اطلاع حاصل گردید که حمله دشمن قبل از اینکه ذخیره ما انتقال یافته باشد آغاز و در نتیجه ۹۰ راس اشتر و خزانه ریجمنت ۱۳ با جبهه خانه مربوطه ربوده شد.

جرنیل «الفنستون» اطلاع می‌داد که جرنیل سیل به نسبت زخم پای خویش از احتیاط کار نگرفته و ازین جهت به مشکلات و دردهای شدید مواجهه بوده ولی بعد از گذاشتن مرهم شدت درد تخفیف و موصوف از اینکه چرا برای اینجانب از احوال خویش اطلاع دهی ننموده متأسف بود چه او می‌دانست که احوال پیهم او ذریعه «الفنستون» به من متصل خواهد گردید اما بازهم چون سیل بر علاوه زخم پای خویش مشغولیت عسکری داشت نمی‌توانست که جزئیات را جرنیل اطلاع و در عین حال راپورت عربی را متمادیاً به جرنیل «الفنستون» ارسال دارد.

مکتوبی ذریعه یک نفر دوست ما از قطعات عسکری قندهار واصل و تحریر می‌داشت که آنها در ۱۵ اکتوبر با آخرین نقطه سوقیات خویش در (ده واره) متصل و عودت خود را نیز به همان روز تعیین نمودند و کپتان «لیسن» (Leeson) که بعضی اوقات قوماندان قطعه سوار شاه‌شجاع بود ۲۵ میل را با کوتل میرشاه طی و باین ذریعه راه‌های مخوف دیگر آن را که عاری از آب بود عقب گذاشت و اضافه می‌کرد که عسکر ما مشغولیتی از اینکه دشمن را در حصه سکندرآباد در هم خورد نمودند نداشته و خوانین افغان هم نتوانسته اند دو صد نفر برای حمله متقابل جمع آوری نمایند.

قلعه جنگی که در مقابل آن توپ‌های ۱۸ پونده فرستاده شد از سال‌ها باین طرف تخریب و طاقت مقاومت نداشته ولی چیزی که ما را اذیت می‌نمود عبور دادن توپ‌ها از کوتل‌های آن سامان بود که از تصور همه که آنها را ندیده اند خارج خواهد بود و آخرین کوتل را موسوم به دهنه تنگی که به بعضی حصص کوتل خیبر واقع علی مسجد شباهت داشت توصیف می‌نمود که آنهم در تحت خود دریای تندی داشته و آنرا ۱۳ مرتبه عبور نمودند کوتل تاج که نهایت مرتفع و دارای راه‌های غیر قابل عبور بود برای اینکه از مشکلات آن نجات یافته باشند کپتان «لیسن» از راه کوتل (مرده) عبور نمود که آنرا هم مشکل ولی بازهم قابل عبور توصیف می‌کرد. نویسنده در مکتوب خود اضافه می‌نمود که برای عبور دادن توپ‌ها از کوتل مذکور حصه بزرگ فعالیت در پیش است که از آنجا به (خرتوت) مواصلت خواهند ورزید. اما معلوم نبود که آیا معابر آن حصص قابل عبور است یا خیر؟ ورنه در دگر صوت مجبور خواهند بود (کوتل تاج) را عبور نمایند.

میجر «راولنسن» (Rawlinson) نماینده سیاسی قطعه عسکری آن سامان مسرور بود که عسکر را از این راه پر مشقت عبور داده و در عین حال اطلاع حاصل داشت که محمداکرم خان در آنجا نیز قلعه جنگی داشته است اما بایست گفته شود که خیلی افسوس است که عسکر ما بدون لزوم خسته و زیون گردیدند. لیکن «راولنسن» برای مدافعه خویش اظهار خواهد نمود که اطلاعات مرکز به مشکلات واصل و اگر متوصل میگردید آنهم از طرف دشمن می‌بود.

۲۵ اکتوبر

جرنیل سیل مکتوبی ارسال و در آن تذکر داده بود که افراد عسکری در تیزین خوب و موصوف از سلوک آنها رضایت داشته ولی راجع به جزئیات

این موضوع از سکوت کار گرفته بود و در عین حال اضافه می‌نمود که روز ۲۴ اکتوبر را برای مذاکره با سران افغان تعیین و در آن روز میکریگور با افغان‌ها داخل صحنه عملیات و قضیه را حل و فصل خواهد نمود. مشارالیه اظهار می‌کرد که افغان‌ها برای اینکه در مقابل ما داخل صحنه عملیات شده نمی‌توانستند در آینده از اجرای محاربه دست خواهند کشید.

هکذا «ستوارت» مکتوب کنگهیم (Cunningham) را که بحیث لفتنت در قطعه سنگر کن و سرنگ پران حرپی شاه‌شجاع بود مطالعه و از سطور آن چنین استنباط می‌گردید که فعالیت دشمن تخفیف یافته و عساکر ما بدون مشغولیت قابل ذکری بودند. چنانچه کپتان «پیتن» (Paton) که وظیفه بود و باش عسکر را بر ذمه داشت، ترتیبات توقف و تفریح عسکر را امر نمود؛ مگر تیراندازی دشمن ثانیاً آغاز و از هر ریجمنت دو دو کمپانی برای مدافعه در مقابل دشمن سوق داده بود که همه با کمال شجاعت محاربه و دشمن را عقب زدند و آنها را الی قلعه‌های جنگی شان تعقیب نمودند و درین اثنا که جبه‌خانه ریجمنت ۱۳ ختم و از محاربه دست کشیدند لفتنت «کنگ» به قتل رسانیده شد.

خانم سفیر مکاتنن مرا طلب و اظهار نمود که «میکریگور» نماینده سیاسی نزد سران افغان که اضافه از هفت صد نفر بودند رفته و به مذاکره آغاز نمود. چنانچه افغان‌ها از اینکه نماینده سیاسی ما تنها به همراهی یک نفر سوار که اعتماد او را به افغان‌ها تثبیت می‌نمود حاضر شد. آنها نهایت اظهار مسرت نمودند و به جز از موضوع چهل هزار کلدار که برای آنها تادیه نمی‌شد باقی تمام مواد موافقه را قبولدار و برای اینکه درین باره تفکر و تعمق نموده باشند یک روز وقت را خواهش نمودند.

خانم سفیر به صحبت خود ادامه داده می‌گفت که سه نفر افغان‌ها به

میکناتن اخطار داده که باید چون سابق از طرف صبح و شام به سواری اسپ براید ولی مکناتن خواه از سیاست و خواه از شجاعت به سخنان آنها گوش نداده به اجراءات خویش مصروف بود. چنانچه آخذزاده درین موضع اظهار نموده بود که سه نفر افغان از اینکه هر وقتی باشد سفیر را به قتل خواهند رسانید، به قرآن کریم عهده بسته بودند.

قرار معلوم اهالی تگاب و لغمان در مسأله جنگ تیزین با دیگر افغانها نیز اشتراك و قراری که «مکریگور» تحریر می داشت به نسبت قلت اشتر مقدار زیادی از جبهه خانه بروی میدان باقی و افغانهایی که بداشتن آن احتیاج شدیدی حس می نمودند، از آن استفاده شایانی کردند.

## ۲۶ اکتوبر:

چون افواهاات زیاد راجع به حل قضیه در تیزین مسموع می شد لذا من اظهار اشتیاق نموده اطلاعات حقیقی را خواهان شدم که درین ضمن دو مکتوب وارد ولی دریغ که یکی آن از طرف کپتان «هیفلک» (Havelock) به جرنیل «الفنستون» و دیگرش ذریعه «پیتن» به «مجر تین» فرستاده شده بود، بنابراین من مکتوبی به میجر موصوف ارسال و توضیحات واقعه را طالب گردیدم؛ ولی مدتی بعد وی شخصاً حاضر و می گفت که او راجع به اجراءات و پیش آمدهای روز مشوش، ولی امید دارد که بدون حادثه ناگوار ازین مملکت خارج گردیم، و علاوه می نمود که مجروحین در یک هفته و میکناتن و جرنیل الفنستون در اوایل ماه آینده مملکت افغانها را وداع خواهند نمود.

بعد از اینکه میجر تین از نزد من رفت دو قطعه مکتوبی برایم ارسال، و متعجب بود که چرا آنها قبلاً واصل نشده بودند در حالی که کپتان «هیفلک» اطلاع می داد که موضوع برآمدن ما از افغانستان فیصله و نقری

گروی داده شد، ولی متأثر بود از اینکه بازهم بالای اشترها و محافظین ما تیراندازی می‌شد و ممکن این عمل در اثر ورود يك نفر خانی که قرار داد موافقه را معتبر نمی‌شناسد به وقوع پیوسته باشد. آیا نفری ما مسأله را درك نمی‌تواند...؟

کپتان «بین» با کمال اصرار می‌نویسد که او اطلاعات زیاد دارد که گفتن آن بهتر از نوشتن است، و علاوه می‌نمود که دشمن راجع به خان مذکور فیصله نموده که مشارالیه را از قرارداد محروم سازند، و اضافه می‌کرد در اردوی که درین مملکت مشغول کار و پیکار است بایستی از تکالیف و مشکلات و اوزان و اموال عاری و جبه‌خانه فقط و فقط ذریعه قاطرها و یابوها انتقال داده شود.

مجر تین می‌گفت چون جرنیل سیل برای حرکت خود دولی را انتخاب و در عین حال زخمی بود لذا موصوف در مکتوب خود از فعالیت و رفتار قطعات سرنگ‌پران و سنگر کن که کپتان کنیگهیم از آن توصیف می‌نمود ذکر می‌به میان نیاورده است و ممکن اطلاعات فوق پسان تر به موصوف ارسال و یا مشارالیه واقعات را پور مشاهده ننموده بود مگر بازهم خبرها و اطلاعات واثق یگانه به وسیله مکتوب‌های خصوصی امکان پذیر بود و بس.

در سال گذشته هنگامی که «ویلوکبای» (Willoughby) در کوهستان قوماندان قوای نظامی بود اظهار می‌کرد اطلاعاتی که سیل می‌داد نهایت خوب و باعث شهرت جرنیل گردید، ولی سیستم فعلی موصوف که واقعات را پنهان می‌داشت درست نبوده و خلاف اصول است زیرا واقعه که در میدان حرب به وقوع می‌پیوندد مسایل روشن و غیر قابل اسرار می‌باشد و قراری که احساس می‌شود سفیر می‌کنانن می‌خواهد در اثر حدوث همچو مسایل خویشتن را فریب داده و اقدامات افغان‌ها را بی‌اهمیت تلقی، و مملکت را در امنیت مشاهده گویا رول دبل را بازی و بدون اینکه با

جسارت جلو جریانات را گرفته بتواند خویشتن را به تهلکه می‌افکند و از تحریر مکتوب سفیر موصوف عنوانی لارڈ اکلند (Lord Auckland) که در آن به نسبت وضعیت موجوده در افغانستان از لارڈ موصوف درخواست کمک پنج ریچمنت را نموده بود دو ماه سپری و در اثر ارسال آن مبارزه‌های قلمی بین آنها آغاز و در نتیجه تقلیل قوه و مصرف در افغانستان امر شد.

مکناتن شخصی بود معتدل که اجراءات موصوف عاری از هرگونه جبر و ظلم و موجب پسند واقع گردیده بود و از همین جهت بحیث گورنر بمبی انتخاب، و می‌خواست واقعات کابل را بصورت دوستانه فیصله و هرچه زودتر جهت اشغال وظیفه جدیدش عازم بمبی گردد. در حالی که درین موقع نازک و خطرناک پیشنهادهای متمادی «الکساندر برنس» (Aleexander Burnes) را که ممکن غافل و خطر حادثات را احساس نمی‌نمود پذیرفت. لذا مکناتن مکتوب اولین خود را که به «لارڈ اکلند» تحریر و ارسال و در آن طلب کمک عسکری از لارڈ مذکور نموده بود؛ تردید، بلکه در مکتوب دیگری عنوانی لارڈ موصوف از اینکه امنیت در افغانستان خوب و احتیاج با ارسال عساکر جدید نمی‌باشد خواهش نخستین خویش را تردید نمود و از اینکه عنقریب يك حصهٔ اردوی موجوده انگلیس را از افغانستان به هند واپس ارسال و باقی را در فرصت لزوم عقب می‌کشد. به لارڈ اکلند، اطمینان می‌داد و از آن رو به جرنیل سیل امر نمود که خویش را با یک لوا منتظر عودت دیده و همین که شاه شجاع پنج رجمینت خود را تشکیل و تکمیل نموده اردوی انگلیسی از مملکت افغانستان خارج خواهد گردید چنانچه مکتوب سفیر مکناتن دو روز قبل از واقعه زرمتم به لارڈ موصوف ارسال شد.

از ۲۴ اکتوبر باین طرف پسته از هند مواصلت ننمود در حالیکه از ۴ اکتوبر از کابل مکتوبی هم ارسال نشده بود ولی ممکن بود در عرض راه متوقف و

بعد و اصل می‌گردد مگر بایست گفته شود که از صور مفاهمه و قرارداد با مشران افغان هیچ کسی واقف نشد. گویا می‌کنانتن طور اسرار از افشای آن خود داری می‌نمود. ولی اینقدر می‌گفت که مذاکره مکررینور نما یئده سیاسی با سران افغان خوب بود. و شرایط درستی بآنها پیش و مخصوصاً تادیه همان چهل هزار کلدار که در باره آن تمام مناقشات صورت گرفت بآنها وعده داده بود که در مقابل افغانها استرداد اموال را که به غنیمت گرفته بودند قبول دار شدند؛ گویا ما انگلیسها ثانیاً به همان نقطه متوصل شدیم که سابق از آنجا آغاز کرده بودیم، بدون اینکه به تلفات و مصارفات و تعداد مجروحین و از دست دادن جبهه‌خانه و اموال و مخصوصاً به ایام توقف اجباری در کابل عطف توجه نموده باشیم.

**۲۷ اکتوبر**

طوری که مسموع می‌شد مکررینور مکتوبی به می‌کنانتن ارسال و به موصوف دانانده شده بود که امنیت در علاقه تیزین برقرار و ممکن با تعدیلات چند کلمه محتاطانه به سفیر، امنیت خوبی را در قبایل تیزین وانمود و ارسال مجروحین را تحت محافظت و مراقبت ریجمنت ۵۴ در اول ماه سامان خواهش نموده باشد.

**۲۸ اکتوبر**

جرنیل سیل نامء بمن ارسال و اظهار میداشت که در ۲۶ اکتوبر به حصه سه بابا متوصل و در حدود يك ميل راه مورد تیراندازی واقع و چندین تن مجروح گردیدند و برای تسلیت اینجانب اضافه می‌نمود که زخم پای موصوف بهتر و شکایتی موجود نبوده و علاه می‌کرد که یکنفر از خوانین افغان برای نگهداری امنیت جد و جهد می‌نمود تا باین و سیله غله‌جات خود را بهتر بما فروخته باشد.



۲۹ اکتوبر

هنگامی که عساکر ما خوردکابل را وداع نمودند یومیه تحت آتش قرار داشتند حتی برای بستن خیمه‌های خویش هم موفق نگردیدند. چنانچه از جمله اشتران باربردار به تعداد ۴۰ راس آن به سبب کم‌قوتی و برودت از بین رفته و از گوشت آنها برای تغذی عسکر استفاده خوبی گردید؛ در حالی که لفتننت «جنگس» (Jennings) ریجمنت ۱۳ که تفنگ دشمن استخوان دستش را خورد رو به بغل موصوف اصابت کرد و هکذا لفتننت «راتری» (Rattary) ریجمنت ۱۳ مجروح و دیگری را مقتول نمود.

۳۰ اکتوبر

مکتوب دیگری از جرنیل سیل وارد و می‌گفت که در آینده بر حسب امر می‌کنانتن بایستی از راه‌های مخفی ارسال گردد.

یکی از مواد موافقه و قرارداد باسرکردگان قبایل تیزین تادیه همان مبلغ که درباره آن مناقشه آغاز یافته بود است و سران افغان برای حل این مطلب جمع نمودن اهالی اولس را که هم به مبلغی ضرورت داشت وانمود و مقدار ده هزار کلدار دیگری را اخذ نمودند، مگر بدون اینکه کسی را خبر و یا جمع‌آوری نموده باشند «میکریگوری» درین باره اظهار نظر می‌نمود که حمله‌ها و چپاول‌ها در حقیقت ذریعه خود خوانین تحریک و تشویق و در عین حال برای فریب ما رهنزان را متهم باین فعل وانمود می‌کردند.

شب گذشته در موقعی که یک تعداد نفری گزمه انگلیس در سیاه‌سنگ مشغول ایفای وظیفه بود، مورد حمله اشخاص قرار گرفتند و هنگامی که چندین تن از حمله‌آوران دستگیر و ملاحظه شد که تعداد کثیری از آنها افغان و باقی هندوستانی بودند. چنانچه در بین هندی‌ها یک نفر چپراسی کپتان «بایگنیف» (Bygnave) نیز شامل و در فرصت بازپرس وی گزمه

انگلیسی را افغان وانمود و خویشتن را بدون مسئولیت جلوه می‌داد. در حالی که سبب حاضر بودن خود را در آنجا و در آن وقت شب اظهار نمی‌توانست.

مستر «ملویل» (Melville)، چندی قبل مورد حمله قرار گرفت که در نتیجه اسب خود را مهمیز و خود را از تهلکه مرگ نجات داد. درین فرصت افغان‌ها به یک صدای غریب پرداختند گویا آن چهارمین حمله افغان‌ها در مدت قلیلی بود که بالای افسران انگلیسی اجرا می‌نمودند. چنانچه مستر «مین» و دوکتور «متکاف» که قریب به قتل بودند ولی خودها را به چاونی سیاه‌سنگ نجات دادند، حملات افغان‌ها را تثبیت می‌نمود.

### ۳۱ اکتوبر:

جرنیل «نت» (Nott) پیغامی ارسال و در آن که از اول ماه نومبر قیادت اردو را در کابل به ذمه خواهد گرفت، بحث می‌کرد، و جهت سکونت موصوف مسکن‌هایی را که خیلی خوب و دارای باغچه که در آن ترکاری اعلی زرع و حاصلات خوبی می‌داد، مشخص نمودند.

ناگفته نماند که کاهوی کابل ریشه دار اما گل کرم آن نهایت لذیذ و لطیف و میوه‌جات تازه کابل نهایت اعلی و قابل توصیف بود و اگر من آنها را توصیف نمایم البته به حقیقت اوصاف میوه کابل کسی باور نخواهد کرد و دانه‌های انگوری را ملاحظه نمودم که اضافه از دوازده گرام و آن دانه را که شخصاً وزن کردم تقریباً هشت گرام وزن داشت و همان انگور از قبیل جنسی بوده است که ما انگلیس‌ها آنرا چشم گاو می‌نامیم و تصور می‌کنم افغان‌ها آنرا غوله دان می‌گویند و دانه‌های آن مدور و در نهایت شیرین بود که در حصه گردنه یافت و در آنجا با کمال خوبی نشو و نما ولی متأسفانه بفروش نمی‌رسد. و چون یک تکرری طور تحفه به کپتان «ستوارت» که در

آن ناک ترکستانی نیز ضمیمه بود آورده شده بود من به خوردن آن موفق و شفتالوهایی را ملاحظه و وزن نمودم که به وزن ۱۵ روپیه وزن و دارای لطافت و لذت نهایت خوبی بودند. اما بهترین نوع آن در کوهستان موجود و آنقدر نازک و ملایم بود که در فرصت انتقال به طرف کابل خراب و شفت می‌گردید. دوست‌های ما که در ایام پخته شدن شفتالو که در آنجای بودند توصیف می‌کردند که بهترین شفتالو که در خانه من تناول نموده بودند به شفتالو کوهستان هرگز مقایسه شده نمی‌توانست و همچنین تربوز و خربوزه که یک نوع آن گرمه و دیگرش را سرده می‌گفتند نهایت لطافت و شیرینی زیادی داشت.

چون اشتر نایاب وسیله حمل و نقل لوازم بریگاد جرنیل سیل مهیا نبود لذا جرنیل به مشکلات زیاد مواجه و به ریجمنت ۳۷ و قطعه سرنگ‌پران و سنگرکن شاه‌شجاع به هفت کوتل امر حرکت داد که انتظار مریضان و مجروحین را که از عدم وسایل حمل و نقل در آنجا مانده بودند، بکشند. از طرف دیگر سفیر میکانتن مراسله «میکریگور» را دریافت و جاری برین بود که عساکر انگلیس بین جگدلك و سرخ آب توسط افغان‌ها مورد حمله ۴۰۰ نفری قرار گرفته و عسکر ما نتوانستند بلندی‌ها را اشغال نمایند. در حالی که افغان‌ها کوتل را برای عبور آزاد گذاشته و باین وسیله عسکر را برای عبور دعوت می‌نمودند ولی همینکه بریگاد انگلیس در شرف عبور بود. آنها به متعددی حمله ور، و هرچ و مرج عمومی برپا و تعداد تلفات مجروحین به ۹۰ نفر بالغ و بر علاوه «کپتان وایندهیم» از ریجمنت ۳۵ مقتول و لفتنت «کومبس» (Combes) سخت مجروح و «هل کمب» (Halcomb) از ریجمنت ۱۳ جراحت خفیفی برداشتند، «مکریگور» در ضمن راپور خود اضافه می‌نمود که تلفات اموال و اجناس مخصوصاً اشترها بزرگ و از آنجمله ۷۰ راس آن به غنیمت برده شد که برای فی رأس اشتر هندی ۱۰ کلدار و برای فی اشتر افغانی ۲۰ کلدار تادیه و باین وسیله آنها را

ثانیاً بدست آوردند گویا خود ما نسبت به تقاضای وقت و زمان انعامی برای اموال تاراج شده خود مشخص می نمودیم.

## اول نومبر ۱۸۴۱

به نسبت عدم اطلاعات تازه از هند تعجب و تشویش حکمفرما بود.

## دوم نومبر

در شب گذشته يك تعداد سوار و پیاده کوهستانی از عقب چاونی شاهشجاع واقع سیاهسنگ در حرکت دیده شدند. چنانچه صبح آن دکانهای کابل مسدود و بعضی تاراج و اهالی در مجادله و منازعه دیده می شدند و در اثنايي که مستخدم افغانی ما موسوم به محمدعلی که شب را در خانه خود سپری می نمود از منزل ما خارج گردید باین سبب که وی ملازم جرنیل فرنگی بود از طرف اهالی توهین و تهدید و بالاخره به فرار مجبور گردید.

شاهشجاع در بالاحصار متمرکز و از آنجا به فیرهای توپ ادامه می داد. افغانها نیز با شش عراده توپهای خود فعالیت متقابله می نمودند، کپتان «ستوارت» از تاراج شدن خانه «الکسندر برنس» و خزانه کپتان «جونسن» (Johnson) در شهر مطلع و فوری نزد جرنیل الفنستون شتافت که جرنیل موصوف بعد از اخذ معلومات ستوارت را بصورت نخست نزد «شلتون» (Sheltown) در سیاهسنگ و بعداً نزد شاهشجاع اعزام نمود؛ ولی همینکه وی در نواحی قصر بالاحصار توصل ورزید توسط یک جوان که به البسه خوبی ملبس بود در سه حصه بدن زخم زده شد و مجرم در یکی از دروازههای عمارات مسلسل از نظر ناپدید گشت.

ولی چون خوشبختانه کپتان «لارنس» (Lawrence) که ذریعه (الفنستون) نزد شاهشجاع اعزام و در بالاحصار موجود بود، به داماد بنده

کمک و ۵۰ نفر را به صورت محافظ تعیین و مجروح را بمنزلش فرستاد. بازهم نفری از احتیاط کار گرفته راه‌های بعدی را در اطراف سیاه‌سنگ انتخاب و به صوب منزل رهسپار شدند. اندکی بعد لارنس نزد من حاضر و برای تسکین خاطر دخترم از حدوث واقعه اطلاع داد و خود لارنس نیز در خطر تهلکه مواجه ولی به مشکل توانست خویشتن را از چنگ يك نفر افغان متعصب که با دشنام دادن فرنگی‌ها بلایش ذریعه سیلاوه حمله ور، مگر موصوف ضرب را دفع و اسپ خودرا مهیز نمود، نجات دهد که درین اثنا یکی از محافظین لارنس برای اینکه انتقامی گرفته باشد بالای متجاوز فیر نمود.

لارنس که به سمت قلم مخصوص سفیر «مکناتن» بسر می‌برد دو مرتبه به حیث قاصد ایفای وظیفه نموده در مرتبه اول از جراحت جرنیل سیل به من اطلاع دهی نمود و همیشه وضعیت دوستانه به ما داشت، بیاد آوردم که محافظین «ستوارت» را به منزل شخصی اش ولو خانم موصوف در جای ما باقی بود خواهند برد لذا به صورت فوری به صوب منزلش حرکت و در عین حال به «مجرتین» یاور جرنیل «الفنستون» متصادف شده که درین فرصت گروپ ۵۰ نفری نمایان و میجرتین نزد آنها رهسپار و منزل اینجانب را هدف قرار داد. گفته نمی‌توانم که به کدام اندازه از مشاهده اوضاع ستوارت، مشوش شدم چه «لارنس» از جراحت خفیف «ستوارت» سخن رانده نمی‌خواست که قبلاً به غم و اندوه مواجه شوم و همین که ملاحظه نمودم ملتفت شدم که بیچاره «ستوارت» جراحت‌های عمیقی به شانه و بغل و رخسار برداشته و خون زیاد جریان و هکذا از دهن موصوف نیز خون وافری جاری و طاقت مکالمه و مصاحبه نداشت، زیانش کلفت، و اعصابش درهم و جسم اش بی‌حرکت گردیده بود. بنابراین با نهایت مشکلات توانستم داماد خود را از راه زینه بلند و در بستره مستریح نمایم و چون ضرب‌ها را از طرف صبح ۱۰ بجه اخذ و هنگامی که غمخواری

وی می‌شد ساعت دو بجه روز بود. معهذاً خون ضایع شده در البسه و اطراف بدنش خشک و چسپیده بود، و بعد از اینکه ذریعه دوکتور «هارکورت» (Harcourt) تنظیف و بسته شد، خانم ستوارت به اجرای وظیفه پرستاری شروع و توسط پارچه گرم در اطراف گلو وضعیت و احوال شوهرش را بهتر ساخت و مقارن ۱۱ بجة شب وی چشم را باز توانست و با صدای خفیف آوازی کشیده: «بهتر شده ام!» اظهار داشت، و کمی بعد به مشکلات و تکلیف زیاد يك قاشق آب را فرورد ولی چقدر جای سرور و خوشی بود که بعضی اشخاص با کمال دلچسپی برای بهبودی صحت «ستوارت» مصروف خدمت بود و در غم و رنج ما شرکت می‌جستند.

بایست گفته شود که کپتان «واریرتن» و «جونسن» و «تروب» در حالی که منازل ایشان در شهر آتش زده می‌شد، خوشبختانه در چاونی بوده از تهلکه نجات یافتند چنانچه در موقع که خانه «جونسن» (خزانه دار شاه‌شجاع) طعمه حریق ساخته می‌شد ۴۰ نفر از محافظین و ملازمین موصوف مقتول، و افغان‌ها مبلغ يك لك و هفتاد هزار کلدار حکومتی و ده هزار کلدار شخصی «جونسن» را به غنیمت بردند.

هنگامی که الکسندر «برنس» برای مباحثه و سنجیدن تخفیف شورش نزد وزیر می‌رفت گلوله به او اصابت و همه راجع به حیات وی مشوش گردیدند تا اینکه چندی قبل شاه‌شجاع به «میکناتن» پیغامی غیرحقیقت ارسال و اظهار نمود که «برنس» خوب و وضعیتهش قابل تشویش نیست ولی چند ساعت بعد اقرار نمود که قطعاً از ی احوال نداشته و معلوم هم نیست که در کجا خواهد بود، چنانچه «مکناتن» نیز درین زمینه هم معلومات بدست آورده نتوانست. مگر امید ما این بود که شاید در حرمسرای پنهان و از مرگ نجات یافته باشد حالانکه از سرنوشت برادرش اثری بدست نبوده اما کپتان «برودفوت» قبل از اینکه به قتل برسد، با برنس ناشتای

صبح را تکمیل و صرف نموده بود و قراری که می‌گفتند کپتان «درموند» (Drummond) ذریعه خان کاریزمیر، میر محمد عثمان خان از مهلکه مرگ نجات یافته بود گویا کاریزمیر اولین توقف گاهیست که در راه کوهستان واقع می‌باشد.

در حصهٔ مساکن قزلباش‌ها امنیت برقرار و تنها پسر نایب شریف خان در زد و خوردی که در شهر به وقوع پیوست مقتول شد و هم می‌گفتند که عبدالله خان و امین‌الله خان و بعضی دیگر از خوانین قوم درانی در تحریک و قیام شورش دست داشته و موجب حدوث تمام حادثات و مصیبت‌ها گردیدند.

شاه‌شجاع امر نموده بود که اگر تا فردا شورش عمومی شهر خاموش نگردید وی شهر مذکور را حریق خواهد نمود.

قرار معلوم شهر کابل در زمان سابق سه دفعه حریق شده بود و امکان داشت دفعهٔ دیگر نیز حریق گردد و چون خانه‌های شهر چوب پوش و مسطح چوبی داشتند می‌توانستند آنها را بذریعه انداختن بم‌ها حریق نمایند. مگر بازهم خطر تهدید حریق از خانه به خانه به سببی که بام‌های گلی داشته و خاک آن آتش را خاموش می‌ساخت، چندان موجود نبود. هکذا شاه‌شجاع در امر خود علاوه نموده بود که اگر میرآخور همان جوانی را که به «ستوارت» صدمه رسانده است بدست ندهد، خود میرآخور در عوض جوان مذکور اعدام خواهد کرد.

شورش کابل برای ما معمای بود و نمی‌دانستیم که چرا در اوایل مرحله برای فرو نشانیدن آن عسکر مکفی ارسال نگردید، گویا ما دست بزانو توسعهٔ آنرا به چشم سر مشاهده می‌نمودیم و اگرچه بعداً شاه‌شجاع ریجمنت هندوستانی و «کمپبل» (Campbel) را برای جلوگیری و مجازات شهر

فرستاد که در ابتدا در مقابل شورشیان فعالیت ولی به سبب عدم تعاون و تقویه نصف بزرگ ریجمنت مذکور از بین رفته توپ‌های آنها بدست افغان‌ها افتاد.

عدم توجه و اهمیت به حادثات مملکت که ذریعه قوماندان‌ها ملاحظه می‌گردید بطور عمومی از نظریه لارد «اکلیند» (Auckland) که در افغانستان امنیت حکمفرماست منبع می‌گرفت. چنانچه در دارالحکومگی کلکته گفته می‌شد که افغان‌های بی‌قانون چون اهالی مملکت انگلستان صلح دوست بوده برای شورش استعدادی نخواهند داشت، پس وقتی که نظریات آمرین ما چنین بود آیا مراقبت و پاسبانی ما درین مورد بی‌لزم نبوده است؟ گویا باین ذریعه چشم خود را در مقابل سرنوشت خویش می‌بستیم و در همین حال از شاه‌شجاع مدافعه و محافظه می‌نمودیم. چنانچه «شلتون» با ریجمنت ششم شاه‌شجاع و ریجمنت ۴۴ ملکه و سه عراده توپ به بالاحصار ارسال شد تا باین وسیله رفع تشویش شاه را نموده باشند.

کپتان «ستوارت» مقارن ساعت ۹ صبح از چاونی سیاه‌سنگ وارد و امر جرنیل «الفنستون» را برای ریجمنت ۵۴ اظهار و می‌گفت که کپتان «میچل» بایست با قطعه توپچی خویش جهت تقویه بالاحصار حاضر گردد. چنانچه آنها طبق امر مذکور آماده و منتظر حرکت بودند لیکن درین اثنا اطلاع «لارنس» قلم مخصوص میکناتن از بالاحصار واصل و چنان امر می‌داد که: آرامش حکمفرماست لذا در هر جایی که هستید، باشید. تقویه بالاحصار ضرورت ندارد. او طبعاً این امر تعجب و تحیر عسکر منتظر را فراهم ساخت. درحالی که از دیگر طرف صداهای تیراندازی از شهر متماداً مسموع می‌شد. بریگادیر «شلتون» کپتان ستوارت را با یک دسته محافظین برای ملاحظه اوضاع شهر فرستاد و مشارالیه با کمال احترام



قبولدار و بعداً به صوب بالاحصار رهسپار گردید. مگر چندی بعد یکنفر سوار «ستوارت» از بالاحصار با سرعت واصل و می‌گفت که در حین ورود به دروازه‌های قصر زخمی و امر چنین است که قطعه منتظره فوری حرکت و بالاحصار را تقویه نماید.

قطعه مذکور به تصور اینکه حمله بالای شهر در نظر است به حرکت آغاز و بدون ممانعتی در میدان قصر مواصلت نمود، اما دریغ که شاه‌شجاع از دیدن عساکر خشنود نگردید بلکه استفسار می‌نمود که آیا برای چه منظور وارد بالاحصار گردیده اند؟ بازهم مدت یک ساعت بدون امر حمله بر شهر در اینجا تحت سلاح متوقف و در نتیجه «شلتون» کپتان «میلویل» را برای مشاهده ثانی اوضاع عمومی حینی که صدای تیراندازی از شوربازار می‌آمد امر نمود و در فرصت توصل به دروازه شوربازار «میلویل» عساکر شکست خورده‌گی ریجمنت کمپل را در گریز مشاهده و اظهارات آنها را که می‌گفتند «ریجمنت مربوط شان به صورت کلی ذریعه افغان‌ها از بین برده شده دگر طاقت مقاومت و پافشاری موجود نبوده به گریز مجبور گردیدند» استماع نمود.

بریگادیر «شلتون» نفری خویش را برای تقویه شکست خوردگان تحت نظر و تحکم «میلویل» ارسال داشت که آنها بصورت فوری به دروازه شوربازار واصل و اخذ موقع نموده به مدافعه پرداختند. اما چند دقیقه سپری و کپتان «میلویل» ازدحام افغان‌ها را که به طرف موصوف به حرکت بودند ملاحظه، و وی در حینی که بطرف آنها فیر می‌نمود نفری خود را امر عقب کشی می‌داد تا اینکه افغان‌ها واصل و توپچی‌های شاه‌شجاع به گریز آغاز نمودند و چون بردن توپ درین فرصت غیر قابل اجرا بوده «میلویل» لفتننت «میکارتنیگ» (Macartneg) را که در خدمت شاه بود با کمپنی ریجمنت شش شاه‌شجاع که جهت امداد رسیده بود برای مدافعه به

تیرکش‌ها فرستاد و دشمن به اخذ توپ‌های باقیمانده آنجا موفق شده نتوانست، بعداً «میلویل» چندتن توپچی، را عودت داده تحکیم توپ‌های را بزمین امر نمود تا افغان‌ها را از بردن آنها منصرف سازند و در فرصت رسیدن به داخل استحکامات نفری را بالای تیرکش‌ها انتقال و چند تن تلفات داده و شخصاً در اثر ضرب برچه در حصهٔ ران زخم برداشت و از آن رو در عوض وی لفتننت «مکارتینگ»، به حیث قوماندان مقرر و مشخص گردید.

به نسبتی که قنداغ توپ‌های خارج قلعه در هم شکسته و به داخل انتقال داده شده نمی‌توانست و از طرف دیگر توپ‌های تیرکش‌ها در اثر تیراندازی متمادی و مطول از کار رفته بودند، شاه‌شجاع از قضیه متأثر و هکذا تلف شدن ریجمنت «کیمپل» شاه موصوف را عصبی نمود مخصوصاً که در ابتدای شورش عموم خدمت‌گذاران عمله و فعله از نزدش رفته بودند. بناءً علیه شاه موصوف همیشه همنشینی افسران انگلیس را خواهش و نظریهٔ آنها را راجع به بحران موجوده خواهان بود در حالی که وضعیت و اقتدارش درهم و چون کودکی ترسو و جبون در نزد جمعیت جلوه و از خود تقرر و تفکری نشان نمی‌داد.

تأثیر شورش در چاونی عسکری نیز نمایان و يك هرج و مرجی برپا بود، و برای اینکه وضعیت ظاهری محافظه می‌شد «میکناتن» سیاستاً یومیه يك دفعه الی سرك عمومی با اسپ نمایان و بعداً عودت می‌کرد و اگر احیاناً افغان‌ها سفیر موصوف را می‌ربودند طبعاً استفاده شایانی می‌کردند.

سفیر میکناتن و خانمش منزل شهری را ترك و به چاونی سکونت گزین گردیدند، بدون تردید رجعت آنها در چاونی از اینکه ما حملهٔ افغان‌ها را به خود انتظار می‌بردیم، در مغز عساکر پخته و خطر آن از طرف شب بیشتر تصور می‌رفت. ازین جهت برای حفظ ماتقدم پهره داران در تیرکش‌ها

دوچند و توپ‌ها به آنجا سوق داده شد، اهالی کوهستان به تعداد پنجصد نفر را در ده حاجی جمع آوری و برای حمله آماده ساختند. لذا خوف عمومی زیاد و هرج و مرج در تمام توقف‌گاه‌هایی عسکری روی کار و سربازان چاونی سیاه‌سنگ با ریجمنت شش شاه‌شجاع و ریجمنت پنج سوار تحت قومانده «اندرسن» و «سکتر» داخل چاونی عمومی شدند در حالی که «لارنس» از اینکه در فرصت حمله افغان‌ها وی نزد ما باقی و خدمت خویش را اجراء نموده باشد، اظهار تسلیم می‌نمود. لیکن ما از خوف جان خویش بیشتر به طرف کپتان ستوارت متوجه بودیم که مبادا حادثه ناگوار دیگری مواجه و موجب پریشان حالی ما نگردد.

از طرف روز یک نفر عسکر مقتول و دو نفر زخمی گردیدند یعنی در اثنای که می‌خواستند سرک پیش روی چاونی را عبور نمایند مورد حمله واقع و اذیت شدند بازهم درین ضمن اطلاع خوبی از طرف جرنیل «سیل» از گندمک واصل و حاکی برین بود که عسکر وی دارای صحت و اغذیه و لوازم ضروری بوده یگانه بختیار خان به تعداد ۵۰۰ نفر قومی خود را جهت حمله روانه جگدک نموده که مقابلتاً ۲۵۰ نفر از گروپ «فیری» (Fewry) و ۳۰۰ نفر از سربازان «برنس» برای اشغال کوتل‌ها سوق و راه‌هایی که به طرف خواجه سه بابا می‌رفت زیر مراقبت گرفته شد. افواه چنین بود که بختیارخان نفری خویش را پس خواسته پلان دیگری در نظر داشت به هر تقدیر چون راه پیش روی ماصاف و کدام ممانعتی نبود لذا خانم «میکناتن» به دخترم اظهار می‌نمود که امنیت در مملکت برقرار و جز از واقعه تیزین دیگر چیزی موجب پریشانی ما نخواهد گردید.

### ۳ نومبر ۱۸۴۱

مقارن سه بجه صبح طرم جمع نواخته و عساکر تحت اسلحه درآورده شد زیرا جمعیت متعددی سربازان در بالای تپه‌ها نمایان اما بعداً معلوم شد

ریجمنت ۳۷ خورد کابل که ثانیاً بکابل عودت می‌نمود بوده گویا ناحق باعث تکالیف و پریشانی هم گردیده و هنگامی که استحکامات خود را در آنجا می‌گذاشتند کوتل‌ها و بلندی‌ها ذریعه افغان‌های غلزایی اشغال مگر چندی بعد ذریعه دو کمپنی ریجمنت ۳۷ و امداد چندین توپ از نقاط مهم عقب زده شدند، بازهم حمله‌های پیهم جریان زد و خوردی برپا بود که در نتیجه ۴ نفر تلف ۳۰ نفر مجروح و توپ‌ها به سبب انداخت‌های زیاد گرم و از کار رفته بودند و عسکر مثلی که در رسم گذشت عسکری شرکت نمایند با ترتیب و تنظیم و لوازم حربی خویش داخل چاونی شدند چنانچه از همه بیشتر «مجر گرفت» قابل تقدیر برد و هکذا لازم است که اسم از سعید محمد خان پغمانی که با جرنیل «سیل» کمک‌های خوبی نموده برده شود چه موصوف بعد از شاه‌شجاع خدمات خوبی را برای منافع در اردوی انگلیس انجام و از آن رو اسم وی به جان فشان تبدیل گردید.

افواهایی مسموع می‌شد که کوهستانی‌ها جهت حمله سر ما امروز وارد شهر می‌گردند چنانچه از طرف شب تعداد وافری از اغتشاشیون به قلعه محمود خان که در حدود ۳۲۰۰ متر از چاونی ما فاصله داشت مواصلت نموده بودند و این توصل موجب پریشانی ما گردید زیرا ما در گدام صرف برای سه شبانه روز خوراکه و لوازم موجود داشتیم و اگر احیاناً گدام مذکور گرفته می‌شد نه اینکه خورا که خود را از دست می‌دادیم بلکه ارتباط ما از شهر نیز قطع می‌گردید و گدام متذکره که قلعه خراب و مرکز موش‌ها بود ذخیری به قیمت چهارلک کددار و ۱۲ هزار من هندی جو و جوار بیش نداشت.

بایست گفته شود که هیچ نوع اقدامات عسکری و ترتیبات حفظ ماتقدمی برای جلوگیری از همچو واقعات و اغتشاش به عمل نیامده بود که می‌توانست در روزهای محاصره مدافعه خوبی از ما و گدام‌ها می‌شد چنانچه

شاه‌شجاع با «میکناتن» و جرنیل «الفنستون» راجع به بروز شورش باندازه حواس خود را باخته بودند که تقریباً مدهوش جلوه می‌نمودند. خصوصاً شاه‌شجاع که زیاتر از وزیر تمام مامورین و ملازمین از نزدش فرار کرده بودند، پریشان و در عین حال از اینکه وزیر و شخص شاه‌شجاع دست مخفی در شورش مملکت داشته و وسیله مصیبت‌ها گردیده اند زیر شبهه ما واقع بودند چنانچه اوراق و افری جهت اغتشاش عمومی بسرکرده‌گان و روحانیون در مقابل فرنگی‌ها که امضای شاه در آن دیده می‌شد توزیع و ادعای ما را تثبیت می‌نمود، ولی «مکناتن» این ادعا را تردید و اظهار می‌نمود که امضای پادشاه ساختگی و هرچه است ذریعه مخالفین شاه‌شجاع بعمل آمده است که این نظریه توسط شخص شاه نیز اظهار و تایید می‌شد، مگر چون مخالفین شاه از بین رفته بودند لذا اصل حقیقت معلوم نمی‌گردید ولی در نتیجه تمام مسولیت بر دوش ملا عبدالشکورخان که قبلاً برای همچو اقدامات مخالفانه مجازات شده بود انداخته شد.

انگلیس‌ها دربارهٔ استخدام ملازمین مثلی که در دگر ممالک متصرفه اجراءات می‌نمایند در افغانستان هم همان رویه را تعقیب می‌نمودند یعنی آنها مستخدمین را که همراهی خود می‌آوردند، نگه می‌کردند لیکن «میکناتن» برعکس چند نفر محدودی را از ملازمین افغانی انتخاب نموده بود که یکی آن طور نماینده اطلاعات با معاش ۱۵۰ کلدار بسر می‌برد و نفر دوم که ملای پیر مردی از قندهار بیش نبود با معاش دوصد کلدار در ماه و در عین حال دارای اعتبار و اعتماد سفیر «مکناتن» بودند. نفر سوم که به سمت قاصد ایفای وظیفه می‌نمود، هر سه نفر متفقاً اطراف «مکناتن» را احاطه و افواها و اطلاعات غیر حقیقت را به مشارالیه تقدیم و جز تملق دگر کاری نداشتند و همیشه شورش کابل را به موصوف قاصداً نهایت جزئی و برطرف شدنی وانمود می‌کردند.

امروز روز پر جنجالی بود که در خلال آن توپ‌ها بالای دیوارهای قلعه جنگی سوق داده شد و هکذا کپتان «تریور» با خانم و هفت اولادش به چاونی تبدیل مکان و در فرصتی که از خانه می‌آمدند فامیل کپتان موصوف توسط حاضرینش از دریا عبور و چون بجز از البسه بدن دیگر چیزی را گرفته نتوانستند به مشکلات مواجه و همین که از دروازه مخفی خارج می‌گردیدند اغتشاشیون از دروازه دیگری برج آنها را متصرف و اموال را ضبط کردند.

به عقیده من در ابتدای مرحله سیاسیون ما می‌توانستند از شورش در کابل جلوگیری نمایند چنانچه قضیه ذیل ادعای ما را تایید می‌نماید:

در دوم نومبر، یک تعداد از خوانین افغان در منزل کپتان «تریور» رفته و خود را برای هرگونه امداد و کمک حاضر می‌دیدند که در آن جمله محمدعثمان خان و عبدالرحیم خان و سرگردگان قزلباش‌ها خانشرین جان و تاج محمد خان و غلام محی‌الدین خان نیز شامل بودند. چنانچه نواب محمدزمان خان یکی از فرزندان کوچک خویش را بصورت (گروی) نزد کپتان «تریور» ارسال و خدمت و کمک خود را وعده می‌داد اما پیشنهاد آنها برای اینکه امدادی از چاونی نرسید توسط کپتان «تریور» مسترد و با همراهی بعضی از خوانین فوق‌الذکر و نفری مربوطه ایشان قراری که تذکر داده شد به چاونی عسکری تبدیل مکان نمود. ناگفته هم نماند که تاج محمد خان یک روز قبل از شورش نزد الکسندر [برنس] حاضر و موصوف را از قضیه شورش مسبوق ساخت مگر بدون اینکه الکسندر «برنس» به حقیقت گوش داده باشد بلکه قراری که خود مشارالیه به ما توضیح نمود تاج محمد خان را شیطان خطاب و مرخص کرد.

برای ذخیره جبهه‌خانه در بالاحصار به تعداد ۴۰۰ نفر از ریجمنت ۵۴ که تحت محافظت قطعه سوار قرار داشت به گدام‌های حربی فرستاده شد

حالانکه در همان موقع افواهاات شدیدی راجع به حریق نمودن شهر در هر کنج و کنار استماع می گردید.

گروپ بزرگی که پرچم سبز مقدس خود را همراه داشتند بصوب دروازه عقبی بالاحصار رهسپار و بکمال شهامت داخل محاربه شدند در حالی که اگر یکی از توپ‌های ما در بین آنها انداخت می کرد موجب تلفات می گردید. چندی بعد قطعه سوار تحت فرمانده لفتننت [لیگسیت] خارج و در بین آنها داخل و شکست را وانمود و باین وسیله عده زیادی آنها را در کمین خود تا فاصله طویلی عقب کشید، تا اینکه ثانیاً با سواران خود رو بطرف آنها نهاده همه را از بین برد.

در بالاحصار عساکر به مواضع معین تقسیم گردید و یک قسمت بزرگی ریجمنت ۵۴ در چاونی متمرکز بود موضع مهم عسکری در آنجا برجی بود در بلندی تپه که ذریعه یکصد نفر عسکر ریجمنت ۵۴ با یک عراده توپ و دو نفر افسر اشغال و چهار کمپنی ریجمنت شش شاه‌شجاع با قطعه سوار و چندین توپ بزرگ در نقطه که از آن حصه شهر کابل تهدید می شد، برای اخذ موقع در آنجا تقسیم و در هر دروازه دو دو کمپنی سنگر گرفتند.

در همین روز پلان‌های متعددی برای خاموش ساختن شورش طرح ولی یکی آن عملی هم نشد. چنانچه برای حل این مسأله وزیر با چند نفر از محافظین به سوی شهر حرکت و پس عودت نمود. بدون اینکه به مقصد خود رسیده باشد. شاه‌شجاع مکتوبی به سفر میکناتن ارسال و در آن اظهار عقیده نموده بود، بهتر است اغتشاشیون از مجازات معاف و سرکرده‌گان به دربار دعوت و بعد ازین که به گناه خویش معترف و سر اطاعت را خم نمودند عفو و رها کرده شوند. ولی این پلان هم از قوه به فعل آورده نشد. ۵ کمپنی ریجمنت ۵۴ که تحت قوماندان کپتان «کری» از چاونی به

بالاحصار در حرکت بود در عرض راه مورد انداخت افغان‌ها واقع و چندین تن تلف و تمام البسه و لوازم را از دست دادند که این حادثه به نسبت قلت پوشاکه در روزهای برودت و سرما سربازان را اذیت شدید می‌نمود.

#### ۴ نومبر:

مقارن دو بجه شب صدهای متمادی انداخت مسموع می‌شد و قراری که می‌گفتند خان‌شیرین خان با نفری خود حمله کننده‌گان را از شهر خارج نمود. مگر متأسفانه شنیده نشد که عبدالله خان مالک دره (پیشین) و امین‌الله خان لوگری و سکندر خان را دستگیر نموده باشند بلکه برعکس مسموع می‌شد که اغتاشاشیون قلعه محمود خان و شاه باغ و قلعه محمدشریف خان و باغچه بین گدام و قلعه اخیرالذکر را که موسوم به بازار ریجمنت اروپایی بود، تحت تصرف خویش درآورده بودند.

توپ‌های ما در استحکامات جنوبی تمام روز بالای قلعه محمود خان و افغان‌هایی که معلوم می‌شدند انداخته می‌نمود، لفتنت «وارن» (Warren) که با ۵۰ نفر یک برج را مدافعه می‌نمود به جرنیل الفنستون پیغامی ارسال و متذکر بود اگر بصورت فوری کمکی نرسد افغان‌ها که حلقه محاصره را تنگ تر کرده می‌روند به مقصد کامیاب و وی دگر طاقت مقاومت نخواهد داشت چنانچه زینه‌های را که برای صعود عسکر خود تهیه دیده بود آنها را سربازان وسیله فرار خود انتخاب نمودند.

نزدیک شام قطعه سوار و پیاده برای پشتی‌بانی در موقع تخلیه برج گدام به موصوف ارسال شد و همینکه کپتان «باید» (Boyd) از مقصد تخلیه برج متذکره واقف گردید بصورت فوری به جمعیت کپتان جونسن نزد «الفنستون» شتافته وی را از اهمیت اشغال برج مذکور واقف و در صورت تخلیه آن از بین رفتن عساکر چاونی را با لوازمات که حتماً به تخلیه برج



ارتباط داشت گوشزد نمود. جرنیل بعد از استماع پیشنهاد به تقویه آن موافقه و ارسال عسکر زیاد را به آن صوب وعده و نفری قبل را معطل نمود. چنانچه آنها در عرض راه مورد تیراندازی افغان‌های قلعه محمود خان که خودشان به نظر نمی‌آمدند قرار گرفته اذیت کافی دیدند در حالی که برای تقویه آنها قطعه اروپایی زیر اثر کپتان «رودین سن» (Rodinson) به صوب سرک کوهستان به حرکت افتاد ولی چون کپتان موصوف مقتول و لفتننت «ولر» از قطعه تویچی و لفتننت «فورتای» جراحت برداشتند که این همه در فاصله ۲۵۰ قدم بعمل آمد. گویا قطعه مذکور به سبب فشار زیاد دشمن به عودت مجبور گردید. بازهم چون تا ناوقت شبه کمک محسوس به لفتننت «ورن» که در برج فوق الذکر مشغول پیکار بود نرسید بنابراین «جون سن» و «باید» ثانیاً نزد جرنیل «الفنستون» شتافته اهمیت تقویه برج گدام را موصوف توضیح و تکرار و اضافه نمودند که خوراکه عساکر در چونی برای دو روز کافی است و اگر گدام از دست رفت سربازان از عدم خوراکه تلف خواهند شد چه قطعه‌های جنگی اطراف و نواحی شهر در دست افغان‌ها افتاده و چون ازین لحاظ عسکر برای تهیه آذوقه فرستاده شده نمی‌تواند بنابراین هرطوری است از گدام مدافعه و تحت تصرف خودمان باشد، تا اینکه جرنیل نظریه آنها را تایید و از همه اولتر اشغال قلعه محمدشریف خان را که برای گدام خطری احساس می‌نمود توصیه کرد. چون برای معلوم نمودن تعداد افغان‌ها در قلعه محمدشریف خان کسی پیدا نمی‌شد ازین جهت برای بدست آوردن اطلاع فوق مبلغ پنجاه کلدار انعام گذاشته شد که در اثر آن یکی از ملازمین «جونسن» به قلعه مذکور رفته و بعد از نیم ساعت عودت و تعداد افغان‌ها را ۳۰ نفر وانمود کرد. برای اینکه اصل حقیقت معلوم و شبهه باقی نماند نفری دومی نیز ارسال گردید که عیناً همین تعداد تفنگ‌دار را که از قلعه مدافعه می‌نمودن تایید نمود، در نتیجه راپور ترتیب و به جرنیل

ارسال گردید که در اثر آن جرنیل موصوف گرفتن قلعه شریف خان را امر و کپتان «باید» را برای پراندن دروازه قلعه مذکور مشخص نمود. اما جرنیل از دیگر طرف نظریه بعضی افسران که اجرای این عملیات را مخوف می‌دانستند استماع و مذبذب گردید که درین ضمن مکتوب ثانی «ورن» واصل و اظهار می‌نمود که نفری مشارالیه از راه دیوارها فرار و اهمیت موصوف سقوط و اگر بزودی کمکی نرسد وی از مدافعه برج دست کشیده راه خویش را پیش خواهد گرفت در حالی که کپتان «جونسن» و کپتان «باید» از اینکه جرنیل «الفنستون» بالای قلعه شریف خان حمله‌ور و در عین حال گدام را تقویه خواهد نمود اطمینان حاصل از نزد جرنیل مرخص شدند.

برحسب امر جرنیل مکتوبی به «ورن» ارسال و در آن تذکر داده شد که مقارن ساعت دو بجه شب کمک خوبی به گدام خواهد رسید و کپتان «میکنزی» (Makenzie) بعد از اینکه گدام شاهی را مدافعه و در نتیجه از عدم کارطوس از آنجا فرار و در حینی که از بین شهر خویش را نجات می‌داد سه زخم و جراحتی برداشت ولی بازهم جای تعجب بود که وی چگونه از مرگ نجات یافت. قرار معلوم هنگامی که به نفری خود امر می‌داد که لوازم خویش را انداخته خویشتن را نجات دهند درین اثنا زنی طفل خود را به زمین گذاشت و می‌خواست سامان خود را جمع و به این وسیله راه «میکنزی» را مسدود نمود و هر قدر کپتان «میکنزی» درخواست گذاشتن راه را از مشارالیها نمود فایده نکرد بنابراین کرچ خود را کشیده خواست به زن بیچاره ضربه وارد راه را صاف نماید که در همین فرصت خودش مورد حمله اشخاص قرار گرفته مجروح گردید. برجی که زیر اثر کپتان «تریور» مدافعه می‌شد در نتیجه ذریعه دشمن حریق گردید و اگر احیاناً امداد فوری به «تریور» و کپتان «میکنزی» می‌رسید می‌توانستند در مقابل هرگونه حملات دشمن مقاومت نمایند ولی دریغ که با آنها کمکی نرسید و

حاضریشاها به نسبت عدم امداد از مدافعه برج مذکور اظهار عجز نمودند و البته در آن فرصت قزلباشها به نفع ما خدمتی می نمودند که در راس آنها جان شیرین خان قرار داشت مگر چون کمکی از انگلیسها به آنها نرسید خواستند خود را در نظر شورشیان (غازیان) مفتضح و طرفداری خود را به نسبت ما انگلیسها به پایه ثبوت برسانند.

گروپ دیگری از سربازان معه توپهای کافی برای برانداختن دروازه لاهوری و تخریب قلعه محمودخان فرستاده شد بدون اینکه نتیجه بدست آورند عودت نمودند.

افغانها قلعه محمدشریف خان و شاه باغ را در تصرف داشتند و توپ بزرگ موزر ما به نسبت توپهای معموله چندان تاثیری نداشت که در نتیجه توپ دیگر ارسال شد تا دروازه قلعه شاه باغ را باز نماید اما «ستوارت» نظریه داشت که فعالیت يك عراده توپ وقت و زمان بکار داشته و جهت منفجر ساختن دروازه با باروت به نسبت عبور و مرور و موجودیت عسکر در آنجا امکان پذیر نبوده بایستی ازین فکر منصرف گردید.

در اطراف سیاهسنگ عده سوارکاران به ملاحظه پیوست که مقابلتاً برای تحقق آن قطعه سوار به آن صوب عزام شد و چون دشمن هنوز قلعه محمود خان را در تصرف خود داشت لذا امر چنین بود که متصرفین توسط انفجار بم از آنجا رانده شوند اگر چه از دوازده بجه شب الی ۴ بجه صبح که قلعه محمدشریف خان تحت بمباردمان قرار گرفت بازهم افغانها در آنجا باقی و مثلی که هرگز چیزی احساس ننمایند به محاربه ادامه می دادند.

لفتنت «گاردن» از ریجیمت ۳۷ مقتول و لفتنت «ویلش» و لفتنت «هیلاهن» از ریجیمت ۴۴ و «ورن» از ۵۴ مجروح و کپتان «روین سن» معه ۴ نفر از ریجمنت ۴ مقتول و ۱۶ نفر مجروح گردیدند. همچنین از

قطعه سوار ۳۱ نفر کشته و تعدادی زیادی مجروح شدند و اگرچه ریجمنت سوار نمبر ۵ با جسارت تام داخل شاه باغ گردید بازهم نتوانست آنرا متصرف بلکه اسپ «همیملتن» در زیر پایش قریب دروازه شاه باغ گوله دریافت و به خندق غلطید.

کپتان «ستوارت» که شب به استراحت پرداخت مقارن ساعت ۹ صبح برای ملاقات کپتان لارنس حاضر و می‌خواست راج به مدافعه چاونی با موصوف داخل مذاکره گردد که درین موضوع وی مکتوبی به جرنیل «الفنستون» هم فرستاده اظهار نظریه نموده بود مگر پیشنهادات وی مورد قبول جرنیل واقع نشد. جواب داد که: «برای هدایات پیشنهادهای منصبدار جوان خام مورد پسند قرار یافته نمی‌تواند» آنهمه ذریعه جرنیل مسترد گردید.

مقارن ۱۰ بجه روز کپتان وارن [برتون] و لفتنت «ایر» که به سمت توپچی باشی شاه‌شجاع مشغول بودند، آمده و می‌گفتند چون قسمت خارجی دروازه قلعه که بالای آن نفری تفنگ‌دار پاسبانی می‌نماید منفجر شده می‌تواند لذا بایست توپ‌های نه پونده به حصه تیرکش‌ها کشیده شده و تا به ساعته دو الی سه بجه صبح به انداخت آغاز و برای کاستن مقاومت باشندگان در قلعه بم‌ها انداخته شده و از دیگر طرف حمله‌های متمادی عسکر برای اخذ قلعه متذکره بعمل آید و اضافه می‌کردند که اگر بازهم برای اشغال آن موفق نگردیدیم بهتر است که به صوب جلال‌آباد رهسپار شویم نظریه کپتان (ستوارت) چنین بود بهتر است چاونی را تخلیه و عسکر آنرا تا زمانی که امداد و کومکی ثانی از هند می‌رسد به بالاحصار تمرکز دهیم ولی مخالفین این نظریات صدا می‌برآوردند آیا چطور و با چه منطقی چاونی را در حالی که در آنجا مصارف نموده ایم تخلیه و از دست بدهیم.

تعداد عسکر دشمن به یک هزار و پنجصد الی دو هزار نفر تخمین می‌شد و

برای مقابله در مقابل آن انتظار ورود برگید «برشلتون» را از بالا حصار می‌بردیم که در آنجا قلت خوراکه رونما بود مگر درین جا شش سیر آرد بیک کلداری دستگیری می‌نمود که امروز خریداری آن غیرممکن بوده می‌بایست ازین به بعد نصف غله‌گی برای ملازمین توزیع گردد.

خوراکه اسپ‌ها نیز رو به قلت نهاده مشکلات عاید کرده بود. کپتان «کردی» (Kirdy) که خریداری غله باب به موصوف ارتباط داشت فعالیت‌های زیادی می‌نمود و مقدار وافری ذریعه جمیل و تیمورخان تاجر ارمنی خریداری می‌کرد و از دیگر طرف چون فصل دوم زمین عقب بالا حصار گندم داشت و علف زیاد موجود بود البته ازین چیز خوراکه اسپ‌ها تهیه شده می‌توانست لیکن بازهم به قلت آن مواجه بودیم اما چوب درختان زمین اطراف برای سوخت در بین عسکر بصورت کافی توزیع می‌گردید

## ۵ نومبر:

امداد عسکری برای لفتنت ورن در برج گدام قراری که ساعت دو بجه شب وعده داده شده بود نرسید، از آنرو از مقاومت بیهوده منصرف و گدام تحت اشغال دشمن درآمد که البته باعث تقویه معنویات افغان‌ها از یکطرف و موجب ازدیاد مادیات آنها از دیگر طرف گردید، خصوصاً مقدار زیادی از ادویه جات عسکری که بدست آنها افتاده ما را به غضب آورد و کسر این گدام مهم سبب شکستن معنویات انگلیس‌ها گردید.

فعالیت‌های زیادی در چاونی ملاحظه می‌شد و از هر طرف صدای تیراندازی توپ‌ها بالای قلعه محمود خان در جریان بود و میجر «سوین» (Swayne) امر حمله را بر قلعه مذکور حاصل و به ترتیبات لازمه مشغول و می‌بایست با دو کمپنی و دو عراده توپ تحت اثر کپتان آیر از سرک

کوهستانی به انداخت‌های متمادی آغاز و خودش شخصاً با نفری متباقی بطرف دروازه قلعه حمله‌ور گردد و همینکه موصوف با نفری خویش رسید مجبور بود در اثر فشار دشمن که از تیرکش‌ها بدون وقفه انداخت می‌نمودند. خود را از خطر و تهلکه نجات داده تحت دیوارهای مخروبه پنهان نماید و به نسبتی که جبه‌خانه نفری کپتان «آیر» ختم شده بود، خواهی نخواهی به عقب نشینی و عودت که تلفاتی در آن نیز متضمن بود، مجبور گردیدند در حالی که موقع خوبی برای تلافی تلفات سابقه موجود بود. ما همه از چاونی ملاحظه می‌نمودیم که چطور دشمن تمام اموال و ذخایر ما را از گدام به غنیمت می‌بردند و هکذا با کمال تاسف مشاهده می‌کردیم که عسکر ما در اثر امر جرنیل (الفنستون) درحالی که دشمن از دیوارهای تخریب شده قلعه محمودخان یکی عقب دیگری فرار می‌نمود، عقب نشینی می‌کرد. ولی همین که دشمن بازرنگی که داشت ملتفت عقب نشینی عسکر ما شد، دوباره خود را به قلعه متذکره محکم و از فرار منصرف گردیدند. در اثناپی که ریجمنت ۴۴ بدون نتیجه از قلعه محمدشریف خان عودت می‌نمود. ترس و بیم عمومی روی کار گردید و ریجمنت ۳۷ برای اخذ اشغال آن داوطلب شده از این که چرا برای اجرای این خدمت زیر نظر گرفته نشده بودند اظهار نارضایت می‌کردند و حاضر بودند که گدام از دست رفته را ثانیاً از دشمن مسترد نمایند.

اطلاع برای شاه‌شجاع و (کنلی) واصل و حاوی برین بود که دشمن از حصه شوربازار الی قصر نشیمن شاه نقبی ترتیب و می‌خواهند آن را از طرف شب منفجر سازند و شاه در اثر این اطلاع از آنجا به تعمیر سردروازه حرمسرای نقل مکان و همان روز را با دوربین که بدست داشت واقعات حربی روز را مشاهده می‌نمود و از وضعیت شاه مذکور مایوسی مطلق مشاهده و فورم شاهی در تن اش دیده نمی‌شد و با افسران انگلیسی بدون تفاوت رتبه داخل مجلس شده نظریات آنها را راجع به ختم جنگ استفسار می‌نمود و ازین

لحاظ که شاه شجاع در زمان امنیت طبق عاداتی که داشت افسران دست بسته نزدش ساعات مطولی ایستاده بدون این که به نشستن دعوت می شدند این گونه مجالس شاه که بدون ترتیب و تفاوت رتبه تشکیل می یافت دارای اهمیت خاصی بود. مخصوصاً که شاه برای (صاحبان) نکه های ابریشمی پیش می نمود.

(ستوارت) راجع به اقدامات منفی انگلیس در کابل خوشنود نبود و اگرچه وی مریض و توان پوشیدن لباس را هم نداشت یگانه افسر فعال نزد همه تلقی می گردید. چنانچه ساعت شش بجه صبح از خانه خارج و بازهم نتوانست قبل از ده بجه روز سامان و نفری خود را برای اشغال قلعه در مواضع مشخص تعیین نماید و برای اینکه اجازه اجراآت را طوری که خودش لازم می دید ذریعه جرنیل (الفنستون) بدست داشت بناءً علیه بصورت فوری توپ های ۹ پونده و دو توپ ۲۴ پونده را در مقابل قلعه کشیده به فعالیت درآورده که درین فرصت میجر (تین) حاضر و موصوف را از احتیاط در قلت باروت و ذخیره ۱۲ ماهه که موجود بود نصیحت و می خواست که (ستوارت) از اقتصاد منصرف نگردد. ولی وی به اجراآت لازمه خود ادامه داده ساعت ۱۲ بجه روز راه عبور را در قلعه مذکور حاصل نمود چنانچه دروازه آن توسط کپتان (بیلو) به هوا منفجر ساخته شد تا این که درین فرصت شجاعانه بدون استعمال زینه های لازمه حمله و در داخل قلعه گردیدند در حالی که دشمن از حصص دیوارهای تخریب شده به شاه باغ فرار می کردند اما متأسفانه هنگامی که لفتنت (رابان) (Raban) از ریجمنت ۴۴ کرچ خود را در بالای دیوار مرتفع بلند و نفری خود را تشویق می نمود مقتول و مستر «دیس» (Mr.Deas) از ریجمنت ۴۴ مجروح گردید. گویا به طور عموم در جنگ این قلعه زنده نفر تلف گردیدند و چون يك نفر سپاهی پرچم دشمن را بدست آورده بود در مقابل برتبه بلندتری واصل شد لیکن تلفات دشمن نسبت به اجسادى که در

میدان ملاحظه می‌شد قلیل بود و چون افغان‌ها به نسبتی که در تکفین مردگان خود از رسوم دینی کار می‌گرفتند ممکن نفری مقتول خود را خود برده و ازین لحاظ قلتی در تعداد مردگان آنها رونما بود، تعداد وافر از دشمن به تپه‌های عقب فرار می‌نمودند که این عمل ذریعه دوالی سه هزار سوار ما معطل و کپتان (اندرسن) به طرف چپ دره که به کول منتهی می‌شد با قطعه سوار خود بانجا شتافته و دشمن را به نقطه آخرین تعقیب نمود، درین ضمن ریجمنت سوار نمبر ۵ که در حصه تحتانی تپه‌ها اخذ موقع نموده بود آغاز به حمله و باین ذریعه دشمن را محاصره نمود که در نتیجه موجب محاربه شدیدی شد چنانچه ما از بلندی مساکن خود واقعه را که روشنی تیغ‌های جانین در شعاع آفتاب جلوه گر و آتش تفنگ و تفنگچه‌ها بخوبی دیده می‌شد، ملاحظه نمودیم که درین فرصت امداد سوار دشمن از عقب تپه‌ها رسیده قطعه سوار «اندرسن» را عقب زدند. گویا در اثر فشار انداخت‌های متمادی دشمن «اندرسن» مجبور گردید که در طول تپه‌ها فرار و به موضع که در آن حمله اولین صورت گرفت با نفری خویش واصل گردد.

قراری که ثابت شد افغان‌ها به دلایل ذیل بر ما تفوق داشتند.

اول اینکه نفری خود را تازه به میدان محاربه می‌آوردند یعنی هر سوار در عقب خود یکنفر پیاده را برداشته و در موقع لزوم در میدان کار و زار فرو می‌آورد که از آنجا به صورت فوری به انداخت شروع می‌کرد.

دوم اینکه سوارکاران آنها نهایت ماهر و اسپ‌های شان به اسپ‌های قطعات سوار ما بهتر و سریعتر به کوه‌ها می‌رفتند و حقیقتاً اسپ‌های افغانی بدون وقفه چون بزها در ارتفاع بلند می‌شدند. راجع به تفنگچه‌های شان بایست تذکر داده شود که جنسیت اسلحه ما و آنها به نسبتی که از اسلحه خانه شاهی گرفته شده بود یک چیز، ولی تفنگ‌های طویل آنها که از فاصله



انداخت تفنگ‌های عسکر ما بعیدتر و مدهش تر اصابت می‌نمود، امتیاز خوبی داشت.

پرچم برداری که بیرق سفید در دست داشت و مقتول گردیده بود ممکن از اشخاص مهمی محسوب می‌شد، چه دشمن با کمال جدیت برای بدست آوردن جسدش داخل پیکار بود، و در گروپ دیگری پرچم‌های سرخ رنگ به ملاحظه می‌رسید حالانکه نفری آنها برای اخذ بلندی‌های تپه مشغول فعالیت بودند. اگرچه «اندرسن» می‌خواست دشمن را هر طوری باشد برای حمله وادار سازد ولی دریغ آنها به نسبت اینکه از بلندی‌ها استفاده خوبی می‌نمودند قطعاً مایل نبودند فرود آمده برحسب نظریه «اندرسن» داخل پیکار گردند و قطعات سوار و پیاده ما فعالیت‌ها می‌نمودند گویا محاربه با فیصله قطعی نرسید و نفری ما عودت نمودند. چنانچه دشمن نیز بعد از چندی فرود آمده و یک تعداد آنها به طرف شاه باغ رهسپار و متباقی به شهر برگشتند.

خانم سفیر «مکناتن» برایم اطلاع داد که شوهرش مکتوبی به جرنیل «سیل» ارسال و در آن اظهار نموده بود که ما از دوم نومبر به این طرف در کابل محاصره و عودت اورا ازین لحاظ خواهش و متوقف ساختن مجروحین و اموال را تحت محافظین درگندمک سفارش می‌کرد. مگر بعد از اینکه مکتوب مذکور را امضاء و برایش معلوم گردید که توقف مجروحین تلف شدن آنها را متضمن بود، لذا از ارسال مراسله متذکره منصرف شد و در عین حال خانم «میکناتن» از من استفسار می‌نمود که آیا ممکن نخواهد بود نفری از اهالی را برای ارسال مکتوب خصوصی «مکناتن» بدست آورده به مشارالیها معرفی نمایم. لیکن من اظهار نموده در حالی که شخص سفیر «میکناتن» برای حل این امر کسی را پیدا نتواند آیا ما اشخاص ناتوان چطور بآن موفق خواهیم گردید؟

سفیر «میکناتن» برای یکی از سرکردگان قزلباش باین غرض که در بین اهالی تفرقه و نفاق تولید کند مبلغ پنجاه هزار کلدار تادیه نمود و هم وعده داده شد که اگر او با اجرای این وظیفه به مفاد انگلیس‌ها موفق می‌گردد در آن صورت دولت کلدار بطور انعام حاصل می‌نماید.

اغتشاشیون پادشاهی انتخاب نمودند که شاه محمدزمان خان نام داشت ولی بعضی روحانیون در مقابل این امر قد علم نمود شاه‌شجاع را یگانه پادشاه قانونی می‌شناختند، مگر چون شاه زمان خان نفوذ زیاد در بین اهالی دارا بود و در عین حال سکه بنام خود زده بود موضوع تخت و تاج معلق ماند، ناگفته نماند که شاه زمان برادر کور شاه شجاع نبود بلکه یکی از اقارب امیر دوست‌محمد خان محسوب و به نام نایب یاد می‌گردید. عبدالله خان نفری را مشخص و جهت مذاکرات نزد شاه‌شجاع ارسال نمود ولی شاه از پذیرفتن نماینده عبدالله خان استنکاف ورزیده می‌گفت که برای این مطلب شخصیت بزرگی ضرورت دارد و قراری که هم می‌گفتند همان جوان که «ستوارت» را زخم زده و بعداً فرار و ذریعه شاه گرفته شد حکم اعدامش صادر گردید لیکن تصور نمی‌کردم که در آن روزهای بحرانی امر اعدام مجرم عملی می‌شد. افواهاات دیگری نیز مسموع می‌شد که «برنس» با برادرش حیات و نزد افغان‌ها بسر می‌بردند که برای رهایی آنها مبلغ گزافی را تقاضا می‌کردند.

اخیراً دو عراده توپ ما را که کپتان «واربرتون» در خانه شهری گذاشته بود ذریعه افغان‌ها به غنیمت گرفته شد که در مقابل ما استعمال می‌گردیدند گویا باین ذریعه گلوله خودمان را در مقابل ما ارسال و بعداً گلوله های ۹ پونده را شش پونده ترتیب و در بالای استحکامات ما می‌افکندند. چنانچه روزی یکی ازین گلوله‌های متذکره در میدان قریب مسکن «ستوارت» افتاد

و همه را متعجب ساخت از اینکه چگونه می‌توان گوله‌های ۹ پونده را چکش زده و در توپ‌های شش پونده استعمال نمود؟

از طرف شب «پیتن» و «پیلو» در منزل ما گرد آمده با «ستوارت» پلان مسترد نمودن گدام و شاه باغ را از افغان‌ها طرح و برای این مطلب منفجر ساختن قلعه را زیر نظر گرفتند که همه سکیج و نقشه‌ها ترتیب و جهت ملاحظه به جرنیل «الفنستون» ارسال شد. مگر بدون اینکه جرنیل مذکور امر قطعی خود را راجع به عملی ساختن پلان حربی اظهار بلکه برعکس مکتوبی به سفیر و میکنتانن تحریر و از قلت جبه‌خانه اظهار عقیده و صورت فیصله متنازعه را بصورت دوستانه با دشمن به جرنیل پیشنهاد نمود.

کپتان «پیلو» می‌گفت که جرنیل بالاخره بخواستن بریگید جرنیل «سیل» از گندمک مجبور و برای سرزنش دشمن در تپه‌های که در آنجا در مقابل ما مقاومت نشان می‌دادند ارسال و اقدام نماید. وظیفه عسکر ما دشوار و تعداد کثیری از آنها که در مرور ایام ضعیف و چون از طرف شب در استحکامات چاونی که برودت شدت داشت، بسر می‌بردند و به نسبت عدم غله جات که گدام در دست دشمن افتاد بدون اینکه قسمتی از آن به چونی آورده شده بتواند به مشکلات زیاد مواجه و این همه مشکلات بزرگ تری را ایجاب می‌نمود.

اطلاع «تین» از اینکه پیغامی به جرنیل سیل جهت بازگشت وی فرستاده شده بود واصل و نامبرده اضافه می‌نمود که چون امر عودت عسکر «سیل» بدون جدیت و تاکید ارسال گردیده لذا تصور می‌شود که جرنیل مسولیت گذاشتن مجروحین و لوازم را بدوش گرفته عودت نماید زیرا در صورت خساره طبعاً تمام مسولیت به موصوف راجع خواهد شد و اگر احیاناً شوهرم کامیاب و نفری مجروح خود را با لوازم یعنی بدون اینکه خساره عاید می‌شد، در آنجا متوقف و با متباقی عسکر خود به کابل

بازگشت می‌نمود، البته در آن فرصت شخص محبوبی تلقی می‌گردید. اطلاع دیگری واصل و حاوی برین بود که بریگیدیر «شلتون» از بالاحصار برای تقویه به چاونی مواصلت خواهد نمود که در ابتدا موجب مسرت می‌گردید، در نتیجه پلان اجرای این موضوع خاموش و فراموش گردید بنابراین جهت امداد فوری به جرنیل «نت» در قندهار خبر داده شد و از جرنیل موصوف درخواست گردیده بود که اگر در راه عزیمت به طرف هندوستان تا حصه کوتل «خوجک» نرسیده باشد به صورت فوری به کابل مراجعت و عسکر را تقویه نماید ولی در عین حال اطلاع تازه دیگری از چاریکار واصل و خبر می‌داد که عسکر «کودرینگتون» (Codrington) در آنجا محاصره و کپتان «راتری» (Rattary) با نماینده سیاسی آن منطقه و کپتان «سالیری» (Salbury) مقتول و خود کپتان «کودرینگتون» و میجر «پوتنگر» (Pottinger) با افسران دیگر در اثر زد و خورد مجروح گردیدند، گویا اینهمه يك سلسله اطلاعات بودند که تشویش زیاد ما را ایجاب می‌نمود. بنابراین در اطراف کشیدن عسکر بالاحصار که بایست به چاونی برای امداد سوق داده شود؛ مباحثات طویل به عمل آمده و بعضی اظهار می‌نمودند که در صورت کشیدن عسکر از بالاحصار، شاه‌شجاع با ۸۰۰ نفر زنان و مربوطین خویش که آنها را ما از هندوستان به افغانستان آورده ایم خطر و تهلکه مواجه و اگر ما انگلیس‌ها به هندوستان هم عودت نمایم طبعاً در آن صورت نام بدی را حاصل خواهیم نمود. لذا هرچه است و هر طوری است باید از شاه‌شجاع مدافعه و پیشتیبانی نماییم. این بود نظریه بعضی از افسران انگلیس که درباره تخلیه بالاحصار اظهار می‌کردند. نظریه چنین بود: برای اردوی انگلیس پناهگاهی زیر نظر گرفته شود چنانچه «ستوارت» نظریه داد که در حصه فوقانی بالاحصار موضع آن انتخاب شود چه اگر در آنجا اغذیه و جبه‌خانه ذخیره شود انگلیس‌ها نمی‌توانند مدت مدیدی در مقابل حمله‌های دشمن مقاومت ورزند در حالی که از دیگر طرف

می‌توان غله را به صورت خریداری و یا طور اجباری از دشمن بدست آورد. مگر درین مورد اطلاع از شاه‌شجاع واصل و اظهار می‌داشت که وی هرگز از توقف و تمرکز عسکر انگلیس در بالاحصار رضایت نداشته و هکذا سفیر «مکناتن» را در آنجا نخواهد پذیرفت و ازین جهت شاه‌شجاع عمارت بزرگی را با اسم اینکه ذریعه امیر دوست‌محمد خان تعمیر گردیده است تخریب نمود گویا برای بود و باش اردوی انگلیس چاونی سیاه‌سنگ چون سابق مشخص شد، که از هیچ لحاظ برای قوای انگلیس مفید ثابت شده نمی‌توانست چه اینکه از تپه‌های مجاور زیر حمله دشمن قرار داشت و دوم اینکه اطراف آن را زمین‌های جبه زار و مرطوب که برای صحت عسکر مضر ثابت می‌شد محدود نموده بود، بازهم شاه‌شجاع قطعه زمینی که با درختان میوه غرس شده بود یعنی زمین همین چاونی موجوده را جهت نشیمن عسکری عنایت نمود اما قناعت «ستوارت» حاصل نگردیده به نسبت تقاضای وقت تمرکز دادن اردو را در بالاحصار اصرار می‌نمود که از هر طرف با صدای اینکه آیا چطور و با چه منطقی می‌توان چاونی موجوده را که پول زیادی انگلیس در تعمیر آن مصرف شده تخلیه نمود، به اعتراضات مواجه می‌شد.

«سرجنت دن» که به مهارت زیاد به لسان فارسی تکلم و ازین رهگذر بر علاوه اینکه خوراکه اردو را تهیه می‌نمود. اطلاعات واثقی را بدست آورده و بعضی اوقات به تغییر لباس برای اجرای همین مقصد به شهر رهسپار و قناعت آمرین را حاصل و یک تن از اشخاص لایق محسوب می‌گردید، قراری که در دو روز اخیر اغذیه و خوراکه کافی بدست آمد اظهار می‌کرد که: ما با نصف مقدار جیره موفق خواهیم شد یک ماه در مقابل خصم مقاومت ابراز نماییم. خصوصاً که در کوهستان برف باری شدیدی حادث و ضرری از اهالی آن منطقه برای ما متصور نبود و از دیگر طرف چون الفت‌ننت «میلویل» صحت‌یاب و برای اجرای وظیفه محوله خویش حاضر گردید

لذا موصوف برای نگهداری دروازه لاهوری موظف شده در حالی که دشمن استحکامات آن جا را زیر آتش قرارداداده در صدد افتاد از آنجا دوعراده توپ به دست آرند.

قلت خوراکه در شهر رونما و بجز اینکه اغذیه کافی در خانه‌های مردم ذخیره بود در دیگر نقاط شهر دستگیری نمی‌کرد و اگر احیاناً پیداهم می‌شد آرد دو سیر در مقابل یک کلدار به مشکلات تهیه می‌گردید در حالی که برودت حکمفرما و هرشب تعداد زیاد عسکر مریض و بعد از چندی از بین می‌رفتند که این همه افسردگی خاطر را سبب می‌شد.

شاه‌شجاع امری صادر و «میلویل» را موظف ساخته بود که بدون تذکره که توسط شخص وزیر ویا و «کنلی» جهت ادخال به بالاحصار داده می‌شد احدی را نگذارد که بدون آن داخل احاطه گردد و اگر خطری تولید می‌شد به صورت فوری بیرق سفیدی «علامه مخصوص» بالای دیوار بالاحصار کشیده شده ساکنین بالاحصار را به آن ملتفت و پاده‌گو شاه را که زیر نظر و مراقبت عسکر سک‌ها در چراگاه‌ها می‌بود داخل احاطه می‌نمودند. این را هم بایستی متذکر شویم که عسکر شاه شجاع در داخل احاطه بالاحصار عبارت از همان ۹۰۰ نفری بود که نصف آن هندی و بطور عموم با یک چوب طویل که در آخر آن برچه نصب بود، مجهز و باین ذریعه اسلحه گارد شاهی افغانستان را تشکیل می‌داد که از آن جمله دو صد نفر در محاربه شهر مقتول و باقی آن فرار را نسبت به وظیفه ترجیح دادند. ولی مستر «کمپل» بازوی راست شاه بوده خدمات خوبی را برای وی انجام می‌داد.

قراری که تذکار یافت حفاظت دروازه بالاحصار در حالی که باقی آنها ذریعه سنگ مسدود شده بود به «میلویل» تعلق داشت که موصوف در اجرای این وظیفه شریکی هم داشت موصوف به «راجا جنال سنگ» که جای پدر مشارالیه در منطقه قریه کشمیر بود در سنه ۱۸۱۸ شاه‌شجاع به حیث

یکنفر فراری یعنی در عالم تبعید از نزد «رنجیت سنگ» فرار و به نزد پدر «راجا جنال سنگ» پناه برد چنانچه وی از شاه مذکور پشتیبانی می‌نمود و از اینکه شاه را به رنجیت سنگ تسلیم نماید امتناع و در اثر این رفتار و رفاقت با شاه‌شجاع مورد خصومت و خشونت «رنجیت سنگ» قرار گرفته ملکیت و حکومت خود را در آن منطقه که عایدات آن فی سال چهارلک کلدار بود از دست داد و با پسران خویش در اسارت دشمن افتاد و بعضی پسران موصوف بعد از مرگ پدرشان به دربار شاه‌شجاع وارد کابل گردیدند که در نتیجه شاه برای اظهار ممنونیت که آنها تمام هست و بود خود را جهت وی ایثار و بعداً مسافر شده بودند برای هرکدام فی روز دو کلدار و هشت آنه مقرر نمود که در نظرش بخشش پادشاهی جلوه می‌نمود و اگر آنها در عوض این سلوک تنها می‌گفتند که: «اعتماد به شاهان درست نیست و ...» طبعاً مستحق بودند...

قراری که مسموع می‌شد شورش عرب‌ها که قسمت بزرگ اهالی بالاحصار را تشکیل می‌داد در پیش بود و ازین لحاظ برای حفظ ماتقدم نظریه چنین بود که تمام افغان‌های که در بالاحصار مؤظف بودند با فامیل‌های شان از آنجا خارج و مقدار خوراکه آنها برای عساکر چونی داده شود مگر ملاحظه می‌گردید که این گونه اقدامات جدی قبل از قوه به فعل ذریعه شاه و یا اطرافیان‌ش ممانعت می‌شد مگر برعکس امری صادر و در آن تذکار یافته بود خانم‌هایی که بدون تذکره باشند از خارج شدن بالاحصار منع و مردها اسلحه را با خود نبرند، و بعد از ملاحظه اشخاص مؤظف عبور کنند گویا در اثر همین اقدام در سه روز ۷۵۰ زن افغان از بالاحصار خارج گردیدند. چنانچه افواهاات عجیبی راجع به اخراج زنان افغان در جریان و حاوی برین بود که افغان‌ها خانم‌های خود را برای اینکه قتل عمومی انگلیس‌ها در نظر است از بالاحصار کشیده و خود را برای اجرای محاربه فارغ ساخته اند.

## ۷ نومبر:

همیشه می‌گویند که افغان‌ها اشخاص ترسو و جبون بوده بدون تفکر به قتل اشخاص مبادرت می‌ورزند یعنی عملی که در نظر اهالی ممالک متمدنه اروپا حرکات نامردانه اشخاص بی‌عاطفه تلقی می‌شود اما من باید بگویم که این نظریه و مفکوره انگلیس هاست؛ چه افغان‌ها نژاد خوب و قوی بوده از قتل و قتال بی‌می‌ندارند و بدون هراس سیلاوه خویش را استعمال و بدون خوف در مقابل توپ‌ها ایستاده و بدون اینکه خودشان این اسلحه را داشته باشند با شهامت داخل پیکار می‌شوند و هرگاه استحکامات را عبور و قلعه‌ها را متصرف می‌شوند نمی‌توانیم آنرا از ایشان مسترد نماییم. افغان‌های شهرستان متمدن تر از افغان‌های اطراف اند و افغان‌های اطراف تصور می‌کنیم همان قبایل و نژاد است که «الکساندر کبیر» در مقابل آنها روبرو شده بود!

يك عده اشخاص تفنگ‌دار جهت دفع حمله بالای شاه باغ فرستاده شد آنها توانستند حصه غربی باغ مذکور را از افغان‌ها تخلیه و به نفری «مجر تین» واصل و متفقاً داخل فعالیت و به وسیله دو کمپنی پیاده و عده زیاد سوار باغچه عقبی شاه باغ را مورد حمله قرار داده عمارت آن را آتش زدند که درین ضمن لفتننت «ایر» باتوپ‌های خود مشغول زدن دروازه باغ بوده نتیجه حاصل نمود ولی چون عدم تقویه عسکر انگلیس روی کار و در مقابل دشمن توسط خویش تقویه حاصل می‌نمود نفری ما امتیاز موضع را از دست داده و در حدود ۱۵ نفر تلف گردیدند گویا باین ذریعه هرج و مرجی برپا و افسران که در راس آنها قرار داشتند معنویات و انضباط خویش را باختند.

هنگامی که جرنیل «الفنستون» به داخل این مملکت می‌شد صحبتش خراب بود و مرور وقت به کسالت و کدورت بیشتری مواجه می‌گردید و چون وی



وضعیّت و صحت خود را بهتر می‌دانست از آنرو به حکومت خود عرض و می‌خواست از قوماندانی اردوی انگلیس در افغانستان سبکدوش گردد چنانچه راجع به این موضوع به جرنیل «نت» در قندهار نیز پیغامی ارسال و موصوف را به سمت جانشین خویش طلب نمود گویا ما باز در مراحل رسیده بودیم که در برابر آن شخص صاحب معنویات و ثبات بکار داشت و اگر چه «میجر تین» صاحب تجربه و از وصایا و نصایح خویش دریغ نمی‌نمود لیکن دریغ که این صفت باعث تکمیل فلسفه نشده و در برابر پیشنهادات خود راه نمایی‌های دیگران را مشاهده و تا زمانی که از موصوف استفسار نمی‌شد چیزی نمی‌گفت و مهر سکوت بر لب گذارده بود.

#### ۸ نومبر:

مقارن ساعت ۴ صبح صدای فیر تفنگ از قلعه تسخیر شده به گوش می‌رسید چنانچه دشمن در صدد بدست آوردن ثانی برآمده سوراخ بزرگی در یکی از دیوارهای آن وارد نموده بودند، وقتی که از طرف صبح وارد برنده تعمیر می‌گردیدم ملازم «ستوارت» را ملاحظه و می‌دانستم که «ستوارت» از ساعت سه و نیم باین طرف بیدار و در جمعیت افسران مشوره و فیصله چنین کرد که اقدامی از قوه به فعل نیاورند حالانکه دشمن توپ‌های خود مارا در مقابل ما استعمال و از قلعه محمود خان به گوله باری بدون وقفه می‌پرداختند.

«ستوارت» به کمک دو کمپنی تحت نظر لفتننت «لاینگ» و پنجاه نفر تفنگ‌دار که آنها را «میکزری» امر می‌نمود دیوار باغچه گدام را منفجر ساخت که درین موقع افواهاات شدیدی راجع به حمله افغان‌ها بالای چونی استماع می‌شد. بهر کیف «ستوارت» که شخص لایق و فعالی بود فوراً ۱۵ عراده توپ را بالای استحکامات چاونی کشیده نزد جرنیل

«الفنستون» جهت اخذ هدایات شتافت ولی همینقدر برایش گفته شد که تدابیر لازمه در مقابل حمله دشمن به عمل خواهد آمد و بس.

در نومبر سال گذشته که وارد چاونی شدیم قوماندان اردوی انگلیس در افغانستان «سر ولیگبگ کاتن» (Sir Welleughbg Cotton) بود. جرنیل «سیل» به حیث قوماندان چاونی ایفای وظیفه می نمود که وی مواضع عساکر را در چاونی تعیین و صورت مدافعه را که ذریعه دشمن بطور ناگهانی اجرا می شد به آنها یکبارگی خاطر نشان می کرد مگر چون جرنیل از ما بعید و دیگر این گونه ترتیبات گرفته نشده بود لذا «ستوارت» افسران را بجای معین با قطعات مربوطه ایشان رهنمونی و هرشب قبل از استراحت گزمه خود را تکمیل و اطمینان خاطر حاصل می نمود. گفته می شد که «موهن لعل» همان شخص را که «الکساندر برنس» ذریعه آن به قتل رسیده معرفی و در مکتوب خود اضافه نموده بود که به تعداد ۵۰۰ نفر کوهستانی داخل شهر گردیده دشمن را تقویه و خود مشارالیه که در ناحیه قزلباشها سکونت می دارد آسوده و مشغول کار است و اینکه می گفتند کوهستانیها شهر را حریق خواهند نمود غلط ثابت و در عوض قصبه کوچکی مورد حریق آنها قرار گرفت.

مکتوبی از «کنللی» واصل و تحریر می داشت که صداهای انداخت امروز صبح ذریعه دشمن که به بالاحصار حمله ور شده بودند به عمل آمد ولی آنها عقب زده شدند که در نتیجه موجب پریشانی در بین اهالی گردید «کنللی» اضافه می نمود که وی یقین کاملی داشت که حمله دشمن هر وقتی باشد بالای چاونی اجرا خواهد گردید چنانچه آنها برای معلوم ساختن جر و جویچه های اطراف آن خریطه های ریگ را تهیه و به کار برده اند.

«ستوارت» برای اینکه قوت حاصل دارد به استراحت پرداخت. خصوصاً می دانست که اینجانب از طرف شب بیدار و مراقب احوال و حادثات بوده

قبل از شفق به خواب و استراحت نمی‌پرداختم گویا وی اطمینان حاصل و ملتفت بود که عسکر ما قوی و توسط آنها دشمن را عقب زده و تا زمان رسیدن جرنیل «سیل» مقاومتی در برابر آنها ابراز می‌داریم، دشمن در حدود سه هزار نفر در بلندی‌ها نمایان شدند. ولی چون ما در مقابل شان قد علم نمی‌توانستیم مستر «آیر» به انداختن گلوله در بین آنها آغاز نمود که البته در اثر فاصله زیاد از یکطرف و از عدم توپ‌های مناسب آتش‌انداز از دیگر طرف به نتیجه خوبی موفق نشدیم. بر حسب نظریه سفیر «میکناتن» که هرطوری است قصبه بی‌بی مهرو اشغال گردد «ستوارت» فعالیت‌های متمادی ابراز و بدون اینکه به هدف برسد مایوس گردید. گویا به نسبت اینکه از موقع استفاده لازم نتوانستیم دشمن از آن مواضع استفاده خوبی نمود و میر مسجدی خان با یک هزار نفر داخل احاطه آن گردید گویا در اثر حدوث این واقعه مادر حدود ۹۰۰ من آرد سفیدی را که قبلاً در بی‌بی مهرو خریداری و در آنجا باقی مانده بود از دست دادیم مگر بازم دو قلعه جنگی قریب بی‌بی مهرو در دست ما بوده موجب تسلیم ما می‌گردید و برای اینکه ساعت سه روز حمله دشمن را انتظار می‌بردیم بدین نسبت «بریگیدیر شلتون» با شش کمپنی ریجمنت شاه‌شجاع از بلاحصار برای کمک به ما متوصل گردید. چنانچه همه نسبت به آمدن موصرف مسرور و انتظار فعالیت‌های شایان او را داشتند مگر من تنها می‌دانستم که به جز از شجاعت شخصی دیگری چیزی در مشارالیه سراغ نمی‌گردید خودرا متسلی و از اجراء آتیه وی امیدی در دل نمی‌پرورانیدم، «شلتون» همیشه برفتن هندوستان مایل و موضوعات دیگری مورد دلچسپی وی قرار نمی‌گرفت ولی بازم خوشنود بودیم که اگر بتواند فعالیت و شاهکاری «شلتون» باعث تقویه و نظریه خوب جرنیل «الفنستون» گردد که جرنیل موصوف در اثر خرابی صحت تقرر در مزاج خود نداشته همواره در زیر نفوذ آراء و افکار در می‌آمد.

قاصدی داشتیم که برای اخذ اطلاعات به بالاحصار رفته و بعد از پنج یوم، عودت و بدون اینکه وقت تلف گردد با اطلاعات خوبی واصل می‌شد، اما بازهم دشمن از تمام اسرار ما به نسبت اینکه اشخاصی داشتند که به لسان انگلیسی و فرانسوی تکلم می‌نمودند واقف بودند در حالی که یگانه «موهن لعل» و نایب شریف اشخاص بودند که واقعات و اطلاعات جدید و تازه روز را برای ما ارسال و بعضی اوقات رول میانجی را بازی می‌نمودند و در دیگر طرف شاه‌شجاع اختیارات خود را از دست داده اشاره می‌نمود که در صورت از بین رفتن چاونی، وی تمام (۸۶۰) نفر زن‌های مربوطین خود را مسموم خواهد نمود ولی فهمیده نشد که این افواها و اطلاعات حقیقت داشته و یا اینکه محض برای فریب دادن ما اطلاع و اعلان می‌شد تا از اشتراك شاه‌شجاع در تحریک انقلاب گول خورده باشیم، به هر تقدیر «شلتون» چهار بجه صبح از بالاحصار خارج و چندی بعد به چاونی واصل گردیده، بدون اینکه به دشمن متصادف شده باشد.

عساکر بالاحصار با این قرار تقسیم بودند: به تعداد دو کمپنی ریجمنت ۵۴ و دو عراده توپ به دروازه شهری متمرکز و در بعضی حصص میدان مرکزی به طرف فوقانی قصر نیز دو کمپنی و دو عراده توپ ریجمنت ۵۴ با توپ‌های ۱۸ و ۹ پونده و قطعه سوار سکاها اخذ موقع و به طرف دروازه لاهوری ۱۵ نفر تحت امر «میلویل» و در اطراف حرمسرای یک کمپنی ریجمنت ۵۴ و در برج فوقانی بالاحصار که عموم منطقه را زیر اثر داشت دو صد نفر و یک عراده توپ متمرکز داشت در حالی که باقی نفری به صورت احتیاطی در میدان قصر موجود بود.

برحسب امریه جرنیل «الفنستون» مواد منفلقه و جبه‌خانه توسط عسکر انتقال یافت که زیر مراقبت و محافظت کپتان «واکر» قرار گیرد. همچنین عسکر متباقی ریجمنت ۴ برای تدارک و جمع آوری خوراکه ارسال و

همینکه در اواخر ساعات شب به چاونی مواصلت نمودند، عسکرهای گرسنه حمله‌ور و همه خوراکه باب را بدون احتیاط اخذ و به هر سمت پراکنده شدند.

بالاخره بمباردمان شهرکابل آغاز و از ساعت ۸ الی ۱۱ بجه شب دوام کرد در حالی که در بعضی وقفه‌ها باتوپ‌های ۹ پونده گلوله باری شدیدی نیز اجرا می‌شد که البته این فعالیت باعث سرور و خوشی باشنده‌گان چاونی می‌گردید مگر بازهم نسبت به مقادیر جبه‌خانه که مصرف می‌شد متأسفانه تلفات دشمن جزئی و در هرشب تقریباً ۴ الی ۵ نفر از آنها ضایع می‌گردید و اینکه خساره قابل قدری به دشمن رسانده باشیم منزل شخصی امین‌الله خان لوگری تحت آتش قرار گرفت و اگرچه چندین گلوله توپ به خانه وی اصابت نمود ولی دریغ که خان موصوف با فامیل خود قبل از اجرای بمباردمان به منزل دیگری تبدیل مکان نموده بود گویا به جز از چند راس اسب‌های سواری خان موصوف دگر تلفات و خساره به وی عاید نگردید.

راجع به اجراآت و فعالیت «بریگیدیر شلتون» گفته می‌توانم که موصوف از ابتدای ورود خود در افغانستان دلگرمی با این مملکت نداشته و به مرور زمان به مراتب بی‌علاقه‌گی او با این خاک افزوده شده می‌رفت و به غیر از اینکه بزودی ممکنه به هندوستان عودت نماید دگر خیال در سرش قرار نمی‌گرفت. اما وی همیشه می‌گفت که از احتیاط کار گرفته پپ‌های خالی جبه‌خانه را طور پیش‌بین از خوراکه و لوازم ضروری مملو و در فرصت عودت اردو انگلیس‌ها از کابل از آنها استفاده شود.

## ۹ نومبر:

دشمن ثانیاً با تعداد وافری در بلندی‌ها ملاحظه شد و بر حسب امریه سفیر «مکناتن» که بایست فوراً در مقابل آنها عسکر فرستاده شود متأسفانه

کسی به آن گوش نداده بلکه نظریه «شلتون» که عسکر برای عودت به هندوستان زیر نظر گرفته شود تقویه و تایید گردید.

## ۱۰. نومبر:

برای اینکه در روز گذشته در مقابل دشمن اجراءات متقابل به عمل نیامد لذا آنها به ما استهزا می نمودند مگر امروز از بلندی‌ها سرازیر شد، برحسب خواهش خود قصبهٔ پی مهرو را کاملاً اشغال و اراده خود را از قوه بفعل آوردند و هکذا اطراف تپه‌های سیاه‌سنگ را نیز اشغال و تا حصهٔ دریا فرودآمده آتش‌باری شدیدی را اجرا کردند. چنانچه ما در اثر فعالیت دشمن مجبور گردیدیم توپ‌های عقبی چاونی را داخل استحکام نماییم و آنها به تسخیر بعضی قلعه‌های اطراف چاونی موفق گردیدند.

از آن رو ریجمنت ۴۴ و یک یک حصهٔ عموم کمپنی‌ها تحت اثر بریگی‌دیر «شلتون» جهت مدافعه در مقابل دشمن سوق داده شد و «مکاناتن» به جرنیل «الفنستون» به نسبت سوقیات عسکر در مقابل خصم، مسئولیت آنرا هر طور که نتیجه می‌داد بر دوش خویش گرفته وی را مطمئن نمود، بعداً حمله بالای دشمن آغاز و در ابتدا قلعه رکاب باشی مورد تاخت و تاز قرار گرفت و همینکه «لفتننت بیرد» از ریجمنت شش شاه‌شجاع وارد چاونی گردید، حمله متقابل سوار دشمن شروع و ریجمنت ۴۴ عقب زده شد. مگر درین اثنا «بریگی‌دیر شلتون» از خون سردی کار گرفته با جسارت تام شکست خوردگی را ترتیب و تنظیم و ثانیاً بمحاربه خونین پرداخت که عموم باشندگان چاونی به سمت شاهدین آنرا ملاحظه و از اینکه تمام افراد عسکری چه هندی و چه انگلیس در خلال حمله دومین چون عسکر شجاع داخل پیکار گردیدند به تحسین در آمدند.

در فرصت بازگشت عسکر به چاونی لفتننت «هاوترای» و لفتننت

«کدت» و «لفتنتت ببرد» و لفتنت «مکرول» و چندین تن سپاهی ریجمنت ۴۴ که از کلکینچه داخل قلعه جنگی دشمن گردیده بودند در آنجا باقی و «لفتنتت ببرد» واقعه را چنین توضیح می‌نمود که در ابتدای هجوم به قلعه مذکور مقاومت دشمن احساس ولی همینکه تعداد زیاد آنها از دروازهٔ دومین قلعه خارج شدند وی به صورت فوری دروازه را مسدود و زنجیر آنها با برچه محکم نمود که درین ضمن حمله دشمن از طرف خارج دروازه شروع و بعضی از آنها با سیلاوه‌های خویش سوراخی به دروازه مذکور نمودند در نتیجه برچه را برطرف و باین ذریعه دروازه را باز کردند، ولی درین فرصت لفتنتت «ببرد» با چندین نفر از عسکر خویش در اطاق پنهان و از آنجا دشمن را مورد حمله قرار داده در حدود ۳۰ نفر آنها را از بین بردند که ۱۵ نفر ذریعه خود لفتنتت موصوف و ۷ نفر به ذریعه یکنفر عسکر که بعداً برتبه بلندتری ارتقا یافت مقتول گردید گویا درین موقع لفتنتت «مکرول» برای ملاحظهٔ اینکه آیا امدادی واصل خواهد گردید خارج و فوراً مورد حمله دشمن قرار گرفت و زخم‌های خطرناکی دریافت، وی اظهار می‌نمود که رفتار دشمن محاربه نبوده بلکه قتل و قتال است چنانچه کپتان «مکری» که يك دست خویش را در محاربه باخته بود توسط بعضی افغان‌ها از قلعه بیرون و به قتل رسانده شد و قراری که لفتنتت «ببرد» اضافه می‌نمود دشمن در حدود ۱۵۰ نفر که به تعداد تلف شده‌گان ما تقریباً مساوی بود از دست داد.

مستر «سکات» (Scott) برای مقابلهٔ ثانی نفری ریجمنت ۴۴ را ترتیب و جهت سوقیات در مقام دشمن جد و جهد زیاد نمود و با قطرات اشک که در چشم‌هایش حلقه بسته بود، صدا می‌کشید مگر کسی برای اجرای این مطلب حاضر نگردید تا اینکه یکنفر «استوارت» نام با کمال شهامت و غیرت حاضر میدان گردید که بعداً ذریعه سفارش سفیر «میکناتن» به رتبه بلندتری موفق شد.

شجاعت ریجمنت ۳۷ موضوع بحث بود زیرا آنها توانستند دشمن را که بعضی بلندی‌های استحکامات را متصرف شده بودند، از طرفی بطرفی تعقیب و بالاخره به آغوش ریجمنت ۴۴ برسانند، گویا در اثر آن باز محاربه خونینی روی کار تلفات زیاد را عسکر ما به سبب فعالیت سوار دشمن متحمل شد و قراری که به ملاحظه پیوست جسد یکنفر از طبقه اشراف دشمن در قلعه باقی و سر از تنش بریده و به البسه خوبی ملبس بود و چون افغان‌ها اجساد خود را همراه برده نمی‌توانستند لذا درین موقع سر مقتولین را جدا و بعداً طبق مقررات اسلامی دفن می‌نمودند لیکن از کچ کچ و اسپه که به دست افتاده معلوم شد که شخص مقتول «ملا مبین» از زرمت بوده است «بریگیدیر شلتون» عسکر خود را به تپه‌های سیاه‌سنگ که در آنجا دشمن اخذ موقع نموده بود سوق و کپتان «آیر» با توپ‌های قاطری تلفات خوبی را به آنها عاید نمود و عسکر ما تا قریب شام مشغول محاربه بود، سه دفعه امری صادر گردید که قلعه رکاب باشی منفجر و هر سه دفعه امر مذکور در تعویق افتاده تا اینکه فیصله تسخیر قلعه مذکور داده شد و قرار معلومات که به دست آمد در آنجا ذخایر خوراکه و علف حیوانات موجود بوده است و در نتیجه قلعه ذوالفقارخان که در ۴۰۰ متری چاونی واقع بود تحت تسلط ما درآمد و هکذا قلعه دیگری که در فاصله یک هزار متر بعید بود منفجر و اطراف آن حریق ساخته شد گویا در اثر اقدامات فوق، دشمن مشوش و خواجه میرخان که از بی‌بی مهری برای تسلیم حاضر و پیغام مکناتن را از اینکه قلعه‌های بی‌بی مهری به حال خود باقی و حریق نخواهد شد مشروط بر اینکه اهالی غله و خورا که لازمه را به انگلیس‌ها به فروش برسانند استماع و پذیرفت.

گفته می‌توانیم که فعالیت آخری ما، بعد از مدت‌های طویل که عدم اجراءات معلوم بود دشمن را متحیر و با آنها ثابت نمود که اگر خواسته باشیم آنها را در هر موقع که بخواهیم مجازات و سرزنش نماییم طبعاً این



عمل را اجرا و آنها را به کیفر اعمال شان برسانیم مگر متأسفانه تقویه معنویات و یا عدم آن همیشه مربوط و منوط به واقعات و حادثات روز بود و هنگامی که امروز ریجمنت ۴۴ در مقابل دشمن شکستی دریافت نمود، جرنیل «الفنستون» صورت عودت اردوی خود را از طرف شب به «مکناتن» واضح و او را برای اجرای این عمل دعوت نمود. مگر میکناتن، از اینکه موصوف نمی‌تواند درین حال شاه‌شجاع را تنها بگذارد از رفتن امتناع و اضافه نمود که هرگاه عکسر عودت و خودش تنها باقی ماند در آن صورت وی نیز وظیفه خود را اجرا و حاضر خواهد بود جان را به حق تسلیم نماید.

اگر ما از هدایت «ستوارت» استفاده کرده در خلال شب جبه‌خانه کافی را به بالاحصار انتقال و خود ما نیز در حین شب با آن صوب رهسپار می‌گردیدیم بدون تردید می‌توانستیم مدت مدیدی در برابر تمام افغانستان ابراز مقاومت و پافشاری نماییم تا اینکه امداد عسکری دیگر انگلیسی واصل می‌گردید.

«ستوارت» بعد از اینکه صحتش بهتری یافت فعالیت می‌نمود و در هر حربه برای کومک حاضر میدان می‌گردید و اگرچه اسپ‌های بلند را سوار شده نمی‌توانست بازهم از اسپ کوچک اینجانب استفاده خوبی نموده در بالای استحکامات می‌شتافت تا توپ‌های لازمه را جا به جا و به توضیح هدايات پرداخته باشد، دشمن به گوله باری خود ادامه داده و بعضی اوقات گوله آنها در برنده کپتان «باید» واصل و تلفات پیش می‌نمود.

سفیر «میکناتن» به «استوارت» اظهار نظر و خاطر نشان نمود که اگر امروز بالای دشمن مظفر شویم امید قوی می‌رود که آنها بعد از پنج روز فرار را اختیار و از محاربه منصرف گردند چنانچه رویه خواجه میرخان

ادعای ما را ثابت می‌نماید.

به نسبتی که گدام ذریعه دشمن حریق و هنوز در دست آنها بود می‌توانستند از آنجا و قلعه محمود خان و شاه باغ باعث اذیت ما گردیده تلفات و خسارات به ما عاید نمایند و ثابت بود تا زمانی که امداد جرنیل «سیل» و یا کومک جرنیل «نت» نمی‌رسید طبعاً به گرفتن قلعه محمود خان موفق نمی‌شدیم چه اهمیت قلعه نهایت بزرگ و هر یکی که آنرا در تصرف خود داشت بدون تردید به صورت فاتح جلوه می‌نمود. چنانچه برای تسلیم ما می‌گفتند که جرنیل «نت» در طول سه هفته به کابل مواصلت و برای تسخیر آن اقدام خواهد نمود.

#### ۱۱ نومبر:

روز گذشته درس عبرت خوبی به دشمن داده شد و از آنرو دگر به تپه‌های مجاور صعود نمودند و بنابراین توانستیم در حدود دو ریجمنت برای محافظه آوردن غله از قلعه تسخیر شده ارسال و مقدار شش صد من «هندی» آرد را وارد و خوراکه سه و نیم روزه اردو را تهیه داریم در حالی که میر مسجدی خان بی بی مهر را تخلیه و خواجه میرخان جدیداً تعارفات خود را به ما تقدیم می‌داشت. اطلاع از قندهار واصل و متذکر بود که قطعه عسکر شاه‌شجاع که محبوسین سیاسی را زیر نظر الفتنت «کروفورت» به همراه داشت مورد حمله دشمن قرار گرفته، و از بین برده شد که کپتان «سندرس» نیز در آن جمله شامل بود و کپتان «سکینر» برای اینکه از تهلکه نجات یافته باشد به البسه خانم ملبس و از شهر خارج مگر مورد شبه قرار گرفته بعداً مقتول گردید.

برای اینکه مسموع می‌شد که دشمن چاونی را متصرف می‌شوند لذا ازین جهت از بالاحصار و دیگر حصص آتش شدیدی بالای قلعه محمود خان

آغاز گردید که درین فرصت میر مسجدی خان اطلاع به سفیر «مکناتن» ارسال و خواهش مذاکره را نمود حالانکه از دیگر طرف وکیل موصوف به چاونی نیز واصل و از طرف دیگر هزار نفر غازیان در حصه قلعه رکاب باشی با دشمن متفق و برعلیه ما قیام نمود.

### ۱۲ نومبر:

سفیر میکنا تن با میر مسجدی خان داخل مفاهمه شده با تادیه شصت هزار کلدار، عودت ریجمنت «کودر نکتن» خودش در اثر جرات پدرو د حیات گفته بود از مسجدی خان درخواست شود قراری که انتظار حمله دشمن برای تسخیر چاونی‌ها می‌رفت خوشبختانه به عمل نیامد ولی آتش باری جانبین جریان و در حوالی یک بجه شب گوله باری توپخانه برای تخریب نمودن قلعه محمود خان شروع بکار نمود.

### ۱۳ نومبر:

سران غلزایی حاضر مذاکره و دشمن با دو عراده توپ در تپه بی بی مهرو صعود و از آنجا چاونی را تحت آتش قرار دادند و بعد ازینکه به سفیر «مکناتن» قناعت و اطمینان تام راجع به سوقیات عسکر در مقابل دشمن داده شد و «بریگیدیر شلتون» با عسکر خویش در مقابل آنها داخل عملیات گردید. تعداد عسکر ما در همان روز قرار ذیل بود.

۱۲۰ نفر سوار تحت اثر «اندرسن» و ۶۰ نفر سوار از مربوطین گارد میکنا تن و ریجمنت سوار نمبر ۵ زیر قیادت «کمبرس» و ریجمنت یک و ۴ که قوماندان آن کپتان «باکر» بود با شش کمپنی ریجمنت ۴۴ و ۴ کمپنی ریجمنت ۴۰ و ۱۶۰ ریجمنت ۳۲ با شش کمپانی ریجمنت شش و شش کمپنی ریجمنت پنج شاه شجاع که همگی سه گروپ بزرگی را تشکیل میداد گویا گروپ اول با دو کمپنی ریجمنت ۳۷ طرف چپ محاذ را تحت

قوماندانی «تین» انتخاب و گروه دوم با ریجمنت ۴۴ در مرکز و گروه سوم با ریجمنت شش شاه شجاع طرف راست محاذ را تحت قوماندانی «سکات» برای خود مشخص نمود. افراد ملکی و زن‌ها از ملاحظه صفوف عساکر ما برای بدست آوردن ظفر به هیجان مواجه و با کمال جسارت اظهار خوشی می‌نمودند و چون سوقیات ما به طول انجامید دشمن آنرا به ضعف و عدم اراده تصور و ازین جهت با کمال شهامت شیران انگلیس را در مواضع ایشان اذیت می‌نمود.

درین موقع جرنیل «الفنستون» از میکناتن استفسار نمود که آیا سفیر موصوف مسئولیت ارسال عساکر را در مقابل دشمن بدمه خواهد گرفت آغاز بمکالمه نمود چنانچه سفیر «مکناتن» سوقیات عسکر انگلیس را در مقابل خصم قبول دارد و هم درین مورد مذاکرات پرجنجال با بریگی‌دیر «شلتون» بعمل آورد بعداً عسکر برعلیه دشمن کشیده شد اما چون صورت مذاکرات و پیشنهادهای وقت زیاد را در بر گرفت عملیات در مقابل دشمن فقط در بین ساعت ۴ الی ۵ عصر آغاز گردید. قطعات سوار افغان‌ها با جدیت از بلندی تپه‌ها سرا زیر شد. ریجمنت ۳۷ به صورت مفرزه پیش‌دار و ریجمنت ۴ در مرکز قسم کلی و ریجمنت شش شاه شجاع مفرزه دمدار را تشکیل و بدون اینکه پلان محاصره را ترتیب نموده باشند درهمی و برهمی روی کار و دشمن چون خیل زنبور در بین عساکر ما داخل و عملیات شروع گردید که مشاهدات این حادثه اینجانب را خیلی متأثر و متأذی ساخت. ما چندی بعد به عقب زدن دشمن موفق و آنها را ثانیاً به صعود تپه‌ها مجبور ساختیم که درین مرحله ریجمنت سوار نمبر (۵) و قطعه سوار «اندرسن» برای تعقیب دشمن که در طول تپه‌ها رانده شدند سوق داده شد در حالی که لفتننت «آیر» توپ‌های قاطری را در حصص تحتانی تپه‌ها داخل استحکام نموده و زمین‌های مسطح را که بطرف کول منتهی می‌شد از وجود دشمن پاک و دو عراده توپ‌های ایشانرا به غنیمت

گرفت که یکی آن ذریعه اسب به چاونی انتقال و دیگرش از بالای تپه به طرف پایین انداخته شد.

بریگیدیر «شلتون» در فرصت عودت از سرعت کار نگرفته تا هنگام تاریکی در میدان باقی و به سبب تاریکی عسکر دوست از دشمن تفریق نمی‌شد لذا انداخت توپ‌ها و آتش‌باری‌ها از طرف ما معطل گردید که طبعاً این عدم همکاری به نفع دشمن تمام و عساکر بریگیدیر «شلتون» را تا حصه چاونی تعقیب و اذیت می‌نمودند و همینکه از شکست ریجمنت ۳۷ واقف و از افراد آن استفسار گردید که چرا بدون اقدام متقابل و از تعقیب دشمن دست کشیدند در جواب می‌گفتند: «چون می‌دانستیم از چاونی و باقی عسکر اروپایی به ما کمک و امدادی نخواهد رسید بنابراین ما مقاومت نتوانسته برگشتیم...»

در خلال شب چون سابق قلعه محمود خان مورد بمباری قرار گرفت مجر «تین» و کپتان «پیتون» در محاربه فوق جراحات برداشتند چنانچه دست نفر اخیرالذکر که در اثر اصابت گلوله خراب شده بود، قطع گردید.

#### ۱۴ نومبر:

در خلال شب حادثه قابل الذکری به وقوع نه پیوست بنابراین خیلی ممنون بودیم که «ستوارت» به استراحت پرداخت و به مرهم نهادن بر زخم رخسارش موفق گردید.

سران افغان مدعی بودند که انگلیس‌ها از وعده خود تخلف و اگرچه آنها برای مذاکره حاضر بودند، در روز گذشته مورد حملات عسکری قرار داده شدند. مگر بایست متذکر گردیم که سهو و خطا از ما نبوده بلکه خود دشمن به حمله پرداخت و مرتکب تخلف گردید حالانکه ما به دفاع پرداختیم اما امروز موافقه بر آن شد که افغان‌ها مقتولین خود را دفن و ما

برای عساکر خود يك روز تفریح دهیم بازهم اگر «بریگیدیر» و جرنیل «سیل» در کابل می‌بود ممکن ما باین درجه صلح پسند نمی‌بودیم پیاده دشمن در زمین‌های هموار ماهر بودند و هکذا خیلی جدی در محاصره قلعه و استحکام و مهارت زیاد در تفنگ‌های طویل خود کار گرفته انداخت شان به هدف اصابت می‌نمود و طرز جنگجویان سوار آنها طرز عجیبی بود که هرکدام در عقب خود نفر پیاده را برداشته وارد میدان می‌نمود بدون اینکه در اجرای عملیات خستگی احساس نمایند. گویا هر کدام به اعتماد به نفس و اتکا و اطمینان به خود داشت و هر کدام یکی دو تفنگ طویل را بشانه انداخته و در حین تاخت و پرش با کمال موفقیت انداخت و توسط تفنگ‌های خود به نسبت تفنگ‌های ما به فاصله بعیدتری به انداخته موفق می‌گردیدند، سفیر «میکناتن» جهت مذاکره با سران افغان به طرف قلعه ذوالفقار خان روان شد ولی بدون اینکه با ایشان روبرو شده بتواند. گویا مدت طویل در آنجا منتظر و در نتیجه افغان‌ها عدم حضور خود را اعلان نمودند درحالی که میر جعفرخان پسر نایب شریف خان که از جمع آوری سود با ۳۰۰ نفر حاضریش‌های خود عودت و همه قزلباش بودند موجب اطمینان خاطر ما را اینکه در مقابل ما قد علم نمی‌نمایند حاصل نمودند.

قرار معلوم میر مسجدی خان نهایت مریض و در شهر بستری بود قاصدی واصل و مکتوب تاریخی ۹ نومبر جرنیل «سیل» را از گندمک تسلیم داد و چون قلت قاصد روی کار و کسی برای اجرای این عمل حاضر نمی‌شد لذا دشمن افواهاات غلط را برپا و اگر آنها را در طی راه ملاحظه می‌نمودند پیغام ارسالی را از نزدش گرفته توسط اشخاص تعلیم یافته‌گان خود که در دهلی تحصیل کرده بودند. مطالعه و درصدد اقدام متقابله برمی‌آمدند.

## ۱۵ نومبر:

مجر «پوتنگر» و مجر «هاگتین» که زمان محاصره چندی قبل را در چهاریکار سپری نموده بودند وارد کابل و به چاونی موصلات و اطلاع می‌دادند عسکر ایشان که تقریباً همه پنجابی و گورکه بودند توسط اهالی کوهستانی محاصره و آب چاونی شان منقطع و به مشکلات زیادی مواجه گردیدند تا اینکه عده پنجابی‌ها از چاونی فرار و به کوهستانی‌ها تسلیم و چند یوم بعد جهت تبلیغ و گمراه ساختن متباقی عسکر واپس عودت و بعضی از آنها ذریعه مستر «هاگتین» حبس گردیدند که این عمل موجب زخمی شدن مستر موصوف گردید، چه همینکه وضعیت را دگرگون و صورت حبس خود را احساس نمودند یکی از آن پنجابی‌ها کرج لفتننت «روس» را از نزدش گرفته باجرای يك ضرب دست مستر «هاگتین» را قطع نمود. گویا این بود سبب فرار دو نفر افسران انگلیس از چهاریکار به صوب کابل که در عرض راه مشکلات را متحمل و از طرف شب به تمديد سفر مشغول و در نتیجه با چاونی واصل و صورت از بین رفتن «ماولر» و «راتری» و «ویلر» افسران انگلیس را که در موقع ناشتای صبح مورد حمله نفری خود قرار گرفته به قتل رسیدند برای ما یکایک توضیح کردند.

## ۱۶ نومبر:

افواهاات جدید روی کار و می‌گفتند که نایب محمدزمان خان مبلغ سه لک روپیه در بین عسکر خویش توزیع و آنها را برای تسخیر چاونی تشویق نمود چنانچه همه برای این اقدام داوطلب و موافقه کردند لیکن خوشبختانه بازهم به وعده خود وفا ننمودند و از دیگر طرف گفته می‌شد که جرنیل «سیل» به جلال‌آباد واصل و از پیغام اینکه به کابل بازگشت نماید اطلاع نداشت مگر ممکن این افواهاات ذریعه دشمن اجرا و برای مایوس ساختن ما شایع می‌گردید اضافه می‌کردند شاه‌شجاع نیز شرایط مفصلی را به دشمن

پیش و سفیر «میکناتن» از سبب اینکه شاه پیشتر از تصور وی به دشمن موافقه نکرده باشد، صورت شرایط را خواستار گردید.

#### ۱۷ نومبر:

اطلاع دیگری واصل و می گفت که بریگید اول محض برای انتقال دادن مجروحین به صوب جلال آباد عزیمت نمود که در آن سامان به تعداد ۱۰ هزار نفر عسکر جدید جهت امداد ما از پشاور موصلت کرده بود و هکذا افواه برین بود که عبدالجبار خان برادر دوست محمد خان به سمت وزیری نایب محمدزمان خان منتخب و مقرر گردید.

#### ۱۸ نومبر:

امروز کوشش زیاد به عمل آمد که يك مقدار جبهه خانه را در حوالی شب به بالا حصار انتقال دهند اما پل که ترمیم آنرا وزیر (Wuzeer) امر، ولی نا تکمیل و به صورت سابق باقی بود آنها را از اجرای این عمل مانع گردید.

مکتوب ذریعۀ قاصدی به جلال آباد واصل و عنوانی «مکناتن» تحریر شده بود حاوی برین بود که جرنیل عسکر خود را در چاونی جابجا ولی ذریعۀ دشمن مورد حمله قرار گرفت اما وی دشمن را عقب زده و تا حصه فتح آباد تعقیب نمود در حالی که چندی بعد مکتوب دیگر جرنیل «سیل» واصل و اظهار می نمود که چاونی عسکر وی توسط ۵ هزار دشمن محاصره ولی ذریعۀ قطعات سوار و پیاده و با کمک سه عراده توپ به عقب زدن آنها موفق گردید. مکتوب اینجانب که از حادثات دو الی هشت نومبر سخن میراند و اطلاع حقیقی عسکر را در کابل واضح می ساخت بدست جرنیل «سیل» واصل و موصوف نقل آنرا به لارڈ «اکلند» ارسال نمود و هر حادثه که در آنجا بوقوع می پیوست در کابل عکس العملی داشت مگر افسوس که جرنیل «الفنستون» در اجرای پلان های خود ضعیف و



مذبذب و باعث عدم اجرای پلان‌های سنجیده ما می‌گردید چنانچه می‌خواستیم که با کرچ‌های برهنه داخل شهر شده آنرا هر طوری بود تسخیر و در افتخارات خود بیفزاییم ولو تلفات دور از تصور برای ما عاید و افراد انگلیس در غیاب عساکر در چاونی‌ها اعدام می‌گردید اما دریغ که جرنیل «الفنستون» در راس ما قرار داشت.

پلان دیگر که عبارت از گرفتن قلعه محمود خان بود نیز وجود داشت که طبق آن می‌توانستیم قلعه مذکور را بعد از دادن تلفات تصاحب شویم مگر بازهم چقدر خوب شد که با اجرای پلان خود مبادرت نورزیدیم چه از قراری که معلوم گردید نه اینکه دو صد نفر از دشمن در آنجا موقع گرفته بلکه تمام قوه پیاده دشمن در قلعه مذکور متمرکز بود.

اطلاع به شاه‌شجاع داده شده بود که جمادار تفنگ داران برج حصه فوقانی بالاحصار با همراهی دو نفر افسران رها و به صوب شهر روان گردید که طبعاً این اطلاع باعث قهر و غضب شاه موصوف شده نفری را با خودش برطرف و در عوض مشارالیه نفری دیگری را در آنجا موظف نمود گویا وی بر حسب اطلاع موهن لعل، برج بالاحصار را به یکی از سرداران دشمن در مقابل یکصد طلا فروخته و آنها را از آنجا که تمام بالاحصار زیر اثرش بود برای تسخیر بالاحصار موقع خوبی داد این عمل در فکر شاه تاثیر عجیبی نمود اما عجیب تر اینکه جمادار مذکور روز دیگر حاضر و از برطرفی خویش شاک و درین مورد اعتراض می‌کرد که موجب تحیر همه گردید ولی شاه‌شجاع او را دستگیر و زندانی نمود.

## ۱۹ نومبر:

صداهای انداخت توپ و تفنگ مسموع و بعداً خاموش گردید چنانچه درین اثنا مقدار کافی جبه‌خانه تحت اثر «اولیور» به بالاحصار انتقال داده

شد مگر چون پل آن جا هنوز ترمیم طلب و قابل عبور نبود، کپتان «اولیور» موضوع را به جرنیل «الفنستون» اطلاع داد و از مشکلات عبور آن شکایت نمود و در مقابل جرنیل «الفنستون» پیغامی ارسال و متذکر شده بود که در صورت عدم عبور پل مذکور، جبهه‌خانه پس فرستاده شود و اگر چه «اولیور» که درین موقع آب را عبور و سدی برای پیشرفت نداشت، به مجرد توصل امر جرنیل ثانیاً از آب عبور و مواد حرپی را واپس ارسال نمود، پس گفته می‌توانیم که به جز از چند نفر باقی تمام مربوطین ریجمنت نمبر ۵ اشخاص نافهم و نالایقی بیش نبود که همیشه موجب بندش کار و پیشرفت می‌گردیدند.

هنگام غروب آفتاب صدای انداخت متمادی ثانیاً به گوش می‌رسید و تصور می‌رفت که سران و اغتشاشیون، قزلباشان را در حصه مرادخانی مورد حمله خویش قرار داده باشند که آنها از تسلیم دادن پناه‌گزینان امتناع می‌ورزیدند، دشمن توپ‌های را که در کوهستان از ما باقیمانده بود خواسته و مایل بودند به کمک آنها در مقابل ما محاربه خوبی نمایند. ولی پلان ما چنین بود که از بالاحصار داخل شهر شده حامی را که در مقابل دروازه غزنی واقع بود مورد تاخت و تاز قرار دهیم چه در آنجا یکنفر سلمانی و یکنفر آهنگری مسکن داشتند که از تیرکش‌های تاریک آن با تفنگ‌های طویل خود حتی تا سه صد متر فاصله به هدف مواصلت و بدین ترتیب بسا اشخاص ما را از بین برده بودند و خودشان کلاهی را بر چوبی افراشته ما را فریب می‌دادند و ما سهواً آدمی پنداشته به فیرهای بیهوده مشغول بودیم.

## ۲۰. نومبر:

به نسبتی که بعضی نفری ما که در ناحیه قزلباش‌ها پناه برده و آنها از تسلیم دادن پناه‌گزینان امتناع می‌ورزیدند از آنرو مجادله بین آنها و مجاهدین روی کار و صدای فیر مسموع می‌گردید چه قزلباش‌ها مدعی بودند که تسلیم

دادن آنها بعید از مقررات و رسوم مهمان نوازی اهالی افغانستان بوده و نمی‌خواستند از آن تخلف ورزند.

در شهر افواهاات برپا و می‌گفتند که غلزایی و کوهستانی‌ها از تمديد محاربه منصرف و می‌خواهند که به اوطان شان برگردند ولی مشران اقوام متذکره آنها را برای گرفتن چاونی‌ها تشویق و برای چندی متوقف ساختند و علاوه برین اظهار می‌شد در صدد حمله هستند لذا بصورت فوری شش کمپنی پیاده و دو کمپنی سوار برای اشغال آن فرستاده شد اما ملاحظه گردید که قلعه مذکور ساکنین صلح دوست که عبارت از يك تعداد زنان و اطفال باشد مسکن گزین بودند.

نورالدین خان پسر ملازم شاه‌شجاع که سال‌های متمادی در خدمت بود برای اینکه شاه از پدرش رضایت تام داشت وی را بحیث قوماندان قطعه جان‌باز مقرر نمود و هنگامی که موصوف وارد کابل می‌شد «کنلی» پیغامی به مشارالیه فرستاده اجراءات او را غیر قابل قدر خوانده و شکایتی نمود که در مقابل «دزد» جوان پاسخ داده گفت چیزی که من به منفعت انگلیس‌ها کرده می‌توانم همانا کمک در عودت انگلیس از افغانستان است و بس.

## ۲۱ نومبر:

چنان سکون و سکوت مطلق در ناحیه دشمن حکمفرما بود حدس می‌زدند که آنها مشغول ترتیباتی بوده و در صدد ذخیره جبه‌خانه نیز می‌باشند. از طرف عصر بریگی‌دیر «شلتون» به مستر «ایر» خبر داده از زبان سفیر «مکناتن» بیان می‌نمود که دشمن با هشتاد هزار پیاده و ده هزار سوار بالای ما حمله‌ور و ذخایر حربی ما را منفجر و متباقی اموال را به غنیمت خواهند برد یعنی افواهایی که از هر حیث موجب خوف و هراس افسران شده و هکذا باعث عدم اشتراك عسکر در محاربه نیز می‌گردد و از جانب دیگر

اظهار می‌کردند که جمعیت مشوره که در آن دوازده نفر از مشران قبایل شرکت داشتند به سمت جمعیت مشوره جمهوری در کابل جلسه و اهالی با کمال احترام اطاعت می‌نمایند بازهم فهمیده نشد که شاه جدید «زمان شاه» درین مورد چه ابراز نظریه نمود؟

اگرچه نفری ما در مصرف مواد حربی از اقتصاد کار نمی‌گرفتند چنانچه در موقع تسخیر قلعه به تعداد ۳۵۰ مرمی را به نقطه تاریکی انداخت نمودند بازهم ذخایر ما نهایت خوب و به مقدار ۱۳ لک مرمی و نه صد تیم باروت و مواد منفلقه موجود بود مگر «بریگیدیر شلتون» نظریه داشت که عودت اردوی انگلیس از کابل به صوب جلال‌آباد خطری را تولید و عده کثیری از مسلمین از نزد ما فرار خواهند نمود.

درین اواخر سکوت دشمن برای ما معمای بود چه دانسته نشد که آنها از خوف و بیم ما در شرف پراکنده‌گی بودند و یا اینکه می‌خواستند حمله ناگهانی را اجرا و یا ما را از عدم خوراکه و غله به چنگ مرگ بسپارند و اگر این طور می‌بود پس چرا مقدار خوراکه زیاد را یومیه به فروش می‌رسانیدند؟ اگر چه نظریات در حل این قضیه مختل و متفاوت بود بازهم سکوت دشمن عاری از خطر نبود و «ستوارت» همیشه اظهار نظری می‌نمود که باید عبور و مرور قافله‌های خوراکه و غیره مواد دشمن که به شهر می‌رفت منقطع ساخته شود تا دشمن برای ذخیره از آن استفاده نتواند ولی دریغا سخنان وی موثر واقع نشده و در مقابل پاسخ می‌دادند که ارسال و مرسل به طرف شهر به جز از انده‌های ذغال دیگر چیز مفیدی نبوده و به قطع ساختن آن حاجت به اقدامی ندارد در حالی که نمی‌دانستند که دشمن ذغال را برای تهیه باروت نسبت به ذخایر خوراکه بیشتر اهمیت می‌دادند.

## ۲۲ نومبر:

دشمن در حدود بلندی تپه‌های بی‌بی مهرو ملاحظه و در مقابل آنها قطعات عسکری جهت تسخیر قصبه بی‌بی مهرو ارسال شد و چون مثل سابق از سرعت کار گرفته نشده دشمن به تسخیر آن مبادرت و کامیاب گردید و موقع که عسکر دیگری تحت قوماندانی «سواين» سوق داده شد دشمن قصبه مذکور را تخلیه نمود مگر «سواين» بجای اینکه بگذارد دشمن در دهات مجاور پراکنده شود وی برعکس نفری خویش را در تحت درختان در کمین گذاشته به آتش‌باری شروع نمود که در نتیجه دشمن به تصاحب شدن بی‌بی مهرو ثانیاً موفق گردید و اگر چه قوه عسکر مکفی و مبنی از قطعات سوار کپتان «اندرسن» و کپتان «واکر» و ریجمنت سوار پنچ و ۴۰۰ نفر از ریجمنت هندی مشغول پیکار بود تقویه جدیدی زیر اثر لفتنت «آیر» که زخم شدیدی در دست داشت فرستاده شد مگر بازهم نتوانستیم در مقابل دشمن موفق گردیم چنانچه عسکر ما بدون اجراآت قناعت بخش مجبور به عودت گردید.

سرکردگان قوم غلزابی می‌گفتند بنابر عهدهی که به قرآن پاك نموده ایم مادر مقابل شما می‌جنگیم و از اینکه از عهد و پیمان خود متخلف نشویم بطرز محاربه خفیفی خواهیم پرداخت و پیغام فوق را توسط يك نفر نماینده خصوصی نزد «میکناتن» ارسال نمودند که وی همیشه در تجسس موافقه و مفاهمه با عموم مشران قبایل بود آیا کدام شخص می‌توانست ضمانت وعده آنها را نماید؟

گفته می‌شد که کپتان «وودبرن» (Woodburn) با يك صد و سی نفر خود در راه عزیمت به هندوستان قریب شهر غزنی در قلعه فریب داده شده و بعداً به قتل رسیدند. در ابتدا عهد دوستی و عدم خطر را به همه آنها وانمود کرده بودند و بیچاره «وودبرن» شخصی بود قوی هیکل و جسیم

که در اثر فعالیت چهار الی پنج نفر مقتول گردید و همچنین دو ریجمنت که از قندهار جهت تقویه عساکر انگلیس در کابل رهسپار شده بود، نیز در عرض راه مورد حمله دشمن قرار گرفته از بین برده شدند...

نظریات مختلف و شدیدی در مجلس نظامی ما برپا بود که در آن بریگیدیر «شلتون» در مقابل جرنیل «الفنستون» با شدت هرچه تمامتر ابراز نظری نمود و مدعی بودند که برطرف نمودن جرنیل موصوف کاریست سهل که بایستی در موقع اجرا گذارده شود چنانچه همین نظریه ۱۴ روز قبل ذریعه مستر «بینس» نیز سفارش گردیده بود. گویا باین ذریعه علاوه برین که جرنیل «الفنستون» به درد اعضا گرفتار بود افکارش مشوش ساخته می شد خصوصاً که کپتان «بیتون» و «مجر تین» دو نفر از مصاحبین جرنیل یکی در اثر برداشتن زخم و دیگریش به نسبت اینکه هدایات و پیشنهادهایش قابل قبول واقع نمی گردید از نزدش رفته بودند.

در همه جا و در همه اوقات اوضاع قابل تنقیدی به ملاحظه می رسید و همه وقت سخن از عودت اردوی انگلیس رانده می شد که طبعاً باعث دل شکستگی و مایوسی عسکر می گردید و اگر افسران انگلیس در مشکلات شامل و چون مسایل سایر افراد عسکری به عدم لوازم حیاتی دچار می شدند البته موجب سرور سربازان می گردید مگر بعضی اوقات که گزیده شب اجرا می شدند، ندرتاً افسران در جمعیت عساکر مربوطه خویش به ملاحظه می پیوستند ولی بازهم نفری بود که برعلاوه رتبه عسکری خود همیشه در بین جمعیت های عسکر بوده شب بدون خواب و استراحت به مراقبت و پاسبانی سپری می نمود چون کپتان «بایگریف» (Bygrave) که اسمای همچو اشخاص در آینده با کمال احترام یاد خواهد گردید برعکس «اولیور» کسی بود که همیشه نظریات منحوسی می نمود چنانچه هنگامی که غله و خوراکه وافر برای ذخایر عساکر واصل و همه بدین مناسبت

اظهار خوشی و امیدواری می نمودند وی برعکس اظهار می نمود که همه این ذخایر بیهوده بوده و حیات نخواهیم بود که از آن مستفید گردیم و...

### ۲۳ نومبر:

در خلال شب شهر کابل بمبارد گردید و هکذا آتش باری از چاونی نیز ادامه داشت و به نسبت تسخیر بی پی مهرو ذریعه دشمن که به تعداد زیاد در تپه های آن موضع نمایان می شدند فیصله چنین گردید که در مقابل آنها قوه عسکری مکفی ارسال گردد و ازین لحاظ بریگیدیر «شلتون» با تعداد ۱۷ ریجمنت که در آن جمله ریجمنت ۴۴ زیر اثر میجر «سواين» و ریجمنت نمبر ۵ هندی و ۶ شاه شجاع و ۳۷ با مجر «کی شاو» (Keeshaw) شامل بودند فوراً در مقابل دشمن سوق داده شدند و همینکه بالای تپه ها بلند و توپها را به مشکلات زیاد بلند کشیدند ملاحظه نمودند که قصبه بی پی مهرو تحت اشغال دشمن واقع و بعضی از گروه های متعدد شان کوت عسکری را تشکیل و به خواب فرو رفته بودند گویا به صورت فوری انداخت توپها آغاز و دشمن از خواب بیدار و متقابلاً به فیر شروع نمودند اگر چه عسکر ما میخواست به صورت حمله های پیهم قصبه بی پی مهرو را از وجود دشمن پاک نماید لیکن درین مورد نظریه «شلتون» برعکس آن بود و باین وسیله انداخت شدید دشمن را که در عقب تیرکشها اخذ موقع نموده بود متحمل گردیدند گویا محاربه تا انتهای شب دوام و مانع از بین بردن دشمن از دست رفت. ازین جهت به کپتان «سواين» امری صادر شد که با ریجمنت پنجم هر طور است داخل شهر شده دشمن را عقب زند ولی کپتان موصوف بدون اینکه وقت را تلف و سر راست دروازه شهر را هدف خویش قرار دهد دروازه کوچکی پیدا و در اثر زد و خورد زیاد آنرا در نتیجه متصرف ولی در عوض آن وقت را ضایع و تلفات را متحمل و بعداً عودت نمود.

در اوایل شفق صبح دیده شد که دشمن به گروپ‌های زیاد قصبه را ترك می‌گفتند و برای اینکه ارتباط بین قصبه و اطراف منقطع می‌گردید. کپتان «واگر» با قطعه سوار در حصص شمال غربی تپه ارسال گردید و ملاحظه نمود که دشمن از راه سرك عام به طرف تپه‌ها بلند می‌گردند چنانچه برای جلوگیری آنها بریگدیر «شلتون» با یک عراده توپ در حالی که میجر «کرشاو» و متبای عسکر برای مدافعه مواضع خود شان باقی ماندند در مقابل دشمن داخل فعالیت گردیدند. من چون سابق جهت ملاحظه میدان محاربه در مرتفع ترین نقطه عمارت چاونی اخذ موقع نموده بودم گرچه انداخت دشمن خطرناک و بعضی اوقات گلوله های زیاد از پیش رویم صدازه ناپدید میگشت مشاهده می‌کردم که بریگدیر «شلتون» نفری خود را دو قسمت نموده به فاصله دو صد متر از همدیگر سوا و در بین قطعات سوار تمرکز داد که در برابر تعداد دشمن تقریباً به ده هزار نفر بالغ و در حصه شمال غربی سه الی چهار هزار نفر سوار آنها منتظر حمله بودند و جبه‌خانه خود را به داخل قصبه می‌فرستادند.

محاربه تا ساعت ۱۰ روز دوام و تلفات ما زیاد بود و اگرچه انداخت توپ‌های ما متمادی و موثر ثابت شد بازهم تاثیر انداخت دشمن بیشتر و فعالیت تفنگ داران آنها به نسبت انداخت عساکر ما افزون‌تر و موثرتر بود گویا آنها برای اینکه در عقب تپه و سنگ‌ها و بلندی‌ها اخذ موقع و از خطر محفوظ بودند تلفات ما به جهت اینکه نفری ما در میدان واقع و از ترس و خوف حمله قطعات سوار دشمن به گروپ‌ها تشکیل یافته بود بیشتر گردید و از دیگر طرف چون توپ‌ها به سبب فعالیت‌های متمادی و بدون وقفه گرم آمده بودند لذا از استعمال خارج و توپچی‌ها برای بکار انداختن آنها هیچ اقدامی نمی‌توانستند.



درین اثنا تقریباً ساعت ۹ الی ۱۰ قبل از ظهر گروه‌های متعددی غازیان از سمت دره به بلندی تپه‌ها بلند و تحت بیرق‌های سرخ و زرد و سبز مرکز اختیار و بدون اینکه ذریعه «شلتون» دیده شوند گروه‌های خود را تکمیل به انداخت و تلف ساختن عسکر ما که هر فیر آنها اصابت می‌نمود آغاز نمودند در حالی که نفری ما از پایین تپه متقابلاً به انداخت آغاز ولی همیشه بلندتر از سر دشمن فیر و باین ذریعه کارطوس را از دست می‌دادند تا اینکه بالاخره یک نفر از غازیان سلاوه را بالای سرخویش چرخانیده فرود آمد که توسط یک نفر عسکر ریجمنت ۳۷ مقابل و هر دو به زمین غلطیده ذریعه فیرها مقتول و صحنه عجیبی را چون زمان محاربه صلیبی تشکیل داده بودند، بعداً غازیان به تعداد ۵۰ نفر از بلندی‌ها بطرف پایین سرازیر و عسکرها را چون رمه گوسفندی که در بین آن گرگ داخل شده باشد، با غریو و صداهای ظفر پیش انداخته توپ‌ها را تصاحب نمودند و اگرچه توپچی‌ها با کمال شجاعت می‌جنگیدند ولی دو نفر نزدیک توپ مقتول و بیچاره کپتان «لاینگ» هنگامی که کرچ خود را در بالای توپ بلند و نفری خود را تشویق می‌نمود به قتل رسید و این هنگامه قلوب ما را متأثر و بدن مارا بارتعاش درآورد و دقیقه‌چندی بطول انجامید.

بریگیدیر «شلتون» می‌گفت همینکه صورت شکست عساکر را ملاحظه و آنها را جهت مقاومت امر می‌نمود خود بخود و به صورت اتوماتیکی متوقف و در همان جا از بین برده می‌شدند.

دویدن عسکر تا وقتی که گروپ دوم رسید ادامه داشت بعداً درین حصه ترتیب و به صورت منظم ثانیاً با کشیدن صدا و غریو در مقابل غازیان حمله‌ور گردیدند که آنها را مشاهده این احوال به ترس مواجه و توپ‌ها را رها ولی اسب‌های مربوطه آنها را با خود بردند و همینکه توپ‌ها ثانیاً بتصرف ما درآمد به انداخت شروع و گوله به اسب عبدالله خان تصادف

و دشمن به کمک سرکرده خویش شتافت به تپه مجاور تبدیل موضع و از آنجا به طرف شهر به عقب نشینی ادامه دادند چنانچه ما همه شکست دشمن را ملاحظه و ختم محاربه را با عودت بریگیدیر «شلتون» انتظار می‌بردیم من هم درین اثنا جهت ترتیب اغذیه «ستوارت» به داخل چاونی شتافتم.

در حصه فوقانی استحکام چاونی با جمعیت زیادی در اطراف سفیر «مکناتن» و جرنیل «الفنستون» که باهم مذاکرات می‌نمودند حاضر گردیده بصحبت آنها گوش می‌دادند که در خلال مذاکرات سفیر «میکناتن» درخواست تعقیب دشمن را در خود شهر از جرنیل، الفنستون می‌نمود. اما جرنیل از اینکه عملی ساختن پلان تعقیب توسعه حاصل خواهد نمود امتناع ورزید مگر ناگفته نماند که اگر «شلتون» نفری خود را برای تسخیر بی‌بی مهرو تشویق و باقی را به چاونی امر می‌نمود عسکرها بدون شك فاتح میدان محاربه می‌گردیدند و چون دشمن در عقب تپه قطعه توپچی که تحت آتش نفری ما قرار داشتند موجود لذا مقارن ساعت یک بعد از ظهر آهسته آهسته تعداد وافری از آنها بالای تپه‌های بی‌بی مهرو ظهور و نفری ما را تحت آتش بار شدیدی قرار دادند که البته موجب تلفات ما گردید، اینکه قطعات پیاده و سوار ما از بلندی‌ها اجباراً رانده شده توپ‌های خویش را از دست دادند.

اگر آتش مقابله ریجمنت شش شاه‌شجاع نمی‌بود و از دیگر طرف حمله ریجمنت سوار نمبر ۵ زیر قیادت کپتان «واکر» که خودش در موقع پیکار مقتول شد، بوقوع نمی‌پیوست بدون تردید تمام قطعات سوار و پیاده ما باثر فشار سنگین دشمن از بین می‌رفت لیکن مهم تر از همه واقعات که سبب نجات عسکر ما گردید پس کشیدن دشمن ذریعه محمدعثمان خان بود که از تعقیب ما منصرف ساخته می‌شدند ولی در صورت غیر آن نتیجه

نهایت بدی را متحمل می‌گردیدیم، هنگامی که عسکر ما شکست خود را ملاحظه و بدون ترتیب به طرف چاونی رهسپار شد. جرنیل «الفنستون» قرار گرفته خودش برای ترتیب و تنظیم آنها در مقابل دروازه چاونی اخذ موقع نمود اما بدون اینکه جلو آنها را گرفته و به مقصد خویش کامیاب گردد و هنگامی که به «میکناتن» راجع به عدم انتظام عسکر سخن میراند استماع نمودم که وی می‌گفت: «ملاحظه کنید جناب سفیر در موقع که برای عسکر خود فرمانده «شی خوا گور» می‌دادم آنها برعکس به طرف چپ می‌دیدند و طبعاً این موضع مضحك مرا به خنده وادار و به وضعیت خطرناک آتیه متوجه می‌ساخت.

بایست گفته شود که رفقای ما در بالا حصار متوجه تمام عملیات بوده و پیغام اینکه دشمن در حدود پنج هزار سوار در عقب بی‌پی مهر و ملاحظه می‌کردند ارسال و جرنیل «الفنستون» را در عین حال که به مشارالیه کمک عسکری نیز نمودند به آن خطر متوجه ساختند. چنانچه نفری ارسال شده آنها که در بالای تپه رسیدند با يك تعداد دشمن از قلعه محمود خان که تحت سرکرده گی محمدشاه خان فعالیت می‌نمود روبرو و بعداً فرار نمودند که در اثر آن وزیر شاه شجاع لفتننت «میلویل» را با قطعه دیگری مؤظف و جهت مدافعه در مقابل دشمن که در قریب بالا حصار رسیده بودند سوق داد گویا بعد از زدو خورد مختصری دشمن به طرف تپه‌های سیاه‌سنگ رهسپار گردید.

افغان‌ها عادت داشتند که نفری خود را به طرف چپ تپه‌ها قریب شهر تقسیم و قطعات سوار شان قطعات پیاده را به طرف دره همراهی و از طرف راست محاذ نیز به همین ترتیب پیش آمد می‌نمودند گویا در يك روز به همین سلوب پلان محاربه خود را دو مرتبه عملی و نتیجه به دست آوردند.

در مقابل بریگادیر «شلتون» در میدان هموار اخذ موقع نمود، عسکر خود را بدو طرف آن تمديد و عقب خود را بدون تکیه گاه گذاشت و چون عسکر مختلف از قطعات متفاوت باهم یکجا و بدون تمرین بودند، لذا هیچ کسی مواضع مشخص خود را ندانسته و باین ذریعه بی نظمی را سبب می شدند در حالی که بریگیدیر «شلتون» نفری را برای گرفتن پرچم دشمن تشویق و مبلغ ده کلدار را طور انعام معین و بعداً این مبلغ توسط کپتان «میکزلی» به صد کلدار بلند برده شد ولی چون به جز از يك نفر حواله دار ریجمنت ۳۷ نفری داوطلب پیدا نشد، از اجرای این عمل منصرف گردیدند.

همینکه دشمن از بلندی‌ها سرازیر و به حمله پرداختند عسکر ما متفرق و از هم پراکنده شدند چنانچه ریجمنت ۴۴ در حدود ۸۰ نفر و ریجمنت ۳۷ اضافه از شصت نفر خود را از دست دادند. لفتننت «لانگ» و «اولیور» و کپتان «میکناتن» مقتول و «سونتون» و میجر «سواين» و «هاو تریوبات» و «میکزلی» مجروح گردیدند، تلفات کمپنی ریجمنت ۳۷ نهایت زیاد و از کمپنی «گرینادیر» به جز از مستر «نایک» و دو نفر سرباز متباقی آن در میدان مقتول و موجب تشویش همه گردید که سبب این همه تلفات و خسارات عسکرکشی ما یگانه «بریگیدیر «شلتون» نامزد و مسئولیت بردوش آن انداخته شد. چه وی می بایست بالای قصبه حمله‌ور و آنرا تسخیر می نمود ولی در عوض به تقسیم عسکر به صورت ناقص پرداخته و هکذا به صورت ناقص در مقابل دشمن اخذ موقع نمود و اگر وی در عوض تکتیک خراب خود در ابتدای مرحله در حصه بلندی بی بی مهرو جاگزین و در حین عقب نشینی آنرا متصرف می گردید البته این حادثه ناگوار به تباهی عسکر منتج نمی گردید. به هر تقدیر «شلتون» تمام مسئولیت را بردوش عساکری که از افغان‌ها ترس و خوف نشان می دادند انداخته اظهار می کرد که اوضاع آنها موجب هراس و بیم اروپایی‌ها را نیز

فراهم نموده در نتیجه شکست را بار آورد. مگر چون افسران برعکس نظریه موصوف بودند. لذا وی در مقابل حدوث این واقعه بعضی سخن‌های سخت را از هر طرف استماع نمود. وقتی که وی رو به طرف کپتان «تروپ» نموده از وضعیت خراب ریجمنت ۴۴ سخنان معذرت آمیزی به میان آورد کپتان «تروپ» جواباً پاسخ داد که نه تنها ریجمنت ۴۴ بلکه تمام افسر و عسکر وضعیت نامردانه را در مقابل دشمن اختیار و مسئول این حادثه شرم آور خواهند بود چون عساکر ما از طرف شب در فضای آزاد مشغول محاربه و باین مناسبت خسته و زیون بودند لذا بازهم جای بسیار تعجب بود که چگونه قدرت و توان گریز را داشته به چاونی موصلت کردند؟ آیا قسمت مهم نجات آنها قراری که خودشان بگوش خود استماع نمودند محمدعثمان خان که نفری خود را از قتل عسکر شکست خورده ما مانع می‌شد، نبود؟ آن بود وسیله مهمی که موجب نجات عسکر متباق گردید.

#### ۲۴ نومبر:

مکتوب شاه زمان ذریعه محمدعثمان خان (برادرزاده امیردوست محمد خان) واصل و در آن تذکر یافته بود که انگلیس‌ها بایست بدون اظهار عذری از افغانستان خارج و اشخاص چندی طور گروی الی رسیدن امیر دوست محمد خان به کابل تسلیم دهند و اگر به شرایط و پیشنهاد فرق موافقه نداشته باشند در آن صورت وزیر اکبرخان که عنقریب با شش هزار نفر وارد کابل و چاونی‌های انگلیسی را مورد حمله و تسخیر قرار خواهند داد افغان‌ها در آن صورت مسئولیتی نخواهند داشت. آیا مجلس مشوره حربی با جرنیل «الفنستون» و سفیر «مکناتن» درین مورد چه ابراز نظری نمودند معلوم نشد ولی همین قدر گفته می‌شد که اوضاع غیرمترقبه رویکار و در نتیجه دامنگیر اردوی انگلیس در افغانستان خواهد گردید.

جرنیل «الفنستون» پیغامی به سفیر «میکناتن» ارسال و خواهش نمود که هرطور است با دشمن مذاکره و از ناحیه موافقه با آنها پیش آمد شود که از رفتن عسکر از چاونی به بالاحصار در حال موجودیت ۷۰۰ نفر مجروحین امکان پذیر نبوده و راه عبور با شرایط موجوده خصوصاً که عساکر به قلت خوراکه مواجه اند غیر قابل تصور خواهد بود چنانچه وزیر محمداکبر خان هم درین مورد ابراز نظری نموده می‌گفت: «در صورتیکه چاونی‌های انگلیس ذریعه افغان‌ها تسخیر می‌گردد در آن حال تمام افراد فامیلی افسران انگلیس الی عودت پدرش به صورت گروی گرفته شده تحت مواظبت وی حیات به سر خواهند برد در حالی که اردوی انگلیس توسط غازیان متدین و متعصب از بین خواهد رفت»

غازیان کله کپتان «اولیور» بیچاره را از جسدش جدا و برای افتخار خویش مورد نمایش قرار داده بودند حالانکه تنه اش چون سایر افراد انگلیس که در محاربه مقتول گردیده بودند در میدان باقی و مورد تماشای عابرین قرار داشت.

## ۲۵ نومبر:

شخصی موسوم به سلطان محمدخان به طور نماینده شاه زمان معرفی و خواهش ملاقات «میکناتن» را نمود که در نتیجه توانست مدت طولانی داخل مذاکره خصوصی گردد، بعد از ملاقات، معلوم گردید زمان شاه را برای اینکه از واقعات حزن انگیز و تلفات بیجا جلوگیری نموده باشد به حیث پادشاه افغانستان پیشنهاد می‌شود که شاه‌شجاع باید با مربوطینش به صورت فوری تسلیم داده شود و اضافه می‌کرد که قبل از حرکت اردوی انگلیس از کابل بایست جرنیل «سیل» با عساکر خود از جلال‌آباد به طرف هندوستان عودت نمایند آنگهی دیده شد که شرایط موصوف برای ما

اگرچه به مراحل خطرناک واصل شده بودیم بازهم قابل موافقه و قبول نبود و از آنرو ذریعه سفیر «میکناتن» با کمال مردانگی مسترد گردید.

افغان‌ها برای اینکه از ورود وزیر محمداکبر خان استقبال خوبی نموده باشند فیرهای توپ متعددی اجرا نمودند و سردار موصوف با ورود خود به تعداد شش هزار نفر در فوج افغان‌ها (پانزده هزار پیاده و ده هزار نفر سوار) افزود.

قرار معلوم عسکر جدید آنها از یک‌های نوواردی بودند که تفاوت بین آنها و طبقه عام ملاحظه نمی‌رسید گویا افغان‌ها توانستند سایر اجتماع قبایل مختلف و افراد و طبقه پست را نیز در مقابل ما داخل عملیات نموده آنها را کامیاب گردانید.

در حوالی شام در حدود چندین نفر افغان مجهز در اطراف چاونی حاضر و سخن از ختم محاربه می‌زدند و اینکه احساسات دوستی و امنیت پروری خود را ظاهر نموده باشند به عموم مربوطین ریجمنت ۴۴ که جهت استقبال آنها و حسن نظر متقابله رفته بودند گل‌های کرم هدیه نمودند که طبعاً آن همه مورد غور و تحقیق این که برگ‌های آنها مسموم نشده باشد قرار گرفته مگر همه این حرکات دشمن برای آن بود که بهره‌داران چاونی خارج و بعداً به حمله پردازد، ملازمینی که در داخل چاونی رفت و آمد می‌نمودند تعداد زیاد آنها دیده شدند که در اطراف خیمه سفیر «میکناتن» در تجسس و ملاحظه اموال چاونی برآمده بعداً خارج می‌گردیدند.

ایشک آقاسی پدر محی‌الدین خان که به حیث قوماندان بعضی قطعات عسکری در بی‌بی مهرو ایفای وظیفه می‌نمود ابراز داشت که اگر انگلیس‌ها در ابتدای محاربه قصبه بی‌بی مهرو را متصرف می‌شدند بدون تردید فاتح میدان تلقی و به خسارات وارده مواجه نمی‌گردیدند. خصوصاً در روز ۲۳

نومبر هنگامی که عبدالله خان مجروح و افغان‌ها در اثر مشاهده احوال سرکرده خویش مذذب و پراکنده گردیدند، چنانچه به نسبت این حادثه اهالی کابل نهایت پریشان و فامیل‌های خودشانرا از شهر به دهات ارسال و هر لحظه حمله انگلیس‌ها را به کابل انتظار می‌کشیدند. چون ذخایر محروقات در چاونی روی کار و از مصرف آن جلوگیری می‌شد لهذا عسکر هندی نهایت پریشان و از سردی هوای کابل شاکی و موجب افسردگی خاطر ایشان می‌گردید و اگرچه «ستوارت» برای حل قضیه نزد جرنیل «الفنستون» شتافته و اجازه توزیع محروقات را حاصل نموده ولی بازهم اقدام به عمل نیامد.

## ۲۶ نومبر:

امروز چندین هزار افغان در تپه‌های بی‌بی مهرو بلند و بعداً بصوب چاونی فرود آمدند که همه آنها بدون اسلحه محض چوب‌های طولی که کاردهای برنده را در آخر آن نصب نموده بودند در دست داشتند و اظهار می‌کردند که محاربه ختم و باین مناسبت آمده و از ما دیدن می‌نمایند اما گفته شود که کاردهای افغان‌ها نهایت اسلحه مدهش و عریض و ضخیم و از کرچ‌های ما به مدارج تیزتر و خطرناک‌تر بود و بعضی از آنها نزدیک دروازه چاونی شده استفسار می‌نمودند که جنگ ختم و آیا آنها می‌توانند چون سابق در آن منطقه امرار حیات نمایند که البته در جواب استفسارات ایشان جمله‌های منفی بیان می‌گردید که طبعاً موجب غضب آنها می‌شد و در مقابل پاسخ می‌دادند و می‌گفتند عیب ندارد فردا باز آمده خواهیم دید که حق سکونت حاصل خواهیم نمود یا خیر.

اطلاع رسید که میر مسجدی خان در اثر جراحت‌های عمیق فوت و جسدش برای تکفین به کوهستان فرستاده شد ولی بعضی دیگری می‌گفتند که وی به سبب واقعه امروزی مسموم ساخته شد.



## ۲۷ نومبر:

مذاکرات ما در شرف اختتام بود چه دشمن ازینکه عودت ما نامعلوم و آیا چه رفتار با ما خواهند نمود جواب قاطع داده تسلیم دادن شاهشجاع و توپ و تفنگ و جبه‌خانه را از ما درخواست نمودند ولی در مقابل توسط سفیر «میکناتن» جواب مردانه‌وار ایضاح گردید که مرگ به مراتب از شرایط دشمن شرافتمندتر و قابل قبول بوده به توکل خداوند محاربه را بالای آن ترجیح می‌دهیم و بنابراین سرکردگان را مرخص نمود.

شاهشجاع اطلاع دریافت نموده بود که انگلیس‌ها قراردادی را با دشمن امضا و برای بازگشت بدون حادثه از مملکت افغانستان مبلغ چهارلک کلدار را به دشمن تادیه و شاه موصوف با سرنوشتش باقی و ما راه خود را پیش خواهیم گرفت و طبعاً این خبر موجب پریشانی خاطرش گردیده تصور می‌نمود که ما حقیقتاً از وی دست‌بردار و او را به دشمنانش خواهیم سپرد.

جان فشان خان شخصی بود که با منتهای دوستی عقب شاهشجاع ایستاده برای مدافعه شاه تا نفس واپسین اظهار حضور می‌نمود چنانچه بدین جهت قلعه و ملکیت خود را تخریب و فامیل خود را به صوب پغمان در یکی از خانه‌های همسایه ارسال و راجع به جواب سفیر «میکناتن» اظهار می‌نمود که پاسخ سفیر در برابر افغان‌ها مردانه وار و یک لک کلدار قیمت داشت و اضافه می‌کرد: «هرگاه قانع شدیم البته باهم مسرور و اگر مغلوب و سرنگون در آن صورت هم متفقاً بدرود حیات خواهیم گفت»

آخندزاده عصمت‌الله خان مشهور به ملای قندهاری که با سفیر «مکناتن» خواهش رفتن را به هندوستان داشت و در عین حال یکی از اشخاص معتمد سفیر «میکناتن» محسوب می‌شد دفعتاً فرار و کاغذی گذاشته اظهار نموده بود که وی برای اجرای کاری بصوب شهر رهسپار و

عنقریب بازگشت خواهد نمود ولی هنگامی که راجع باین موضوع قاصدی نزد پسرش خواجه میرخان مقیم بی بی مهر و فرستاده شد نامبرده بیان نمود که دو نفر اشخاص شریف به هدایت و امر سردار محمداکبر خان حاضر و پدرش را نزد خود طلب و علاوه می کردند که مستر «لارنس» و «اولیور» در حضور سردار موجود و سفیر «میکناتن» را نیز طلب خواهد نمود و آیا این اظهارات تا کدام درجه حقیقت داشت و آنها در پرده خفا با هم موافقت داشتند البته در آتیه معلوم خواهد شد اما رفتن ملا قندهاری بدون تردید خطر مهمی را در عقب داشت.

#### ۲۸ نومبر:

چون فعالیت دشمن از قصبه بی بی مهر و بیشتر از همه جا بود لهذا قصبه متذکره تحت بمباردمان قرار گرفت و اهالی آنجا یابو و اسپهایی را که جهت جمع آوری غله ارسال می گردید مورد حمله خود قرار داده از بین می بردند و محمدشاه خان غلزاری در کابل وارد و محاربه می نمود مگر تصور می رفت که به خساره مواجه گردیده باشد.

#### ۲۹ نومبر:

برای اینکه قطعات سوار دشمن به سمت غزنی عزیمت و در مقابل سربازان که جهت تقویه و امداد ما به کابل می آمدند فرستاده شده بودند امروز یگانه قطعات پیاده آنها در اطراف و اکناف بی بی مهر و که تحت آتش باری قرار داشت ملاحظه می شد.

#### ۳۰ نومبر:

مذاکرات و اطلاعات راجع به مرگ عبدالله خان در شهر کابل رویکار و موجب تشویش اهالی گردیده بود که در نتیجه عبدالله خان برای رفع همچو افواهاات چون سکندر کبیر بالای اسپ خویش سوار و جهت

اطمنیان خاطر اهالی به شهر دوره نمود ولی چون نامبرده مجروح و اجرا این عمل باعث خستگی مزاجش گردید چندی بعد حقیقتاً بدرود حیات گفت.

بدیهیست که بعضی اشخاص سلوک و رفتار سیاسیون خود را میزان الهوی مخصوص قرار داده طبق آن نتایج اجراات روز را تعبیر و تلقی می نمایند چنانچه سکونت «میکناتن» و خانمش در خیمه چاونی و یا اینکه بعضی اوقات خارج چاونی حرکت می نمودند هرکدام برحسب نظریات خود آنرا خوب و یا خراب تعبیر و برای تسکین خاطر اشخاص تبصره می کردند و چون ارسال و مرسول مکاتب نیز در جریان بود معلوم گردید که مذاکرات و مفاهمات با قوم غلزایی ادامه داشت ولی از همه بیشتر حدس از بین رفتن قرارداد زده می شد چنانچه حمزه خان از تیزین خانم خویش را بدین جهت از کابل کشیده بسمت بتخاک اعزام نمود.

«ستوارت» می گفت برای اینکه باروت سازان کابل از بین برداشته شوند بایست شهر مورد آتشباری از بالاحصار چاونی قرار داده شود مگر کسی به اظهارات مذکور توجه مبذول نمی داشت.

#### اول دسمبر ۱۸۶۱ع:

«موهن لعل» ازینکه دشمن فردا به حمله بزرگی خواهند پرداخت پیغامی ارسال نمود و از این رو از طرف شب تیراندازی جانبین دوام و شهر کابل زیر آتش قرار داده شد.

#### ۲ دسمبر:

نتیجه آتشباری دشمن در شب گذشته برای بدست آوردن دروازه فوقانی بالاحصار نه اینکه بدون نتیجه ماند بلکه آنها را مایوس ساخت و از جانب دیگر اطلاع «موهن لعل» که دشمن به حمله بزرگ آغاز می دارد حقیقت

پیدا نکرد بنابراین برای تسخیر گدام و قلعه محمودخان و زمین‌های نواحی آنها مبلغ چهار هزار کلدار طور انعام اعلان شد که درین اوقات برای سرکردگی قوه عسکری شهر کابل و جلال‌آباد بین افغان‌ها منازعه جاری و قبل ازینکه عساکر خویش را ترتیب و تشکیل دهند در بارهٔ اختیارات آن جد و جهد بیجا می‌نمودند.

افواه بود که ملا عصمت‌الله خان در محبس کابل بسر می‌برد.

خواجه میرخان پسر ملا فوق‌الذکر اطلاع می‌داد که وی در آینده برای فروش غله جات حاضر نخواهد بود که روحانیون در دهات گردش و اهالی را از کمک و فروش هرگونه اجناس به فرنگی مانع و اضافه می‌نمود که بعد از عودت انگلیس وی نیز مجبور خواهد بود افغانستان را ترک گوید و نامبرده به نیت تجارت غله با ما منفعتی بزرگ داشت حالانکه میر مسجدی خان داماد موصوف توانست رول خطرناکی خویش را در مقابل ما بازی و برحسب خواهش خود قصبه را تحت تصرف دشمن درآورد، ناگفته هم نماند که سلوک خواجه میرخان در مقابل ما نهایت خوب و هرزمانی که احتیاج به غله می‌داشتیم بعد از ارسال اطلاع مختصر به اخذ آن موفق می‌شدیم ولی در نتیجه وی اظهار نمود که قصبات اطراف بی‌بی مهر و که می‌توانست شش ماهه غله جات و خوراکه اردوی انگلیس‌ها را تهیه نماید ذریعه افغان‌ها تصاحب و باین وسیله راه فروش آنها مسدود و هکذا خواجه رواش نیز تحت تصرف سکندرخان درآمد بود.

از طرف شب هفت الی ده بجه آتش‌باری دشمن در حدود سمت جنوبی گدام دوام و در مقابل شهر کابل چون سابق از بالاحصار تحت انداخت قرار داده شد مگر شب مذکور بدون حادثه قابل ذکری سپری گردید در حالی که فردای آن هیئتی انتخاب و حیوان‌های لاغر جهت ذبح مشخص و گوشت اسپ و اشتر تا آن وقت استعمال و مخصوصاً قلب اشتر که

نوعیت قلب گاو را دارد، به انتهای کامل صرف و تناول می‌گردید لیکن چون من از خوردن آن احتیاط می‌نمودم گفته نمی‌توانم که ذایقه لطافت آن چطور است.

#### ۴ دسمبر:

دو نفر از مشران افغان با شاه‌شجاع مذاکره و از وی عودت انگلیس را درخواست و در عین حال قطع مناسبات را با فرنگی‌ها طلب نمودند مگر شاه از پذیرفتن خواهش‌های آنها امتناع و قطع مناسبات و ارتباطات خود را درین موقع با ما انگلیس‌ها مناسب ندانسته مشران دشمن را مرخص نمود.

دشمن در تپه‌ها نمایان و با دو عراده توپ‌های خود که در شیله تمرکز داده شده بود در حدود ۱۴۴ فیر اجرا و همچنین با سه عراده توپ‌های باقی که در شاه باغ متمرکز بود فعالیت نمودند چون پل حصه سیاه‌سنگ تحت مراقبت یک عده عساکر دشمن قرار داشت از آنرو دو نفر سوار و پیاده آنها جهت ملاحظه پل مذکور از بلندی‌ها بصوب آن فرود آمده و هدف گلوله ما قرار رفتند اما بدون اینکه انداخت فیر به آنها اصابتی نموده باشد بناً نفر پیاده افغان چند قدمی پس و بعداً چند قدمی پیش جسته در حرکت افتاده و بما استهزا و تمسخر می‌نمود. انداخت دشمن از طرف شب شدید و با پنج عراده توپ‌های خویش مشغول فعالیت و از طرف ما نیز متقابلاً استقبال گردیدند گویا بازهم تلفات در ناحیه عساکر ما جزئی و چندتن زخمی و چند راس اشتر و اسب از بین رفتند، مگر می‌دانستند که حمله دشمن برای تسخیر چاونی هر وقتی باشد در خلال روز بعمل خواهد آمد و افغان‌ها برای تخریب نمودن دروازه استحکام ما خریطه باروت را که فتیله در داده‌گی در عقب داشت نزدیک قلعه پرتاب و زحمت‌ها کشیدند بدون اینکه عمل شان موثر واقع و به تخریب دروازه موفق گردیده باشند.

## ۵ دسمبر:

مجر «گرشاو» اطلاع می‌داد که گروهی چندی از دشمن باتوپ‌های خود از دروازه شهر عبور و فعالیت آتش‌باری آنها در اطراف شهر محسوس بود حالانکه عده بزرگتری در بعضی حصص قلعه جنگی باجرای نقب‌گذاری مشغول و «ستوارت» برای تقویه قلعه مذکور در اجراءات بود و چون وی هدف دشمن قرار داده شده بود بنابراین در هر موقع و مکان مورد فیر آنها قرار می‌گرفت مگر بازهم متعجبانه از مرگ نجات می‌یافت قراری که بارها گفته ام دشمن با تفنگ‌های طویل خویش بامهارت انداخت می‌نمودند اما توپچی‌های آنها نالایق و حتی از فاصله ۳۰۰ متر قلعه تسخیر شده را هدف قرار داده نمی‌توانستند.

## ۶ دسمبر:

«ستوارت» تا ساعت يك شب مشغول و توانست قریب قلعه نقب دشمن را منفجر و سرک را مسدود نماید.

قاصدی که از طرف شاه‌شجاع جهت کشف اطلاعات به غزنی اعزام شده بود در عرض راه توقیف و از زبان قاصد خوانین قلات غلزایی که پیغامی به امین‌الله خان داشته مگر وی نیز در غزنی توقیف گردیده بود می‌گفت هرگاه توپ و نفری برای آنها داده نشود ممکن نخواهد بود که شاه فرنگی‌ها را در کابل و خویشتن را برای عقب زدن انگلیس‌ها برسانند چه در حدود پنج ریجمنت و یکصد نفر سوار و پنج عراده توپ انگلیس‌ها در قره باغ که دو روزه راه عسکر از غزنی بعید است مواصلت و مشارالیه اضافه می‌نمود که هرگاه اطلاع و عاری از حقیقت باشد او حاضر خواهد بود در محبس غزنی اعدام گردد لذا مردم از حقیقت اطلاعات قاصد مذکور معلومات حاصل و وی را رها نمودند.

جرنیل «الفنستون» ملاحظه نمود که پل کوچکی طرف قلعه جنگی تخریب و بنابراین امر تعمیر به «ستوارت» صادر و تکمیل آنرا به سرعت خواهش نمود که طبعاً در آن موقع که زیر نظر و مراقبت دشمن قرار داشت، امکان پذیر نبود ولی چون افکار جرنیل مشوش بود، از دیگر طرف اظهار می داشت که تقویه قلعه مذکور مفهومی نداشته نفری آن بجز اینکه از مقدار خوراکی بکاهند دیگر فایده از آنها متصور نخواهد بود. دشمن توانست يك عراده توپ روسی را در حصه قلعه محمود خان داخل استحکام نموده با گلوله های ۱۷ پونده مواضع ما را تحت آتش قرار دهند چنانچه سه گلوله آن در باغچه «آیر» و برنده دریافت شد و اگر چه کلکینچه برج فوقانی قلعه متصرفه مسدود بود بازهم افغانها توانستند به کمک چوبهای دوشاخه به آنجا بلند و درپچه را تخریب و بالای سربازانی که در آنجا مسکن داشتند حمله ور گردند، لفتننت «هاوترای» راجع به گریز نفری خویش نهایت برانگیخته شده آنها را اشخاص ترسو و نامرد دشنام و در موقع که خودش تنها و کسی با موصوف حاضر مدافعه نشد، شش عدد بم دستی را پرتاب نمود اما گریز عسکرش موضوعی بود شرم آور که نفری ریجمنت ۴۴ آنرا بردوش ریجمنت ۳۷ که چندین تن تلفات داده بود می انداخت که در نتیجه گریز خود را به نسبت مجروح شدن لفتننت «گری» ریجمنت ۴۴ که به چاونی رهسپار گردیده بود، معذور می دانستند به هرحال مصرف ما برعلاوه مجروحین و مقتولین در حدود شش هزار مرمی تعیین گردید بریگدیر «شلتون» از نفری شکست خورده که قلعه مذکور را تخلیه نموده بودند درخواست تسخیر ثانی آنرا نمود و برای اجرای این مطلب مقارن ساعت ۴ صبح ترتیب و تشکیل آنها را انجام و اگر چه هوا نامساعد و برف زیاد موجود بوده امر مارش را بصوب قلعه داد بدون اینکه به پلان و نتیجه قناعت بخشی متوصل گردیده باشد.

«ستوارت» برعکس آن می‌خواست به نسبتی که قلعه مذکور توسط نفری ما مدافعه شده نمی‌توانست منفجر سازد حالانکه بریگیدیر «شلتون» میل داشت که کپتان «لیتون» (Leyton) در آنجا موظف و هرطوری بود به مدافعه آن بپردازد و درین مورد استفساری از جرنیل «الفنستون» بعمل آمده طالب هدایات شدند و در جواب پاسخ بین‌البینی استماع نمودند، گویا «ستوارت» در اثر عدم توجه و انرجی که از جرنیل «الفنستون» در تمام امورات مشاهده می‌نمود که جرنیل عموماً اختیارات همچو مسایل را به «شلتون» واگذار و «شلتون» در مقابل مسئولیتی اجراءات خود را بدوش جرنیل می‌انداخت در غضب آمده برایم اظهار می‌داشت که اگر حیات چندین اشخاص عزیز در بین نمی‌بود وی بدون تردید چاونی را در هوا منفجر و همه را ازین حیات خجالت آور نجات می‌داد.

چون چندین نفر چپراسی‌های «مکناتن» و یک نفر از مربرطین قطعه با دشمن داخل ارتباط خصوصی بوده و مراسله آنها گرفته شد، سفیر «مکناتن» موضوع آنها را به دیوان حرب رجعت داده ولی قراری که احساس شد در عوض آنکه برای عبرت فوراً اعدام و مجازات می‌یافتند رها گردیدند.

#### ۷ دسمبر:

«ستوارت» مصمم بود قلعه تخلیه شده را که موجب لکه و بدنامی ما گردیده بود در هوا پرانده تخریبش سازد. چنانچه مربوطین ریجمنت ۴۴ و ریجمنت ۳۷ بحیث داوطلب حاضر و مایل با اجرای این عمل نیز بودند لیکن جرنیل «الفنستون»، «ستوارت» را طلب و از وی استفسار نمود که آیا قلعه مذکور قابل استعمال و مدافعه بوده می‌توان فایده از آن برگرفت؟ «ستوارت» جواب را پاسخ داد در صورتی که عسکر ما بجنگند و فرار نکنند ضرور قابل استعمال است. در نتیجه بحث فیصله چنین شد که به



وسيله آتشباري توپخانه تخریب گردد. چنانچه در طول روز گوله باری به آنصوب ادامه داشت.

اطلاع از وزیر اکبرخان واصل و عودت ما را با اموال و اجناس متضمن بود ولی چون درین اواخر امید رسیدن جرنیل «نت» موجود و تا يك اندازه اطمینان از عدم تهلکه نیز حاصل بود ازین جهت بجواب سردار موصوف پرداخته نشد و در عین حال چون ضمانت عودت ما توسط زمانشاه خالی از خطر نبود بناءً علیه از سکوت مطلق کار گرفته شد.

#### ۸ دسمبر:

در شب گذشته یک مقدار جبه‌خانه و اموال شخصی ذریعه هشتاد راس اسپ باربردار بصوب بالاحصار انتقال و به فاصله کمی قبل از شترخانه دفعتهً تحت انداخت دشمن قرار گرفت که به سبب این حادثه محافظین قافله تحت اثر کپتان «های» از هم پراکنده و فقط چهل راس اسپ باربردار به هدف مواصلت نمود و اگر پیشنهاد «ستوارت» که تبدیلی عسکر را از چاونی به بالاحصار در برداشت و در عین حال راه عبور اجباراً گرفته می‌شد، مورد قبول واقع می‌گردید، می‌توانستیم با ذخایر خوراکه تا رسیدن امداد از هند در مقابل تمام مملکت افغانستان پافشاری و مقاومت نماییم.

صدای انداخت توپخانه از مسافه‌های خیلی بعید از طرق «ستوارت» و بعضی افسران مسموع می‌گردید، و بسا اشخاص ازینکه غزنی به مسافه ۸۰ میل از کابل بعید و ممکن عساکر قندهاری در آنجا داخل محاربه و برای امداد ما خواهند رسید، صداهای توپ به آن نسبت داده و خود را تسلی می‌ساختند.

جرنیل «الفنستون» مکتوب به «میکناتن» ارسال و در آن خواهش مذاکره

عودت را با دشمن نموده خرابی موقعیت چاونی را از حیث نظر فن عسکری خاطر نشان می‌نمود که در آن اعضای مجلس مشوره حربی چون جرنیل «الفنستون» و بریگیدیر «شلتون»، بریگیدیر انکوی «تیل» و «کمبرس» نیز امضا نموده بودند.

#### ۹ دسمبر:

جرنیل «سیل» نامه ارسال و اظهار می‌کرد که کمک در علاقه جلال آباد نسبت به عودت آنها به کابل بیشتر مورد ضرورت است چه تمام اهالی آن سامان در مقابل انگلیس‌ها شورش آغاز و می‌بایست توپ‌های متنوعه قطعات پیاده انگلیس و قطعات خفیفه سوار ارسال و از پیشرفت آنها جلوگیری شود مخصوصاً که قوم افریدی به مشکل تحت اطاعت در آمده بلکه عنقریب به مخالفت بزرگی نیز خواهند پرداخت. بنابراین از عودت خود بسوی کابل معذرت می‌خواست، «مکناتن» پیهم مشغول مذاکره و مفاهمه با دشمن بود خصوصاً که ذخایر خورا که در شرف ختم و تنها برای سه روز کفاف می‌نمود، کپتان «کنلی» مایل بود که بینی حصار را که در آنجا غله باب زیاد موجود بود مورد حمله قرار داده طور اجباری غله جات اقدامش مانع گردانید که درین موقع مکتوب شاه‌شجاع واصل و عودت کپتان «کنلی» و جان فشان خان را به بالاحصار به نسبتی که افغان‌ها در صدد از بین بردن آنها در کمین بودند، در همان شب منع می‌نمود تا اینکه ساعت ۴ صبح بدون حدوث واقعه به آنجا مواصلت کردند.

سفیر «مکناتن» اینکه با بعضی خوانین غلزایی داخل مذاکره شده باشد کپتان «تریور»، را با دولک کلدان نزد آنها ارسال نمود، مگر مشران قوم از اخذ این مبلغ امتناع و بجز از يك نفر نماینده آنها باقی کسی برای مذاکره حاضر نگردید اما چند نفری موجود و می‌گفتند که به وزیر اکبرخان قومی

داشته ولی اهمیتی را به وزیر موصوف قایل نمی‌گردند و اگر «میکناتن» خواسته باشد آنها حاضر اند سر وزیر موصوف را از تنش جدا و به سفیر مذکور ارسال دارند که در مقابل ذریعه «میکناتن» پاسخ منفی را دریافت و ازینکه سفیر مایل به اجرای همجو معامله نامردانه نبود سخنان آنها را استماع ننمود و آنها را مرخص ساخت.

سفیر «میکناتن» کپتان «هی» (Hay) را نزد شاه‌شجاع جهت اطلاع مهمی ارسال نمود کپتان موصوف چون يك نفر عسکر حقیقی با قیافه جدی بدون اینکه به طرف چپ و یا راست متوجه گردد با همراهان خود بصوب بالاحصار حرکت و با اسپ‌های خود از آب عبور و از هر طرف تحت آتش قرار گرفتند بازهم بدون ایجاب تهلکه بآنجا مواصلت کردند و چقدر سرور و خوشی حاصل شد که ایشان با کمال صحت در حینی که راه طولی را برای فریب دشمن انتخاب نمودند واپس عودت و وظیفه خود را با کمال خوبی انجام دادند. گویا مطلب و مرام «میکناتن» از ارسال آنها خواستن شاه‌شجاع به چاونی بود که می‌خواستند متفقاً بطرف جلال‌آباد حرکت نمایند.

## ۱۱ دسمبر:

متارکه برای چندی امضا شد چنانچه سرکرده‌گان افغان در وادی همواری با «میکناتن» داخل مذاکرات طولانی گردیدند ولی چون خوراکه عمومی برای دوروز کفایت می‌نمود لذا مجبور بودیم شرایط دشمن را هرچه بود جهت عودت بخاطر جلال‌آباد قبولدار و نفری چندی - بصفت گروهی تا رسیدن امیر دوست محمد خان تسلیم دهیم چنانچه «پتینگر» و «تیرپور» و «میکریگور» و «کنللی» برای اجرای این مطلب بحیث افراد گروهی مشخص گردیدند و بعضی می‌گفتند که وزیر اکبرخان در فرصت عودت

اردوی انگلیس شخصاً با ما همراه و وسایل نقلیه را تهیه و تدارک خواهد نمود.

### ۱۲ دسمبر:

طبق درخواست خوانین عساکر بالاحصار در آنجا معطل و هکذا شاهشجاع را از رفتن مانع گردیدند زیرا میخواستند باشاه موصوف از ناحیه دوستی پیش آمده دختری یکی از خوانین را به شاه نامزد و در مقابل بعضی از دخترهایش را از دواج نماید تاباین ذریعه کدورت و خصومت را از بین برده باشند تصور می‌کنم در صورت عودت امیر دوست محمد خان وضعیت قزلباش‌ها نهایت خراب و اقتدار قوم بارکزیایی برعکس بهتر خواهد گردید.

### ۱۳ دسمبر:

جرنیل «الفنستون» ثانیاً مکتوبی به سفیر «مکناتن» ارسال و در آن درخواست مذاکره را با دشمن نموده بود در حالی که کوهستانی‌ها به تعداد وافری در پی پی مهر و شاه باغ حاضر و مایل بودند قبل از عودت انگلیس چاونی‌ها را متصرف و بعداً تاراج نمایند.

بحسب امریه مقام قوماندانی عسکری که باید تفنگ‌های کهنه تحویل و در عوض تفنگ‌های جدید اخذ گردد، عساکر ما چه اروپایی و چه هندی بدون نظم و نسق داخل جبهه‌خانه گردیده هرکدام برحسب خواهش خود هرچه را یافتند برای خویش انتخاب و صحنه عجیبی راتشکیل دادند.

### ۱۴ دسمبر:

عساکر مادر خلال شب از بالاحصار خارج و بطرف چاونی در حرکت شدند که در آن موقع، خطرناک و قابل تشویش بود و در فرصتی که در قسمت خارجی دروازه بالاحصار مواصلت ورزیدند تحت حمله‌های عسکر وزیر

محمد اکبر خان قرار گرفتند چنانچه خود وزیر موصوف در صدد بدست آوردن شاه شجاع افتاد مگر شاه بصورت فوری امر مسدود نمودن دروازه را اعلان و باین وسیله از خطر رهایی یافت هنگامی که «کنلی» خطر و تهلکه حرکت عسکر را ملتفت شد فوراً بطرف بالاحصار عودت و درین فرصت تصادفاً گلوله توپ محافظین بالاحصار اسپ وی را در زیر پایش غلتانید و طبعاً این اجراءات توپچی، ازینکه بالای دشمن انداخت می نمود معذرت خود را اظهار نمودند، آخر الامر عساکر متذکره شب را در خارج بالاحصار سپری و از طرف صبح حمله غلزابی و لهوگری و کابلی ها را مسترد و به چاونی واصل گردیدند، قریب سیاه سنگ يك عراده توپ ما ذریعه دشمن تصاحب گردید ولی بعد ازینکه توپچی ما بطور داوطلب برای بدست آوردن مجدد آن بالای نفر دشمن حمله ور و ذریعه ضرب های متمادی سیلاوه پارچه پارچه گردد در نتیجه عراده توپ ما از آنها مسترد گردید.

محمد عثمان خان به نسبت فرستادن غله جدید پیغامی به ما ارسال و خواهان سه لك کلدار شد که البته در مقابل و بعد از اخذ مبلغ مقدار مشخص غله را تسلیم می داد و چون ما به قلت آن نهایت مواجه بودیم بنابراین مبلغ مذکور جهت خریداری غله فرستاده شد.

#### ۱۵ دسمبر:

گفته سفیر «میکناتن» که شاه شجاع (خوب ما) وضعیت و شخصیت خود را به نسبت دوستی ما در انظار خوانین و مشران مملکت از دست داد، درست بود چه شاه موصوف ازدواج نمودن دخترهای خود را با مشران قوم عاری از اعمال و غرور شاهانه احساس و خواهش های متمادی آنها را درین زمینه مسترد و در عین حال اعلانات جهاد را در مقابل فرنگی ها امضاء و مهر می نمود

علمای گفتند که شاه شجاع به چاونی واصل و امرای اردوی انگلیس از وطن عودت و در عوض آن محمد عثمان خان که یکی از بزرگان قوم بارکزیایی محسوب می‌شد به حیث وزیر در کابل باقی و عنان حکومت را به کف خواهد گرفت، «ستوارت» اظهار می‌نمود، کشیدن اردوی انگلیسی از کابل بدون تردید خون‌ریزی‌های مدهش را در برداشته و بایست وی با وزیر محمد عثمان خان در زمینه داخل مذاکره و شرایط خود را تقدیم و بعداً حاضر خواهد بود با زن و مادرش بصفت افراد گروهی نزد بزرگان دشمن بسر ببرد چنانچه این موضوع را توسط «لارنس» به سفیر میکنتان نیز اطلاع داد مگر مسموع می‌شد که «ستوارت» از اینکه نفر فنی بوده و در عرض راه بوجود موصوف ضرورت تام می‌افتد قطعاً در ردیف افراد گروهی محسوب نشده مجبور است با اردوی انگلیس متفقاً بصوب جلال‌آباد عزیمت نماید و راجع به عودت شاه شجاع بایست گفته شود که وی هرگز مایل به مسافرت نبوده بلکه او در صدد تحریکات طبقات مختلف در مقابل ما برآمده بخشش‌های خود را به غازیان توزیع می‌نمود.

## ۱۶ دسمبر:

دشمن می‌دانست که قلت خورا که نزد ما موجود و ما هرطور بود در دست آنها بودیم چنانچه تاجر غله وارد چاونی و دو لپ گندم را در عوض يك کلدار بفروش می‌رسانید و ازدحامی در اطرافش برپا بود و حتی حیوانات بدون جو و سبزه بوده اسپ‌های ما پوست درختان خشک را می‌بلعیدند و ازین لحاظ قرار درخواست دشمن قلعه رکاب باشی و قلعه ذوالفقار خان و جبه‌خانه به مشران قوم تسلیم داده شد چنانچه آنها در مقابل آن ۱۰۰ من گندم ارسال و برای عودت اردو دو هزار اشتر و ۴۰۰ راس اسپ بار بردار وعده دادند.

## ۱۷ دسمبر:

اطلاع جدید از جرنیل «سیل» واصل و متذکر گردیده بود که سک‌ها از همکاری با ما ابا ورزیده و باین وسیله موجب شکستادن قرارداد گردیدند که می‌دانستند که در پنجاب واقعات روی کار و در مقابل سوقیات عسکری بعمل آمده است و همچنین خبر تازه از قندهار و قلات غلزایی وارد و اطلاع داد که وضعیت عمومی در اثر اقدامات جدی بهتر و یکی از خوانین و سرکرده‌گان برای عبرت دیگران به توپ پرانده و امنیت عمومی برقرار ساخته شده در حالی که شهر غزنی تحت محاصره قرار داشت مقدار خوراکی میکروزه تهیه گردید و هکذا اشتران ذریعه دشمن جهت عودت ما از قرار فی راس یکصد و پنجاه کلدان فروخته شد لیکن تعیین روز حرکت مربوط و منوط به جواب قطعی شاه‌شجاع بود که با ما عودت و بطرف لودیانه رهسپار و یا اینکه بصوب مکه شریف عزیمت می‌نمود. گویا پلان و پروگرام حرکت عمومی هنوز معلوم و مشخص نبود.

«ستوارت» در داخل یکی از دروازه‌های چاونی ایستاده ملتفت استفسارات یکی از افغان‌ها گردید که می‌گفت آیا «ستوارت» در ردیف افسران انگلیس شامل و در آنجا حاضر است یا غایب متوجه بود که طبعاً پاسخ مثبت دریافت و در نتیجه معلوم شد که مشارالیه می‌خواست با «ستوارت» به جنگ شمشیر پردازد چنانچه برای اجرای این مطلب ششمیر خویش را از غلاف برآورد.

شاه زمان در شهر حکومت می‌نمود اما گفته می‌شد که بعد از عودت انگلیس جنگ داخلی برپا و قتل عمومی و چور و چپاول صحنه خونینی را تشکیل خواهد داد بعضی افواهاات دیگری که در حین حرکت اردوی انگلیس الی خورد کابل حمله‌های دشمن بعمل آمده موجب تلفات عسکر ما خواهد گردید هم مسموع می‌شد ولی بعد از خورد کابل به نسبتی که آن

سامان تحت حکمفرمایی امین‌الله خان لوگری قرار داشت و پسر موصوف همسفر ما می‌گردید عودت بی‌خطری پیش‌گویی می‌شد.

### ۱۸ دسمبر:

در شب گذشته واقعه عجیبی بوقوع پیوست و اشخاص دیده شدند که برای تخریب استحکامات چاونی مشغول فعالیت بودند و در موقع واریسی و تحقیقات دو نفر سوار اروپایی فرار و نفر سوم که با آنها داخل ارتباط بود، دستگیر و معلوم شد که میرزای کپتان «جونسن» بوده است و هر قدر در باره معرفی نمودن سواران استفسار بعمل آمد میرزای موصوف خویشتن را بی‌خبر انداخت و همینقدر بیان نمود آنها کسانی بودند که برای خریداری غله نزد وزیر اکبرخان شتافتند اما بایست علاوه کرده که میرزای موصوف شخص بدنامی بوده همیشه در جراید مقالات بامضای (چرب) تحریر و نشر می‌نمود و علاوه بر آن با يك نفر «گرادی گرمان» نام که با روس‌ها ربطی داشت ارتباط قایم نموده بود.

### ۱۹ دسمبر:

واقعه دیگری که باعث تعجب و تحیر ما گردید نیز رخ داد و آن عبارت بود از ارسال و مرسول بریگیدیر «شلتون» عنوان وزیر اکبرخان که در آن يك مقدار خورا که برای شخص خویشتن خواهش نموده بود و آن مقدار به وسیله وزیر موصوف نیز ارسال گردید و برای اینکه با آرنده غله مذکور تحفه داده باشد «شلتون» يك عدد تفنگچه و يك بالاپوش از تحویلخانه عمومی از نزد سفیر میکنتان درخواست نمود و جنس مذکور باسی کلدان نقد ارسال شد و هنگامی که بریگیدیر «شلتون» برای اخذ اجناس از اطاق خود خارج شد يك نفر افغان شمشیری را که یادگار شاه‌شجاع به «شلتون» هدیه داده بود به تصرف خویشتن در آورد بنابراین «شلتون» مکتوب به



سفیر «مکناتن» ارسال و درخواست شمشیر خویش را نمود. گویا باین ذریعه تمام واقعات مرموز افشاء و «شلتون» مورد عتاب سفیر میکناتن، از اینکه خودسرانه داخل مکاتبه با یکی از سران افغان شده بود قرار گرفت و چون جرنیل «الفنستون» از قضیه فوق اطلاع یافت وی هم به سفیر «میکناتن» مکتوباً پیغامی ارسال و خواهش اجازه درخواست غله شخصی خود را از وزیر اکبرخان نمود. مگر «میکناتن» خواهش موصوف را مسترد و پاسخ داد در حین رسیدن غله شخصی که خودش نیز نموده بود، مقداری از آن به جرنیل «الفنستون» داده خواهد شد وی را قناعت داد.

مسرور بودیم از اینکه مقدار مکفی گندم و جو برای ما تهیه و خریداری گردید ولی درین ضمن یکی از ملازمین وزیر اکبرخان داخل چاونی شده از فروش آن ممانعت نمود و همینکه من واقعه را ملتفت شدم فوراً استوارت را صدا زده کیفیت را به موصوف حالی نمودم که در نتیجه با ضرب مشت نفر مذکور را مرخص و در تعجب حضار که باملازم یکی از سرکردهگان مشهور افغان رفتار درشتی نموده است، افزود.

۲۰ دسمبر:

تاج محمد خان بعد از زمان چندی برای دیدن «ستوارت» حاضر و می گفت وزیر محمد اکبر خان به نسبت عودت اردوی انگلیس پلان خیانت آمیزی داشته می خواهد تمام اردو را بعد از خون ریزی مکملی در عرض راه از بین بردارد در حالی که موصوف برای محافظت و مراقبت ما تا رسیدن فوج ثانی انگلیس فعالیت و دوستی خود را درین زمینه ثابت و حرکات دوستانه را وانمود و اطمینان ما را حاصل خواهند نمود. تاج محمد خان درین موضوع اضافه می نمود که ما همه متیقین بران می باشیم که عنقریب اردوی قوی انگلیس وارد کابل شده انتقامی خواهند گرفت و چون نامبرده مثل بعضی رفقاییش عملاً دوستی و تمایل به ما نشان می داد، در مقابل ما اظهار امتنان

و علاوه‌تاً تصدیق تحریری برای اینکه در آینده وی با انگلیس‌ها واضح معرفی شده بتواند داده شد.

سفیر «میکناتن» بر موضوع عودت اردوی انگلیس خیانت از جانب مشران افغان احساس و مایل بود قرار داد متارکه را ملغی و در صدد اجرای عملیات مقابله برآید و اگر حقیقتاً نظریه خویش را عملی می‌نمود از همه بیشتر تسخیر جبهه‌خانه و قلعه‌های جنگی که قبلاً به دشمن تسلیم داده شده بود مورد ضرورت واقع می‌گردید و ممکن اینهم نظریه بعضی اشخاص دیگری بوده باشد مگر «ستوارت» می‌گفت که اردوی ما کم قوت و به قلت معنویات مواجه و از عهده اجرای این وظیفه برآمده نخواهد توانست و جرنیل «الفنستون» هم درین موضوع مکتوب عنوانی «ستوارت» تحریر و ارسال نمود که محتویات آن قرار ذیل است:

عزیزم ستوارت!

نمی‌دانم که کپتان «تین» به شما از اجرای مذاکره اینجانب و سفیر «مکناتن» سخنی زده است یا خیر ولی همینقدر گفته می‌توانم که نامبرده عقیده دارد که وضعیت عمومی ما در مقابل دشمن به خصومت و خشونت ثانی مبدل خواهد گردید و راجع به تسخیر جبهه‌خانه اظهار می‌نمود که آیا تصاحب شدن آن امکان پذیر بوده و ما برای اجرای این عمل جهت صعود، زینه‌های لازمه خواهیم داشت که بتوانیم در برابر دشمن موفق گردیم؟ من امیدوارم که دشمن ما را به دشمنی مجبور نگرداند و در ظاهر اوضاع بحرانی و شباهت به خیانت دارد.

دوست شما جرنیل «الفنستون»

مورخه ۲۰ دسمبر ۱۸۴۱

سفیر «مکناتن» در شب گذشته باسرکرده‌گان افغان مذاکرات داشت و اظهار می‌نمود که آنها قرار داد متارکه را احترام ولی به خوف بودند که مبادا به شکستن آن ما اقدام نورزیم مگر آنها شرایط خود را یومیه بلند برده درخواست می‌نمودند که توپ‌ها و جبه‌خانه را جهت نگهداری به قلعه محمود خان تحویل دهیم به نسبتی که سفیر «میکناتن»، «کپتان «اولیور» را از نزد آنها ثانیاً درخواست می‌نمود مشارالیه از اجرای تسلیم دادن موصوف اینکه وی شخص مهمی است امتناع و بلکه بریگیدیر «شلتون» و «گران» و «کنلی» را نیز طالب شدند حالانکه «تریور» و «دراموند» و «سکینر» در شهر نزد آنها بسر می‌بردند به هر تقدیر «ستوارت» به جرنیل «الفنستون» پیشنهاد خود را تقدیم و خواهش نمود که ما بایستی قرارداد را با دشمن ملغی و طرف جلال‌آباد رهسپار و برای مجروحین خود وسایل حمل و نقل را تهیه و جرنیل «سیل» را در جلال‌آباد تا زمان مواصلت اردو در آن سامان معطل و بدون اتلاف وقت باجاری بازگشت خود بپردازیم چنانچه من توانستم باین مناسبت با مشکلات زیاد و از پول شخصی برای «استوارت» پاکشی تهیه بدارم.

از دیگر طرف گفته می‌شد که اهالی شهر غزنی دست اتفاق را با دشمن داده متفقاً عساکر گرد و نواح شهر غزنی را به جز از قطعات بالاحصار و دروازه کابل بشکست مواجه و ازهم پراکنده نمودند. لذا بایست ثانیاً متذکر گردم که اگر پیشنهاد «ستوارت» از اینکه قوه عسکری در بالاحصار متمرکز و ذخایر خوراکی و غیره تکمیل گردد. مورد قبول واقع می‌شد، بدون شك به همچو مراحل تحقیرآمیز و بحرانی مواجه نمی‌گردیدیم و اگرچه جهت تقویه عسکر غزنی عسکر کافی از قندهار ارسال شد ولی نتوانستند از کثرت برف و خرابی راه با آنجا مواصلت نمایند بلکه بعد از تقویه قلات غلزایی به قندهار واپس عودت کردند.

## ۲۱ دسمبر:

اشخاصی که به دشمن طور گرومی داده می‌شدند بطور قطعی مشخص گردیدند و آنها عبارت از افسرانی بودند که در قطعات عسکری ما رول بزرگی را بازی و شهرت خوبی داشتند چون «ایر» و «وواریوتون» و «بوتینگر» (Botinger) و «کنلی» که بصورت فوری به شهر ارسال و نزد سران افغان حاضر گردیدند.

سفیر «میکناتن» جهت مذاکرات سیاسی با وزیر اکبرخان و محمدعثمان خان در شهر حضور بهم رسانید.

## ۲۲ دسمبر:

کالسکه‌ها و جبه‌خانه به دشمن داده شد چنانچه کالسکه و اسپ خانم «میکناتن» به وزیر اکبرخان هدیه گردید و بعضی افغان‌ها که به دیدن و ملاقات «ستوارت» می‌آمدند می‌گفتند که در ۲۳ برج گذشته هنگامی که انگلیس‌ها در بالای تپه‌ها توپ خود را از ما واپس مسترد و برای تعقیب ما که موقع خوبی داشتند استفاده و ما را تا دروازه شهر تعقیب میکردند، بدون شك ما هیچ‌گاه به اثبات برتری دیگری نمی‌توانستیم و اضافه می‌نمودند که آنها از عدم لیاقت جرنیل‌های انگلیس واقف و اهمیتی را به آنها قابل نمی‌شدند. گویا افغان‌ها همان موضوعات حقیقی را بیان کردند که در سابق بحثی از آن به میان آمده بود، روز گذشته مجلس خوانین و افسران افغان دایر گردید که در آن دو نظریه وجود داشت یکی آن که عودت انگلیس‌ها از کابل درست نبوده بایست همه آنها به قتل برسند در حالی که پارٹی مخالف بودن انگلیس‌ها را تایید و تکرار می‌نمود و باین نسبت نایب محمدزمان خان اظهار نمود که اگر افغان‌ها در فرصت عودت انگلیس در عرض راه به آنها مشکلات و موانع را پیش و مزاحم پیشرفت

اردوی آنها می‌گردند وی علنی درین باره مخالف نظریه آنها بوده به چاونی انگلیس‌ها رهسپار خواهد گردید که این اقدام بعید از ناحیه وفا و دوستی بوده وی شخصاً منکر همچو صفات غیرعادلانه می‌باشد چنانچه با دوست‌های ما در شهر نیز باین نظریه اعتراف و افسوس می‌کردند که بزرگان انگلیسی از حقیقت و نظریه شخص نایب زمان خان اغماض می‌نمودند و همچنین زمان شاه برفتن ما عدم خوشی اظهار می‌کند و به نسبتی که از هم مسلکان خود به هراس بود واضحاً ابراز نظریه نتوانسته سکوت را اختیار می‌نمود.

اینکه سفیر «میکناتن» به طرفداری از نظریه وزیر اکبرخان اظهارات و حتی به موصوف مبالغی را تادیه نمود. خلاف سیاست تلقی می‌گردید چه قبل از اینکه وزیر موصوف پول می‌داشت اهمیت را کسی به وی قایل نبوده و رول مخوف را بازی نمی‌نمود ولی بعد از اخذ مبالغ قدرت و توان حاصل و در عین حال که کرکتر منفی داشته در مقابل ما خطرناک تر شده می‌رفت و باین نسبت نایب زمان خان می‌گفت: «اگر افغان‌ها در عرض راه به انگلیس‌ها مشکلات موانع را پیش نمایند من به چاونی خواهم رفت... گویا وی حقیقت را بیان و چیزی که در قدرت و توان موصوف بود برای برهم زدن و اخلال مجلس بکار می‌برد، بعضی می‌گفتند که وزیر اکبرخان در خانه محمدعثمان خان رفته تعهد نمود که وی طبق نظریه نایب زمان خان با انگلیس‌ها رفتار و موجب پریشانی آنها نخواهد شد. گویا بعد از آن و در اثر همان مذاکرات عودت ما انگلیس‌ها از کابل به چهارم جنوری مشخص و محمدعثمان خان که شخص فهیم معلوم و با پسر نایب زمانخان و از وی توصیف بدی می‌نمودند با ما الی جلال‌آباد اظهار همراهی می‌کردند.

۲۳ دسمبر:

حمزه خان یکی از خوانین قوم غلزایی که در آن سامان بحیث حاکم ایفای

وظیفه نیز می‌نمود در ابتدا شورش بتخاک توسط شاه‌شجاع برای فرونشاندن آن ارسال شد ولی خان از اینکه جهت خاموش ساختن حادثه جد و جهد می‌نمود، برعکس در ترتیب و تنظیم قوه شورشیان پرداخت و همینکه چندی بعد وارد کابل و با اثر امر شاه‌شجاع زندانی و بعد از آنجا فرار نمود با سفیر «میکناتن» داخل مفاهمه شده حاضر بود در بدل مبلغ بزرگی برای ما غله جات کافی تهیه و وسایل سفر را فراهم نماید ولی چون موصوف به صفات ناشایسته متصف و ما با مشارالیه اعتماد نداشتیم لذا نخواستند با خان مشارالیه قرارداد ببندند.

در شب گذشته کپتان «سکینر» با دو نفر افغان‌ها که یکی آن سلطان جان پسر عم وزیر اکبرخان بود به داخل چاونی شده و مقارن ساعت يك شب برای اجرای کار نهایت مهمی ثانیاً به طرف شهر بازگشت نمود، قرار امر اسرارآمیز سفیر مکناتن ریجمنت شش شاه‌شجاع با چندین عراده توپ برای حمله بالای قلعه محمودخان تهیه دیده شد، که می‌خواستند هرطور بود امین‌الله خان لوگری را از آنجا زنده و یا مرده خارج و بدست آرند چنانچه امر اجرای این حمله توسط «مکناتن» قبل ازینکه به زمین‌های بین چاونی و تپه‌های سیاه‌سنگ جهت مذاکرات با وزیر اکبرخان برود صادر شد ساعت دو بجه بعد از ظهر صداهای انداخت تفنگ مسموع گردید و همه بطرف دروازه عقبی چاونی شتافته می‌خواستند معلوماتی راجع به فیر و شلیک تفنگ حاصل نمایند که درین موقع مستر «ولر» (Waller) وارد و گفت که سفیر «میکناتن» ذریعه سرکرده کان افغان حبس گردید، مگر واقعه تا یک اندازه ذریعه «لیگیت» (Legeyt) که با «میکناتن» همراه بود روشن گردید و اظهار می‌کرد هنگامی که سفیر موصوف با نفری خود در حصه پل سوخته (واقع بی‌بی مهر) رسید به جز از ده نفر باقی همراهان خویش را مرخص نمود. چون بریگی‌دیر «شلتون» نیز مایل به رفتن و حصه گرفتن در مذاکرات بود «لیگیت» باین مناسبت بطرف چاونی واپس حرکت و

خواست « شلتون» را برای رفتن یاددهانی نماید ولی شلتون ازینکه گرفتار زیادی دارد از رفتن به آنجا معذرت خواست. گویا «ولر» ثانیاً با آن صوب رهسپار و در عرض راه با افراد مرخص شده «میکناتن» متصادف و از ملاحظه واقعه فوق محروم گردید اما نفر «لیگیت» که در آنجا منتظر وی باقی و قضیه را سر تا پا مشاهده و به چاونی عودت نمود بیان داشته و در موقعیکه «میکناتن» وارد میدان می‌شد سرکردگان افغان بالای سنگی نشسته انتظار وی را می‌بردند و همینکه سفیر نیز نشست مذاکره آغاز گردید حالانکه «تریور» و «میکنزی» (Meckenzie) و «لارنس» (Lawrence) بالای اسپ‌های خود قرار داشتند مگر بعد از لحظه دو نفر سرکرده‌گان افغان در عقب سفیر «میکناتن» متفقاً از جا برخاسته متوجه حرکات بعضی از غازیان که رو بطرف چاونی نموده شلیک می‌نمودند گردیدند که درین ضمن یکی از آنها رو به طرف لارنس نمود کچ وی را بقوت هرچه تمامتر از بغلش گرفت و درین موقع وزیر اکبرخان دست سفیر میکناتن را گرفته با افسران انگلیس که از اسپ‌های خود فرود آمده بودند بصوب قلعه باغبان حرکت کردند و اگرچه این حادثه باعث پریشانی و تحیر عموم گردید لیکن اینکه «سفیرمکناتن» و همراهانش در شهر با کمال صحت موجود و نزد سران افغان بسر می‌بردند، اطمینان خاطر تا یک اندازه موجود ولی راجع به سرنوشت افراد گروهی چون «ایر»، «پوتنگر» و «کنللی» و غیره که نیز در دست افغان‌ها بودند، تشویش زیاد موجود بود. پس بدین مناسبت عموم ریجمنت‌ها تحت سلاح در آمد حالانکه کپتان «گرات» اظهار می‌نمود که حل قضیه مذکور مشکل و فهمیده نشد که حادثه مذکور را دوستی و یا دشمنی افغان‌ها تعبیر نمایند و هکذا از حملات غازیان بخوف و هراس بود و از اینکه سرکرده‌گان ما بدام آنها افتاده بودند شگون بدی می‌گرفت مگر افغان‌ها هم به نسبت مکتوب نماینده سیاسی «میجر لیج» عنوان سفیر «میکناتن» که عنقریب امداد عسکری از قندهار

و هندوستان خواهد رسید آنرا بدست آورده معلومات مفصلی حاصل و بخوف و هراس زیاد نیز مواجه بودند.

میرآخور که در جمله افراد گروی نزد ما موجود و در مذاکرات با دشمن از طرف ما نماینده گی می نمود وعده داد که بزودی ممکنه مکتوب به سفیر میکناتن برده و جواب آنرا بیاورد و چون در خلال شب غازیان در گرد و نواحی موجود و وی رفتن شب را عاری از خطر نمی دانست بنابراین اجرای کار را از طرف روز به نسبت شب ترجیح داد.

پرچم سرخ مربوط (امین الله خان) لوگری با يك عده سوار برای تقویه قلعه رکاب باشی ملاحظه شد و دقایق چند سپری نشده بود که تعداد وافرتری به آن صوب در حرکت شد.

#### ۲۴ دسمبر:

پرزہ خط مختصر «لارنس» و «کنلی» برادرزاده «میکناتن» برایم واصل و خیلی متأثر بودم که پیغام قتل «مکناتن» و «تریور» را بخانم های شان برسانم و در مجلسی که برای نشر اطلاع غم انگیزی تشکیل و در آن حضور به هم رسانیدیم نهایت غم و اندوه احساس می شد و اگر چه افواہات متفاوت راجع به قتل آنها استماع می شد ولی همینقدر حقیقت داشت که اجساد آنها در چوک ظاهراً برای تماشای مخلوق آویخته شد مخصوصاً که سر سفیر «میکناتن» را از جسدش جدا و با کمال غریو و احساسات ظفر در بازارها گردش می دادند.

بدیهیست که با اشخاص مرده هیچکسی عدالت را قایل نبوده و در غیابش هرچه می خواهند می گویند چنانچه دربارهٔ اجراءات «میکناتن» اظهار می کردند که وی از يك طرف با وزیر اکبرخان و از دیگر طرف با امین الله خان داخل مذاکرات جداگانه بوده رول دوگانه را بازی و سهو سیاسی را



مرتکب و در نتیجه به کیفر اعمال خود متوصل شد، مگر اینکه از نقطه نظر انصاف و عدالت ابراز نظریه شود بایست تذکر گردد که از مقصد و مرام خارج شدن سفیر «میکناتن» در شب ۲۳ دسمبر از چاونی مستر «سکینر» که نزد سرگرده گان دشمن طور گروی بسر می برد اطلاعات خوبی داشت چه وی در شب ۲۳ دسمبر با سلطان جان داخل چاونی شده مکتوب وزیر اکبرخان را همراه داشت که در آن وزیر افغان به میکناتن اظهارات و میخواست که به حیث وزیر شاهشجاع تقرر حاصل و به صورت فوری سی لك و سالانه چهار لك كدار از ما دریافت و علاوه در مراسله خود از «میکناتن» خواهش نموده بود که قبول زحمت فرموده فوراً تشریف فرما شده و درین موضوع با وزیر مشارالیه داخل مشوره و مفاهمه گردد.

اگر چه جبهه خانه و گادیها به سرکرده گان افغان تسلیم داده شده بود بازهم آنها از امضای اوراق قرارداد امتناع و به یکی از مواد آن عمل ننمودند بنابراین «میکناتن» مایل بود ذریعه اقدامات لازمه خود اوضاع عسکر را بهتر و حیثیت و شرافت مملکت ما را حفظ نماید مگر ندانست که وزیر اکبرخان با اقدامات خیانت آمیزی متوصل و در عین حال از پلانهای خود برای دستگیر نمودن، امین الله خان لوگری جهت ارسال به چاونی عملی خواهد نمود.

بدون تردید اقدام وزیر اکبرخان عملی بود خیانت آمیز و هنگامی که «لارنس» را طلب و برای نشستن دعوت می نمود همه آنها بالای زمین جا گرفته بودند و چون «لارنس» شخصی بود هوشیار و پیش بین از آنروی برای اینکه بتواند فوراً داخل اقدام متقابل شود به زانو در آمده منتظر حدوث واقعه گردید که دفعته درین اثنا کرچ و تفنگچه اش را گرفته و عقب نفری چون «میکنزی» انتقال داده شد گویا درین موقع وزیر اکبرخان سفیر

«میکناتن» را از دست چپ و سلطان جان از دست راستش گرفته پایین می کشیدند در حالی که سفیر موصوف صدا می کشید از برای خدا... در همین موقع که دست بالایش گذاشتند «لارنس» و «تریور» و «میکنزی» خلع سلاح شدند که از آن به بعد سفیر «مکناتن» را زنده مشاهده نمودند.

سلطان جان درین فرصت با کمال غضب بالای «تریور» حمله ور و با گفتن کلمه سگ «تریور» را به ضرب سیلاوه مقتول کرد که در آنجمله ملامومن نیز اشتراك نمود و اگر ضرب شمشیر که بالای «میکنزی» حواله و به پوستین محمدشاه خان تصادف نمی نمود، بخود «میکنزی» اصابت می کرد بصورت یقینی چون «تریور» ترك حیات می گفت حالانکه درین فرصت «لارنس» به انداختن اسب موفق و از مرگ نجات یافت.

در همین روز مکتوب از کوهستان واصل و حاوی برین بود که کوهستانیها پلان پارٹی های مخالف را در کابل مدار سیاست خود ندانسته حاضرند در عوض امکانات مناسب با چهار نفر سوار، اردوی انگلیس را در فرصت عودت از کابل الی جلالآباد همراهی نمایند لیکن همه در برابر محتویات مکتوب مذکور بخنده ها آغاز و استهزا می کردند، هم در همین روز صورت قرارداد و پیمان که بین سفیر «میکناتن» و سرکرده گان افغان صورت گرفته بود به سه مواد افزوده شد که به چاونی ارسال گردید.

۱- تمام ذخایر مادی به کابل گذاشته شوند.

۲- تمام توپها بجز از شش عراده به افغانها تسلیم داده شوند.

۳- افراد گروی به اشخاص متاهل تبدیل کردند.

در فقره سوم اسمی از جرنیل «سیل» که محمدشاه خان را در حصه جلالآباد شکست و ۵۰۰ نفرش را مقتول ساخته بود، نیز برده بودند لیکن

درین موضوع جرنیل «الفنستون» اظهار عقیده می‌نمود که تسلیم دادن افراد طبقه ذکور به حیث گروهی مسأله معقولی بوده اما تعیین زن‌ها که آنها را اموال بیت‌المال تصور می‌نمایند خلاف مقررات و مواد پیمان بوده بدون استیذان شوهرهای شان بان موافقه نتوانسته، شرایط آنها را مسترد نمود و از آنرو «مجرتین» نزد افسران متاهل شتافته نظریه آنها را درین موضوع طالب و برای کسانی که اظهار موافقه می‌نمودند مبلغ دو هزار کلدار معاش مشخص کرد، لفتننت «آیر» اظهار کرد که اگر بودن وی با فامیلش به نفع انگلیس‌ها تمام شود او مخالفت نخواهند ورزید برعکس «اندرسن» می‌گفت قبل از اینکه به رفتن خانمش موافقه نماید گلوله را به مغزش خالی خواهد نمود چنانچه «ستوارت» هم باین عقیده بود و اضافه می‌کرد که بجز از نیروی برچه باقی هیچ قوه زن و مادرش را بحیث افراد گروهی به دشمن تسلیم داده نخواهیم توانست. گفته بودیم سفیر «میکناتن» حمله دوریجمنت را بالای قلعه محمود خان جهت دستگیر نمودن امین‌الله خان به جرنیل «الفنستون» امر نموده بود و اگر احیاناً جرنیل امر سفیر را در همان روز عملی می‌نمود ممکن باین حادثه حزن انگیز منتج نمی‌گردید مگر چون جرنیل مثل سابق مذذب و متردد بود لذا جواباً مکتوبی درین موضوع عنوانی «میکناتن» بمنزلش ارسال نمود که در آن وقت سفیر موصوف در عرض راه نزد وزیر اکبرخان بود. مکتوب مذکور را هیچ‌گاه مشاهده نمود که در آن جرنیل از اینکه چاونی در خطر حمله غازیان واقع خواهد گردید و از ارسال دوریجمنت خود داری می‌نمود.

۲۵ دسمبر:

به نسبت واقعات حزن انگیز فوق عید مسیحی نهایت مغمومی داشتیم اطلاع از «کنلی» واصل و بیان می‌داشت که نایب زمان خان راجع به اجساد «مکناتن» و «تریور» داخل اقدامات و تجسس‌ات زیاد بوده

می‌خواهد آنها را به طور مخفی و مستور حاصل و بعداً به چاونی ارسال دارد و درین زمینه اضافه می‌نمود که وزیر اکبرخان مایل به قتل «مکنتان» نبوده بلکه یگانه حبس موصوف از اینکه بتواند شرایط خوبتری را به این وسیله بالای انگلیس‌ها قبولانده اقدام نمود مگر چون سفیر موصوف تندخوی و اوضاع را برخلاف طبیعت خود مشاهده نمود بنابراین همان کرکتری تند و تیزش بروز نموده موجب قتلش گردید.

۲۶ دسمبر:

جسد «مکنتان» و «تریور» برحسب وعده ای که داده بودند به ما ارسال نگردید، افغان‌ها به خوف اینکه ما به اجرای قرار داد و پیمان وقعی نگذاشته راه جلال‌آباد را با قوت خود صاف و به آن سامان عودت خواهیم نمود، خیلی پریشان بودند چنانچه برحسب یکی از مواد قرارداد مذکور که میبایست بصورت فوری یعنی قبل از حرکت مبلغ ۱۳ لک کلداری برای افغان تادیه شود و نه اینکه بعد از مواصلت به جلال‌آباد. آنها را مشوش ساخته و می‌اندیشیدند که مبادا تادیه آن به تعویق افتاده در نتیجه مبالغ فوق ذریعه جنگجویان افغان به غنیمت گرفته شود، از این لحاظ مدعی بودند که بجز از شش یا بو پول باقی آنرا هرطوری بود انگلیس‌ها به مشران افغان تحویل دهند و هم خبر دیگری برای ما رسید و اطلاع می‌داد که افغان‌ها خواهش دارند همه زن‌های انگلیس را تحت اسارت خویش قرار داده و مردان شانرا از بین برند و در خبر فوق اضافه شده بود که افغان‌ها مصمم اند که یک نفر افسر انگلیس را همینکه دست و پایش را منقطع نمودند به همان وضعیت برای عبرت انگلیس در کوتل خیر قرار دهند تا عموم انگلیسی‌ها از این واقع مستحضر بوده در ثانی از داخل شدن به افغانستان منصرف گردند.

اطلاع جدیدی ذریعه کپتان «میکنسن» (Meekenson) از پشاور واصل

و می‌گفت که مقدار اولین جبهه‌خانه در پیشاور مواصلت و هکذا ریجمنت ۹ و ریجمنت ۱۶ و ریجمنت ۳۱ در شرف ادخال است اما تصور نمی‌کردم که ما از کمک آنها درین مراحل بحرانی مستفید و سرنوشت ما را تغییر داده بتوانند.

#### ۲۷ دسمبر:

مجلس مشوره حربی که عبارت بود از جرنیل «الفنستون»، بریگیدیر «شلتون»، بریگیدیر «انکویتل» (Anquetel) و میجر «کمبرس» (Cembers) دربارهٔ قرار داد فوق الذکر غور و آنرا نهایت مشکل و غیر قابل اجراء ملاحظه نمودند زیرا طبق آن می‌بایست چهارده ونیم لك كلدار جهت عودت باعافیت بصوب پیشاور به دشمن تادیه می‌گردید در حالی که دشمن «لارنس» و «میکنزی» بعد از اخذ شش نفر افسر دیگر انگلیس تبادل و این عمل موضوع را مشکل‌تر می‌نمود که از هرحیث غیر قابل قبول تلقی می‌شد.

#### ۲۸ دسمبر:

«لارنس» بعد از زمانی به چاونی مراجعت و از خوف و هراس زیاد خیلی لاغر و در حدود ده سال مسن‌تر جلوه می‌نمود قرار معلوم هنگامی که وزیر اکبرخان سفیر «مکناتن» را می‌گرفت، نامبرده با سردار بند و بغل شده غازی را به زین غلطانید و باین ذریعه غضب سردار غازی را تحریک نمود چنانچه وی درین موقع از تفنگچه خویش کار گرفته وی را هدف تیر قرار داد و مجروح نمود، گویا بعداً بیچاره «مکناتن» مورد ضرب‌های متمادی واقع و قطعه قطعه گردید.

وضعیت عمومی مخلوق در شهر درهم و برهم و خان شریخ خان از اشتراك درباره امتناع ورزید و اگرچه مبلغ هنگفتی توسط نایب شریف جهت تکفین

«الکسندر برنس» تادیه شد لیکن بازهم «برنس» مقتول هرگز مدفون نگردیده پارچه های جسدش در شاخچه های درختان باغچه خود آویخته بود در حالی که سر «میکناتن» داخل خریطه در چوک کابل محفوظ و وزیر اکبرخان غازی می خواست آنرا جهت تماشای پادشاه بخارا ازینکه بافرنگی ها چه معامله را انجام داده است بفرستند.

توپ های موجوده ما در مقابل دروازه چاونی قرار داده شد تا ذریعه افغانها تسلیم و برده می شدند و اگر چه وسایل نقلیه مجروحین تهیه و تدارک گردید بازهم نظریه چنین بود که مجروحین معطل و دکتوران موظف برای اینکه کدام از ایشان با مجروحین باقی بمانند قرعه کشی نمودند و در نتیجه دکتور «پرمروز» از ریجمنت ۴۴ و دوکتور «کمبیل» مشخص شدند ولی اول الذکر با دکتور «برویک» دکتور معالج «مکناتن» مقتول خوش به رضا عوض شد.

**۲۹ دسمبر:**

«میکنزی» و «سکینر» که البسه مفشنی در برداشته و آنرا توسط وزیر اکبرخان دریافت نموده بودند، وارد چاونی گردیده و از صورت مهمان نوازی وزیر غازی اظهار رضایت می نمودند چنانچه بریگیدیر «شلتون» ثانیاً جهت پناه گرفتن نزد وزیر موصوف رهسپار و مجروحین به شهر انتقال داده شدند

**۳۰ دسمبر:**

در موقع بازگشت اشتران که مجروحین را به شهر نقل می دادند مورد حمله افغانها قرار گرفته به غنیمت برده شدند، یکی از افراد "گروی" مکتوبی برایم ارسال واطلاع می داد که همه در سالون بزرگی جاگزین و متفقاً به سر می بردند ولی این طرز حیات موجب تکالیف آنها می گردد بعد از قتل

«میکناتن» غازیان یک دست سفیر مقتول را به طرف جمعیت آنها بلند و میخواستند «کنلی» و «آیر» را نیز به قتل برسانند اما افسران انگلیس توانستند به زحمت زیاد رفقای خود را از جنجال آنها خلاص و غازیان را مرخص سازند. امین‌الله خان از رفتار رفقای افغانی خود ممنون و قناعت قلب و ضمیرش حاصل و متوجه آتیه انگلیس بود.

### ۳۱ دسمبر:

سرکرده‌گان افغان اظهار می‌نمودند که آنها بالای غازیان حکم‌فرمایی نتوانسته و اگر احیاناً انگلیس‌ها را اذیت می‌نمایند، انگلیس‌ها می‌توانند در مقابل آنها از خود دفاع نمایند و وعده دادند که اشتران به غنیمت برده را واپس تسلیم دهند چنانچه فردای آن از تعداد ۳۶ راس اشتران که روز قبل ذریعه غازیان به چپاول گرفته شده بود ۱۰ راس ضعیف و ناتوان آنرا انتخاب و گسیل نمودند.

مذاکرات ما دوام داشت و افغان‌ها از خلع شدن شاه‌شجاع سخن می‌زدند و می‌گفتند که آنها برای اعدام شاه رضایت نداشته مگر مایل بودند دید چشم اورا ضایع سازند و علاوه می‌کردند که جنگجویان قلعه محمود خان را جهت محافظت چاونی‌ها ارسال و بعداً صورت عودت ما را عملی نمایند گویا باین ذریعه سال ۱۸۴۱ عیسوی اختتام یافت.

اجساد سفیر «مکناتن» و «تریور» قراری که گفته شده بود به چاونی ارسال نگردید ولی امید قوی می‌رفت که نواب زمان خان آنها را در عالم خفا و سکون در باغچه خویش مدفون سازد.

از ۱۸ دسمبر باین طرف برف زیاد موجود بود.

## اول جنوری ۱۸۴۲ عیسوی:

هنگامی که نایب میرخان وارد چاونی گردید مذاکرات عودت ما هنوز ادامه داشت، نواب زمانخان و محمدعثمان خان و هکذا محمدشاه خان که اخیرالذکر ضرب‌های شمشیر را بالای «میکنزی» حواله مگر وی دفع نمود، اشخاص شریف و خوبی بودند چنانچه نواب زمانخان و پسرش همیشه نزد افراد گروه انگلیس حاضر و آنها را متسلی و حفاظت می‌نمودند.

دو نفر از اهالی کابل که قرآن کریم را نیز همراه داشتند نزد «سرجنت دین» که خانم افغانی داشت آمده مدعی بودند که وزیر اکبرخان شخص غلط بوده در فرصت عودت اردوی انگلیس آنها را ذریعه ۱۰ هزار کوهستانی در تیزین و توسط غلزایی‌ها در سرخ آب مورد حمله و تباهی قرار خواهد داد، بما اطلاع دهی نمودند.

## ۲ جنوری:

قبل از تکمیل ناشتای صبح مکتوب جرنیل «الفنستون» وارد و در آن متذکر گردیده بود: عزیزم «ستوارت» آیا ممکن خواهد بود که فردا باز کارگران بیلدار افغانی برای تسطیح دریا جهت عبور عساکر بکار انداخته شود. لطفاً درباره کارهای انجام یافته روز گذشته که بکجا رسیده است ما را مطلع سازید. «پوتنگر» اظهار می‌نماید که برای عبور از دریا و آب‌های حصص خورد کابل به ۲۵۰ عدد تخته‌های طویل جهت بستن پل ضرورت است چنانچه خود وی بعد از ناشتا معلومات مفصلی درین زمینه به شما خواهد داد و تصور می‌کنم که روز سه شنبه عودت ما آغاز خواهد گردید، راجع به موضع گاوها جهت انتقال پل بطرف لوگر بایست شما حتماً با مستر «باید» داخل مذاکره و موضوع راحل و فصل کرده باشید تا قبل از



حرکت کارها اجرا و به مشکلات مواجه نگردیم. این بود اوامر موجوده که به شما داده شد. دوست شما جرنیل «الفنستون»

اما فهمیده نشد که چرا تخته های طویل جهت عبور دریا در حالی که خود ما به قلت حیوان گرفتار بودیم برده می شد حالانکه در آن روزها دریا منجمد و ضرورت به انتقال آنها نبود و اگر برده هم می شد نهایت دو تخته آن ذریعه يك راس اشترامکان پذیر بود گویا ۲۵۰ تخته آن ۱۲۵ راس اشتر بکار داشت که طبعاً این تعداد برای حمل و نقل جبه خانه بیشتر مورد ضرورت بود، پس می دانیم که اجرای همچو پیشنهادات و اوامر عاری از منطق بوده مفهومی نداشت.

#### ۴ جنوری:

مکتوب «جرنیل سیل» تاریخ ۱۹ دسمبر که اخذ مراسله ۹ دسمبر اینجانب را تصدیق می کرد واصل شد، جرنیل راجع به اوضاع حاضرهء ما نهایت پریشان ولی اظهار امید می کرد که امدادی از قندهار واصل و انگلیس ها را از مراحل بحرانی نجات داده باعث حفظ شرف و نام ملک انگلستان کرده که طبعاً ذریعه شرایط موجوده دشمن خطر از بین رفتن آن را در برداشت، شوهرم از مواصلت چندین ریجمنت در پشاور مژده داده می گفت که نقل مکاتب اینجانب یکایک به حکومت و قوماندانی عسکری انگلیس تقدیم و هکذا نسخه دیگر آن به داماد دومی ما کپتان «بند» (Bund) راجع به اوضاع بحرانی انگلیس در کابل نیز فرستاده شده.

افغان ها همیشه می گفتند که انگلیس ها در کابل برای قربانی خلق شده اند و من می بایستی در فرصت عودت از احتیاط کار گرفته در بین جمعیت عساکر به مارش ادامه دهم و تاج محمد خان علاوه می نمود که خانم «ستوارت» و اینجانب را لازم است که بالای البسه خود پوستینچه های

گرم و خوبی پوشیده بطور دایم از تشکیل گروپ های مختصر و جمعیت زنان احتراز و بصورت پراکنده به سفر پردازیم چه ممکن که جمعیت زنان نیز مورد تاخت و تاز افغانها قرار گرفته از بین برده شوند.

قراری که فیصله شد مشران افغان قبل از حرکت ما برای تسلیم شدن چاونیها وارد و روز حرکت را ۶ جنوری ساعت ۷ الی ۸ بجه تعیین خواهند نمود

#### ۵ جنوری:

شاهشجاع پیغامی به «ستوارت» ارسال و امداد یک نفر افسر شاهی را جهت عودت ما پیشنهاد می نمود و «ستوارت» پیغامی شاهانه را که عبارت از اظهار همدردی و همرنگی بود ابلاغ ولی نسبت به تقاضای وقت و زمان کسی اهمیتی به آن قابل نشده بلکه عقیده داشتند که شاهشجاع تحریک کننده اغتشاش بوده مگر تصور نمی نمود که اوضاع عمومی همچو وخامت را بخود خواهد گرفت ورنه از تحریک و دامن زدن آتش اغتشاش جلوگیری می نمود.

## عودت از کابل

در روز پنجشنبه شش جنوری ۱۸۶۲ عیسوی اردوی مابه عزم بازگشت بطرف هند در حرکت افتاد و مفرزه پیش‌دار ماعبارت بود از ریجمنت ۴۴ و ریجمنت سوار ۴ باسواران سکینر و قطعه سرنگ‌پران و سنگرکن و گارد سفیر «مکناتن» مقتول و دو عراده توپ شش پونده در حالی که قسم کلی را ریجمنت ۵ و ریجمنت ۳۷ که حفاظت خزانه را نیز می‌نمود با ریجمنت شش شاه‌شجاع و قطعه سوار «اندرسن» و قطعه توپچی سوار و دو عراده توپ شش پونده تشکیل می‌داد و مفرزه دمدار [عقب‌دار] که حفاظت اردو را به ذمه داشت و خط سیر آنها را تعقیب می‌کرد آنهم عبارت بود از ریجمنت ۵۴ و ریجمنت ۵ سوار با عراده توپ کالیبر شش پونده که تعداد مجموع قطعات عسکری به ۱۷ هزار نفر بالغ می‌شد.

عساکر ما از دروازه عمومی و همچنین از دروازه عقبی چاونی خارج و حتی قبل از شفق ازدحام عمومی برپا و هوا روشن و برودت مخصوص رویکار بود حصه بزرگ اموال ما در خارج چاونی باقی و ما به خوف اینکه راه عبور خود را از دشمن به اثر جد و جهد عسکری صاف خواهیم نمود خیلی متفکر، مگر چون راجع باین موضوع با سرکردگان افغان قبلاً مفاهمه نموده بودیم لذا تا یک اندازه اطمینان خاطر حاصل و بدین جهت حواله مبلغ چهارده نیم لک کددار ذریعه نماینده سیاسی «پوتنگر» به اعتبار خزانه هندوستان در کابل داده شد که به سرکرده‌گان که افغان که حفاظت اردوی انگلیس را از کابل الی پشاور به ذمه داشتند ذیلاً تقسیم نمایند:

۱. محمدزمان خان سه لک کددار
۲. امین‌الله خان شش لک کددار
۳. خان شیرین خان سرکرده (قزلباش‌ها) دولک کددار
۴. وزیر اکبرخان یک لک کددار

۵. محمدعثمان خان دولك كلدار

۶. بزرگان قوم غلزایی نیم لك كلدار

مقارن ساعت نه و نیم از چاونی خارج و خانم ستوارت و نگارنده نزد کپتان «های» شتافته داخل قطعه سوار مفرزه پیش‌دار شدیم در حالی که یکصد نفر افغان‌ها در حدود چاونی برای تماشای عودت ما حضور بهم رسانیده بودند و در ابتدا صورت حرکت ما خیلی آهسته و غیر قابل قناعت بعمل آمد چنانچه مسافتی يك ميل اول در سه و نیم ساعت طی گردید، امری صادر و مبني برین بود که پل محکمی بالای دریای کابل که در حصه يك ميل فاصله از چاونی بعید بود ساخته شود و اگرچه ستوارت به نسبت اینکه دریای مذکور در حصه فوق قابل عبور بوده به ساختن پل که اتلاف وقت در بردارد موافقه نمی‌نمود بازهم چند ساعت قبل از حرکت اردو داخل آب گردیده، مدت دو ساعت در تکمیل آن ابراز مساعی نمود و هنگامی که از آب خارج می‌شد البسه بدنش کاملاً منجمد و احوالش پریشان بود.

در زمان محاصره قلت غله رونما و مقدار خوراکه عساکر به نصف تنزیل یافته بود و اگر چه بعضی اوقات مقدار معین غله جات بعد از اینکه با سرکرده‌گان افغان مفاهمه و بعداً واصل و برای روزهای آینده عسکر ذخیره می‌گردید و هیچ کس از آن طوریکه ضرورت بود استفاده نمی‌توانست لذا در اثر آن قسمت بزرگ عسکر ما از حیوانات چون اشتر و اسب که در اثر عدم پیدایش خوراکه از بین می‌رفتند، تغذی می‌نمودند و هکذا چون ذخایر محروقات تمام و سران افغان از زدن درختان مثمر ممانعت می‌نمودند گویا ماهم ازین رهگذر وهم به نسبت شدت سرما نهایت به مشکلات و عذاب مواجه بودیم چنانچه طعام روزهای اخیر ما در کابل به وسیله چوب‌های اثاث‌البیت پخته می‌شد.

هنگامی که اردوی ما يك ميل راه را طی و در حرکت بود امر عودت ثاني به چاونی توسط زمان شاه که هنوز موافقه مشران افغان حاصل نگردیده واصل شد مگر چندی بعد امر مذکور تجدید و ما به مارش ادامه دادیم و در موقع که قطعات اخير از چاونی خارج می شدند مورد حمله افغان های که چاونی را قبلاً تصرف نموده بودند واقع و باین نسبت هرج و مرج برپا و ملازمین که در انتقال دادن اموال شخصی ما مشغول بودند همه را از خود دور انداخته فرار و همچنین مقدار بزرگ از جبهه خانه در اثر حدوث واقعه فوق تلف و اطفال و زنان و مردها در عرض راه خوش به رضا دراز افتاده مایل بودند يك آن اولتر تلف و باین ذریعه از چنگال و جنجال حیات بی رحم مستخلص باشند. جرنیل «الفنستون» نظریه داشت که در بگرامی متوقف گردیم مگر چقدر جای افسوس بود که وصایا بعضی دوستان افغانی که بایست هرطوری بود روز اول از خورد کابل عبور نموده باشیم مورد قبول وی واقع نشد و چون زمین های چمن زار منجمد و برودت زیاد احساس می گردید لذا توانستیم يك ميل مسافه بیشتری را با مشکلات زیاد طی و بعداً اجباراً در میدان وسیع توقف و هرکدام برای تنظیف موضع خود جهت استراحت شب مشغول گردیم.

شب بود نهایت خنک و بادهای سردی می وزید درحالی که خوراکی نه برای انسان و نه برای حیوان میسر و نه خیمه جهت محفوظ بودن از سرما و برودت دستگیری می نمود و همینکه چند لپ جو برای خوراکی که اسب ها در عوض ده کلدار بدست می آمد صورت مشکلات ما را ازین رهگذر نیز واضح خواهد نمود کپتان «جون سن» (Johnson) که به حالت رقت آور ما متوجه گردید فوراً خیمه مفلوک و تاریک که فاقد میخ های چوبی هم بود تهیه و ما تحت آن شب سردی که در آن شمال های طوفانی شدت نمود، بسر برده کرختی و بی حسی را در اندام احساس و خودم فوراً بستره را که

کپتان «ستوارت» و خانمش اشغال نمود ترك و در کناری تحت پوستین خویش غلطیدم.

اگرچه مسافت شش میل بیشتر از کابل دور نشده بودیم بازهم در طی راه دو عراده توپ را با اجناس دیگری از دست دادیم و در موقع که گاوها زیر فشار تخته‌های طویل جهت بستن پل دریای لوگر خم شده و به آهستگی حرکت و موجب اتلاف وقت می‌گردید اطلاع داده شد که پل دریای مذکور سالم و قابل عبور و ضرورت به بستن پل دیگری ندارد چنانچه آنرا به چشم سر مشاهده و از تکالیف انتقال تخته‌های بی‌لزوم به غضب آمدم «ستوارت» قبل از حرکت در اطاق چاونی مشغول جمع آوری بعضی از کتب بود که منم در آنجا حاضر و کتاب ابیات «کمبیل» را ملاحظه و چند سطری را به حافظه خود سپردم که هر لحظه در جلو چشم مجسم و محتویات آن را به لرزه می‌آورد... «... از تعداد کثیر یگانه چندی به منزل مقصود خواهند رسید حالانکه توده‌های برف لحاف مرگ را بالای متباق گسترده و در هر قدمی که برمی‌دارند با قلوب متأثر و متألم قبور خود را مشاهده می‌نمایند...»

بایست گفته شود که نگارنده قطعاً پابند خرافات و عقاید باطله نبوده و اهمیت را به ابیات متذکره قایل نیستم ولی چون در بدو عودت ما تلفات محسوسی روی داد، مرا به محتویات چند فردی ابیات «کمبیل» متوجه و آئینه خطرناکی را در برابر چشم مجسم نمود.

بعد از تحقیقات درباره اینکه چرا عساکر مفرزه دمدار [عقب‌دار] در ساعت دو بجه شب به توقف‌گاه واصل و موجب پریشانی ما شد، معلوم گردید که آنها در وقت غروب خورشید از چاونی خارج و ذریعه دشمن نهایت اذیت و تقریباً پنجاه نفر عسکر ریجمنت ده تلف و باعث عدم پیشرفت آنها گردید و افغان‌ها همینکه چاونی را متصرف و بعد از تصاحب

شدن اموال ضروری و کارآمد عمارات را حریق و توپ‌ها را تخریب و آهن آنرا تصرف و اخذ کردند، اطلاع می‌دادند که در سرتاسر میدان، و عرض راه اموال شخصی و حکومتی عسکر انگلیس پراکنده و در اطراف آن اجساد بی‌حس زن و مرد و طفل به تعداد وافری غلطیده بودند صبح وقت بدون اینکه علامه حرکت و طرمی زده شود یعنی بدون انضباط و دسپلین هرنفر بطرفی بی‌نظام مشغول حرکت و رفتار و دیگر استفسار می‌گردید که چرا آنها به قطعات مربوطه خود داخل و بطور عسکری به مارش ادامه نمیدهند جوابها و معذرت‌های گوناگون مسموع و کسی زخمی و کسی لنگ و بعضی اسلحه خود را مفقود نموده بودند.

اموال ما در میدان پراکنده و کسی برای نقل دادن آن مایل نبود تا اینکه بالاخره دشمن واصل و هر قدر آنها را که برده توانستند به غنیمت گرفتند و در موقع که توپ‌های قاطری از قلعه عبور می‌نمود، مورد حمله افغان‌ها قرار گرفته نیز برده شد و در نتیجه بریگیدیر «ایکوتن» و لفتننت «گرین» افراد موظف را جمع و به کمک عسکر آنها را از دشمن مسترد مگر چون کسی برای حفاظت توپ‌های متذکره حاضر نشد مخصوصاً ریچمنت ۴۴ که پاسبانی توپ‌ها به آنها مربوط بود ناگزیر به دشمن گذاشته شد.

هرقدر عساکر ما پیش می‌رفتند همان قدر به تعداد دشمن افزوده می‌شد که دوطرفه آنها را گرفته به اذیت می‌پرداخت و اگرچه بامر جرنیل «الفنستون» توقف در ابتدا بعد از طی دره خورد کابل، خود خورد کابل بود ولی چون قطعات مفروزه پیش‌دار مقارن ساعت يك بجه بعد از ظهر به بتخاک رسیدند که تقریباً ۵ میل مسافه تا آنجا باقی بود، بازهم امر توقف داده شد که مارا نهایت پریشان ساخت. به هنگامی که از کابل خارج و بحرکت افتادیم یگانه خوراکه پنج روز الی توصل به جلال‌آباد همراه و البته در صورت توقف خلاف پروگرام طبعاً از مقدار خوراکه مذکور کاسته می‌شد

که به هیچ نوعی تلافی آن شده نمی‌توانست. بازهم افسران عالی رتبه برخلاف پیشرفت بودند چنانچه کپتان «گران» افسر معتمدی جرنیل موصوف نیز در صورت تمديد سفر تلف عساکر انگلیس را تلقی و گوشرد می‌نمود اما جرنیل «الفنستون» هدف خود را مدنظر داشته اجراءات می‌نمود.

در موقع توصل به بتخاک اطراف ما را دشمن در گرد و نواحی احاطه و می‌گفتند که وزیر اکبرخان در بین آنها وجود داشته خط سیری عسکر انگلیس را تعقیب می‌نمایند شب را با نهایت مشکل سپری و در خیمه قریب یکدیگر افتاده بودیم با چند دانه کلچه کابلی که ذریعه «جونسن» به ما عنایت شد به سر بردیم گویا در خلال مسافه مختصر ثانیاً دو عراده توپ کالیبر شش پونده را که اسب‌ها از کشیدن آن عاجز بودند به میدان باقی و به استفاده دشمن در آمد.

برف زیاد در روی زمین موجود و از عدم خوراکه که شکایات بلند و گروپ‌های متعددی عسکر از شدت سرما بیحس و در عرض راه غلطیده بودند که بدون ترحم ذریعه دشمن از بین برده می‌شدند ولی بازهم اراکین ما کورکورانه به دوستی افغان‌ها مخصوصاً وزیر اکبرخان متیقن و امید آتیه خوبی را در دل می‌پروراندند. در بین بتخاک و بگرامی هنگامی که ریجمنت ۵ و ریجمنت ۳۷ سرك را عبور می‌نمود يك تعداد سوار دشمن چون گرگها داخل قطعات آنها شده مقدار بزرگی از اموال و چندین راس اشتران را به غنیمت گرفتند بدون اینکه از طرف ما مدافعه در مقابل آنها به عمل آمده باشد.

## ۸ جنوری:

در موقع طلوع آفتاب هنوز امر حرکت صادر نی بلکه بی‌انتظامی عجیبی



روی کار بود و تقریباً عموم عساکر در اثر سرما از طاقت مانده بدون نیروی بدنی اسلحه خویش را استعمال نمی‌توانستند و اجساد عسکر که به نسبت شدت سرما از بین رفته بودند در میدان ملاحظه و درین اثنا تعداد بزرگ دشمن سرازیر و هرچه بدست شان آمد چون زن و طفل و مال با خود بردند در حالی که گروپ‌های عساکر که بعضی کالا و کلاه خود را آتش زده و در اطراف آن ایستاده خویشتن را گرم چون افراد بی‌طرف به سوی آنها می‌نگریستند. بعداً ریجمنت ۴۴ زیر اثر کپتان «تین» در مقابل دشمن برآمده آنها را پراکنده و مواضع مهمی را تسخیر نمودند و از دیگر طرف چون برای هرشخص که مایل به نوشیدن الکهول بود مقدار کافی از الکهول‌های ریجمنت ۵۴ داده شد و تقریباً همه مربوطین قطعه توپچی سرگرم و بالای اسب‌های خویش سوار و می‌گفتند که اوضاع موجوده ما نهایت شرم آور و هرطوری است دشمن را تعقیب و از بین ببریم تا اینکه کپتان «نیکول» حاضر و آنها را از اقدام جاهلانه شان منع نمود و از آنرو آنها به نسبت تردیدی که ذریعه کپتان خود دریافت و به غضب آمده بودند نزد «ستوارت» مراجعه و از مشارالیه عملی ساختن پلان خود را درخواست نمودند ولی «ستوارت» از اینکه آنها در زمان محاصره در کابل ابراز لیاقت و شجاعت نموده چون مردان با غیرت مقاومت کرده بودند توصیف کرد و از تهلکه که آنها به آن مواجه می‌شدند گوشزد و روحیات آنها را درین مرحله نازک و خطیر بر حمله بی معنی ترجیح وانمود و باین ذریعه همه آنها را از اقدام ایشان منصرف نمود.

اگر چه خودم در حال طبیعی از استعمال الکل خود داری لیکن در فرصت پرودت که بالای اسب سوار و حرکت می‌نمودم از چندین گیلان برای گرم ساختن وجود خویش استفاده نمودم و هکذا مقدار مشخصی برای اطفال نیز داده شد بدون اینکه ضرری برداشته باشند.

«مجرتین» به حیث امر ریجمنت ۴۴ قسمتی از ریجمنت ۳۷ را نیز گرفته در مقابل دشمن داخل عملیات شد که بدون وقفه از هرطرف توقف‌گاه مارا تحت آتش قرار داده بودند و در موقع که داخل صفوف عساکر خویش گردید وی ملاحظه نمود که ۱۵۰ نفر از ریجمنت مربوطه اش در بین قطارهای عسکری ما مقتول و بزمین غلطیده و نفری دشمن از بلندی و پستی سنگرها کار گرفته پیش می‌رفتند که درین مرحله «لارنس» مربطین ریجمنت ۳۷ را از طرف راست عساکر «مجرتین» سوق داده با ریجمنت ۴۴ متفقاً بصوب دشمن در حرکت و آنها را پراکنده نمودند.

تصور می‌کنم که اگر در ابتدای حملات دشمن قوماندان عساکر ما خطوط مدافعه محکم را تشکیل و در موقع لزوم به حمله متقابل می‌پرداختند بدون تردید دشمن پراکنده و راه عبور ما صاف می‌گردید چه افغان‌ها در برابر حملات ما مایل به مقاومت نبوده حرکات ارتجاعی را بان ترجیح می‌دادند جرنیل «الفنستون» و «پوتنگر» از اینکه وزیر اکبرخان در بین افغان‌ها موجود بود معلومات حاصل و اظهار می‌نمودند که بایست با وزیر موصوف داخل مفاهمه بشوند چنانچه موفق هم گردیدند که در نتیجه وزیر مشارالیه برای اینکه عسکر انگلیس را محافظت نماید مبلغ ۱۰ هزار کلدار و «پوتنگر» و «لارنس» و «میکنزی» را الی رفتن جرنیل سیل از جلال‌آباد بصورت افسران گروی درخواست و عودت اردوی انگلیس را تا حصه تیزین تا زمانی که عودت جرنیل سیل با عساکرش تکمیل گردد، پیشنهاد نمود و اگر چه شرایط مذکور نامناسب و خوش‌آیند نبود بازهم ذریعه جرنیل «الفنستون» خواهی نخواهی مورد قبول واقع و سه نفر افسران فوق‌الذکر بصوب دشمن حرکت کردند «کنلی» مکتوبی به «لارنس» ارسال و از اینکه افسران انگلیس خود را زیر تسلط وزیر اکبرخان قرار می‌دهند، شاک و ادامه عودت اردو را نصیحت می‌نمود لیکن چون مذاکرات تکمیل و شرایط وزیر اکبرخان مورد قبول واقع شده بود از آن جهت مکتوب موصوف موثر واقع

نشد و قریب چاشت عساکر در حرکت و ریجمنت ۵ هندی با سرعت هرچه تمامتر برای مواصلت به هندوستان به مارش آغاز و بی‌نظمی را موجب گردید.

«استوارت» و خانمش و مستر «مین» و نگارنده در صفوف مفرزه پیش‌دار داخل و مواضع را که جرنیل «سیل» مورد حملات دشمن قرار داده و خودش مجروح شده بود، ملاحظه و مسافه نیم میل هنوز قطع نشده بود که آتش‌باری شدید دشمن ثانیاً آغاز گردید ولی سرکرده‌گان افغان در اطراف قطعه مفرزه پیش‌دار قرار گرفته اسب‌های خود را با متانت می‌راندند و بعضی مربوطین خود را امر می‌کردند که به بلندی‌ها صدا کشیده مانع انداخت آنها گردند ولی دریغ که مساعی آنها مؤثر واقع نگردید و دشمن به تیراندازی خود سرگرم و سرکرده‌گان افغان چون خود انگلیس‌ها در خطر قتل واقع، گویا حاضر بودن اینکه وطن خود را از چنگ انگلیس‌ها نجات داده باشند حیات خود را ایثار نمایند.

بعد از اینکه آتش شدید دشمن را سپری نمودیم ملاحظه گردید که اسب کپتان «تین» (Thain) زخمی و خودش نیز در حصه بطن گوله دریافت و با مشکلات به توقفگاه خورد کابل انتقال داده شد و هکذا اسب خانم «ستوارت» جراحت در گردن برداشته رفتار خرابی را پیش گرفت در حالی که گوله به بازوی بنده نیز اصابت و سه گوله دیگری به پوستین اینجانب بدون اینکه مرا شدیداً مجروح نماید تصادف نمود گویا حمله دشمن از همه بیشتر به مفرزه پیش‌دار و قسم کلی اردوی ما متوجه بود خانم «بورکه» (Bourke) و خانم «کنینگهم» (Cunningham) و کودک «ستوکر» (Stoker) با مادرش ذریعه افغان‌ها ربه‌ده و درین زد و خورد بسا افسران مقتول و به تعداد سه هزار نفر عسکر از بین برده شد، و در حصص بلندی‌ها مربوطین ریجمنت ۴ در اثر فشار و آتش‌باری دشمن متوقف و

تقریباً همه به سبب شدت سرما در جاهای خود باقی و از حرکت مانده بودند، چنانچه هیچ نوع تشویق و امر آنها را برای حرکت و حمله به فعالیت در آورده نمی‌توانست، درین موقع و محشر لفتننت «ستیر» توانست اسپه که جبه‌خانه مکفی را به دوش داشت، در حصه مفرزه پیش‌دار متوقف و صندوق‌های کارتوس را بر زمین فرود آورد ولی چون همان حصه بیشتر از حصص دیگر اردوی ما تحت آتش دشمن قرار داشت صندوقهای متذکره بدون استفاده در روی زمین باقی و در دست دشمن افتاد که عده زیادی آنها در عقب مفرزه دمدار محفوظ و به انداخت موفق می‌شدند تا اینکه قطعات چندی از طرف راست و چپ با مربوطین و ریجمنت ۴۴ زیر قیادت جرنیل «الفنستون» و مجر «کمپرس» و ریجمنت ۵ سوار زیر اثر کپتان «های» با دو عراده توپ که یکی آن در حصه کوتل بدست دشمن افتاد باهم متوصل و دشمن را پراگنده و عقب زدند گویا بعد از يك ساعت معطلی عموم افراد مفرزه دمدار عبور و فاصله زیادی پیش رفتند.

«ستوارت» بیچاره که زخمی برداشته بود در کنار بلندی گذاشته شد در یک طرف خانمش و در طرف دیگرش اینجانب اخذ موقع و دوکتور «ریک» مشغول معاینهء جراحت «ستوارت» گردیده زخمش را بست ولی از وجنات و قیافه اش چنین استنباط می‌شد که امید حیات برای داماد من باقی نبود، عنقریب زمین خواهد رفت و هکذا دکتور موصوف بازوی بنده را باز و گلوله را خارج و بعداً آنها به کمال خوشی و دقت بست که درین موقع «جونسن» و «بایگریف» حاضر و پارچه های بزرگ را برای حفاظت از برف بالای ما همه گسترانیدند و هنگامی که یکی از خیمه‌های عسکری برای بودوباش شب زده شد کپتان «جون سن» و «مستر مین»، «ستوارت» بیچاره را نخست و بعداً خانم موصوف و بنده را بآنجا نقل دادند در حالی که برف باری شدید ادامه داشت «ستوارت» شب نهایت

ناراحتی را سپری و هر لحظه آب می‌نوشید چنانچه مستر «مین» آب را بوسیله آله کوچکی هر لحظه از دریا با لطف زیاد می‌آورد، چون خنک شدیدی رویکار خصوصاً کسی چه از خوف دشمن و چه از شدت سرما به خواب رفته نمی‌توانست، به تعداد سی نفر تحت خیمه پناه گزین و به عذاب سختی مواجه و در عین حال بعضی از سپاهیان که از خنک تقریباً بی‌حس و مایل به ادخال خیمه بودند، ما را بیشتر اذیت می‌کرد در حالی که تعداد وافر از آنها خارج خیمه هلاک و بروی برف غلطیده بودند.

اینکه تناسبی در تلفات عساکر ما واضح شده بتواند اینک مثالی می‌آوریم کمپنی خفیف ریجمنت ۵۴ در موقع که از کابل یعنی ۳۶ ساعت قبل حرکت می‌نمود دارای هشتاد نفر و بعداً به هجده نفر تنزیل و تنقیص یافت می‌توان که بکدام سرعت انهدام عساکر اردوی ما صورت می‌گرفت

#### ۹ جنوری:

چون روز گذشته عدم انتظام محسوس و هرنفر برای اینکه زودتر به منزل مطلوب برسد در حرکت و تقریباً یک میل مسافه منقطع و همه در جنبش بود که امر عودت به توقف‌گاه داده شد چه اطلاع وزیر اکبرخان که ذریعه «سکینر» واصل و حاکی برین بود که ترتیباً محافظت اردوی انگلیس غیر تکمیل و خوراکه آنها هنوز واصل نگردیده بایست آنها عودت نمایند مورد اجرا گرفته شد جرنیل «الفنستون» که می‌خواست در اثر سفارش «سکینر» امر وزیر اکبرخان را عملی و اعتماد خود را ابراز نموده باشد لذا بصورت فوری کپتان «اندرسن» را ارسال و عسکر را برای بازگشت امر نمود خانم «تریور» که شوهرش «بکابل» ذریعه سلطان جان پسر عم وزیر اکبرخان بضرر شمشیر مقتول شده بود کجاوه شتری خود را برای انتقال دادن «ستوارت» مظلوم تقدیم و خودش اسپی را انتخاب نمود گویا حرکت و جمپ متمادی کجاوه طرز مسافرت غیر مستریح وضعیت «ستوارت»

را خرابتر و موصوف را سریعتر به مرگ متصل ساخت ولی بازهم احساس می‌نمود که من و دخترم نزدش حاضر و به دلداری وی می‌پرداختیم بالاخره توانستیم موصوف را تکفین و با صول مسیحی به خاک مدفون سازیم.

برودت زیاد احساس و تقریباً چهار روز بود که حیوانات بدون خوراکی در حرکت و محافظین آنها در اثر شدت سرما از بین می‌رفتند و درین حال افواهاات بزرگی در بین فوج ما مسموع و می‌گفتند که عساکر ما با وزیر اکبرخان داخل مفاهمه و عنقریب تسلیم و عده زیادی آنها بصوب کابل بازگشت خواهند نمود چنانچه حقیقتاً یکنفر حوالدار ریجمنت ۳۷ تسلیم و نزد سردار موصوف روان گردید.

هنگامی که «پوتنگر» و «لارنس» و «میکنزی» با وزیر اکبرخان داخل قلعه جنگی خورد کابل گردیدند وزیر موصوف پیشنهاد خویش را از اینکه افسران متاهل با مربوطین خود را جهت نجات از مرگ زیر مراقبت و محافظت مشارالیه قرار دهند با آنها گوشزد و درین موضوع قبولی جرنیل «الفنستون» را طالب گردید و چون پیشنهاد وزیر معقول و منطقی بود لذا بعد از مراجعت «سکینر» نزد جرنیل «الفنستون» در حوالی چاشت با همراهی چندین خوانین افغان بطرف يك قلعه که دو میل از آنجا فاصله و مرکز اجراءات وزیر اکبرخان بود حرکت کردند خصوصاً می‌دانستیم که معامله و سلوک شرافتمندانه افغان‌ها بما راجع و عاری از خطر بود گویا موافقه جرنیل «الفنستون» بدو نسبت بعمل آمد یکی آنکه می‌خواست زنان و اطفال را از مشکلات و تهلکه و عدم منزل در عرض راه نجات دهد دوم اینکه مایل بود ذریعه موافقه خود منتهای اعتبار و اعتماد خویش را اظهار و هکذا از وزیر موصوف نیز باین وسیله سلوک دوستی و محافظت اردوی مارا تقاضا نماید. اگرچه خانم «ستوارت» و اینجانب به تاثر و تالم مواجه و علاوه برین تجارب خرابی اندوخته بودیم لذا نمی‌خواستیم

خویشتن را در ردیف سایر زن‌ها و اطفال به وزیر اکبرخان تسلیم دهیم مگر چون اسپ‌ها آمده و جمعیت برای حرکت حاضر و به ما نصیحت قبولی را که از هر حیث حفاظت حیات را متضمن بود، می‌نمودند گویا خواهی نخواهی با آنها همراه گردیده و همینکه در قلعه خورد کابل مواصلت نمودیم وزیر اکبرخان و افسران گروی و بچه کوچک مستر «باید» که ذریعه افغان‌ها ربوده شده بودند بعداً به والدین شان سپرده شده بود و خانم «الکسندر برنس» و پسر «ستوکر» و غیره و غیره را در آنجا بکمال صحت مشاهده و باین وسیله تا یک اندازه اطمینان خاطر ما حاصل گردید.

برای سکونت همه ما سه اطاق که هرکدام ۱۴ فـت طول و ۱۰ فـت عرض داشت تهیه کرده بودند که نهایت تاریک و یک دروازه کوچک در وسط داشت و جمعیت که من در آن شامل بودم عبارت بود از خانم «تریور» با هفت نفر اطفالش و لفتننت «ولر» باخانم و طفل کوچکش و خانم «ستوارت» و دو نفر خانم‌های سربازان مقتول و خانم «برنس» و خانم «سمیت» و غیره که با هم جمعیت را تشکیل و بسر می‌بردیم.

تقریباً نصف شب طعام افغانی را که از برنج و گوشت ترکیب یافته برود آوردند.

## ۱۰ جنوری:

گفته نمی‌توانم که با چه احساسات و تألم به سفر خود ادامه دادیم در عرض راه اجساد بیشمار عساکر اروپایی و هندی در هر طرف پراکنده و جلب نظر می‌نمودند و با احتیاط کامل که مبدا مرده‌های بیچاره گان تحت پای اسپ‌ها اذیت بینند حرکت و در بین مقتولین جسد میجر «ایوارت» از ریجمنت ۵۴ و میجر «سکات» از ریجمنت ۴۴ ملاحظه و تماشای آن منظره خونین موجب شکستن معنویات و مایوسی مطلق ما گردید و در

بعضی حصص جسد مردگان و مقتولین چنان قریب یکدیگر قرار داشتند که هرگز راه عبور بدون آنکه از بالای آنها قدم برداشته می‌شد امکان پذیر نبوده موجب تاثر شدیدی ما گردید. هر روز به تعداد وافر سپاهیان و قطعات سوار ارجل نزد وزیر اکبرخان شتافته تسلیم می‌گردیدند و از خطر اینکه آنها با دشمن متفقاً بالای ما حمله‌ور خواهند شد، اطلاع به وزیر اکبرخان ارسال و از وزیر موصوف خواهش گردید که از تشویق تسلیم شدن افراد عسکری ما منصرف بلکه راه امید آنها را مسدود و اگر بآن جا مواصلت نمایند به اعدام آنها اقدام نماید چنانچه مشارالیه وعده این اقدام را داده و مطلب تعهدش بعموم قطعات اردو اعلام گردید بازهم بعضی جسارت نموده فرار را اختیار و افرادی که دستگیر می‌شدند بصورت فوری اعدام و به کیفر اعمال شان رسانده می‌شدند.

همینکه شفق دمید و اطراف روشن گردید بی‌نظمی عمومی رویکار و هرکدام برای اشغال حیوانات و پاکش به جد و جهد و حتی مبارزه‌های خونین اقدام و بدین ترتیب به طرف منزل مقصود می‌شتافتند تا اینکه مفرزه پیش‌دار که عبارت از ریجمنت ۴۴ و ریجمنت سوار ۵ بود در راس آن جمعیت قرار گرفته بمارش آغاز نمودند و در موقع که قریب تنگی «تاریکی» که ۱۰ فوت عریض و تقریباً دو میل از توقف‌گاه گذشته بعید بود، اصل و ملاحظه نمودند که تپه‌های مجاور آن موضع قبلاً ذریعه دشمن اشغال و از آنجا با کمال سهولت بالای عسکر ما انداخت می‌نمودند و چون خط سیر اردوی ما از خورد کابل الی خاک جبار آهسته آهسته رو به بلندی رفته موجب عدم رفتار سریع می‌گردید لذا عده کثیر آنها در اثر انداخت‌های پیهم از بین برده شدند تا اینکه از تنگی عبور و چندی برای مواصلت عسکرهای عقب مانده منتظر و بعداً به سفر خویش ادامه دادند



اگر چه در اواخر این مارش افغان‌ها به نظر نمی‌خوردند بازهم تعجب ما زیاد بود که چندین تن از عساکر ما واصل و بیان می‌داشتند که آنها نفر باقیمانده مفرزه دمدار بوده متباقی ذریعه دشمن به قتل رسیده گویا افغان‌ها به گروپ‌های متعددی در حالی که سیلاوه‌های خود را بدست داشتند داخل قطعات عسکر ما گردیده یکی را بعد دیگری به زمین می‌غلطانیدند یعنی عسکر ما در اثنای داخل شدن در تنگی ذریعه گولایی که در عقب خود داشتند گروپ‌های تعقیب‌کننده دشمن را ملتفت نشدند که آنها به کمال جسارت چون گرگان داخل رمه گوسفندان به توزیع ضریهای قوی و مرگبار می‌پرداختند و وقتی که لفتنت «میلویل» ملاحظه نمود که جمادار مقتول و پرچم ریجمنت در خطر بود وی بصورت فوری آنها را اشغال و به مدافعه پرداخت که در ابتداء ذریعه یک ضرب نیزه از عقب به زمین غلطیده به متعاقب آن چندین ضرب سیلاوه را دریافت و پرچم را از دست داد و چون درین اثنا جلب نظر دشمن به سوی صندوق پول گردید از قتل «میلویل» منصرف و به غارت ذخیره پول پرداختند گویا موصوف توانست بعد از دقایق چند به کمک مهتری اسب را پیدا و خویشتن را بقسم کلی عساکر برساند که در اثر امر جرنیل «الفنستون» (میلویل) مجروح بالای توپ گذاشته امر تسلیم دادن وی را در صورت مواصلت به قلعه تیزین برای اینکه سرپرستی و اسبانی و تداوی شود به وزیر اکبرخان داد مگر چندی بعد جمعیتی از سوارکاران افغان در فاصله بعیدی ملاحظه و «میلویل» بیچاره ثانیاً در کنار سرکی قرار یافت و توپ را در مقابل سواران دشمن قرار دادند که درین فرصت یکنفر از جمعیت سواران قریب و قریب ترشده بالاخره «میلویل» رابه کمک لنگی طویلی بالای اسپ خود بلند و بعداً بسوی گروپ خود عودت نمود. قراری که معلوم شد در جمعیت سوارکاران دشمن وزیر اکبرخان نیز شامل و همینکه وزیر موصوف «میلویل» را مشاهده نمود از احوالش استفسار و زخم‌هایش را تنظیم و

تداوی نمود «میلویل» بیچاره از اینکه از مرگ نجات یافته بود برای همان شخص که تکلیف موصوف را بردوش داشت و اسمش محمد عمرخان بود مبلغ ۷ کلدار آخرین خود را به کمال احترام بوی هدیه نمود بعد از مدت قذلی جمعیت سوارکاران ثانیاً معلوم و «سکینر» برحسب امر جرنیل «الفنستون» نزد وزیر اکبرخان شتافته و وی را از اینکه برخلاف تعهدات بالای انگلیس‌ها تاخت و تاز و عساکر را تلف می‌نمود ابراز شکایت نمود که در مقابل وزیر موصوف که وی در برابر غازیان با سه صد نفری که دارد موثر واقع نشده هرچه آنها خواسته باشند اجرا می‌نمایند، پاسخ داده و اضافه نمود که عساکر باقیمانده اردوی انگلیس اسلحه خویش را تسلیم داده زیرا مراقبت شخص خودش الی جلال‌آباد به عودت ادامه دهند که در نتیجه توسط جرنیل «الفنستون» غیر قابل قبول واقع و امر پیشرفت عسکر داده شد، مگر ادامه سفر آنها به خون‌ریزی بزرگی منتج و تعداد افراد روبه قلت نهاد، و هنگامی که از بلندی بصوب دامنه دریای تیزین فرود می‌آمدند و لو تا مسافه ۵ میل اثری از دشمن به ملاحظه نه پیوستد دفعتاً مورد حملات شدید آنها واقع و زیر آتش دوطرفه گرفته شدند و اخرا الامر از طرف عصر بعد از اینکه تلفات محسوسی را متحمل شدند در شیله تیزین مواصلت و به حساب مقتولین پرداختند.

دامنه ۷ کوتل دارای دو هزار متر ارتفاع از سطح بحر واقع و فاقد برف و تقریباً عاری از برودت بود گویا تا این حصه تعداد تلفات اردوی انگلیس به دوازده هزار نفر بالغ می‌گردید تقریباً نیم ساعت بعد از مواصلت عساکر باقیمانده وزیر اکبرخان نیز در آنجا واصل و به قلعه مرتفع که ملکیت خسرش محمدشاه خان بود، رهسپار گردید و همینکه یکی دو نفر از همراهان وزیر موصوف برحسب امر جرنیل «الفنستون» طلب شد، با کپتان «سکینر» (Skinner) راجع به نجات دادن پنج هزار عسکر متباقی اردوی انگلیس به نزد وزیر اکبرخان ارسال گردیدند مگر بازهم چون شرایط

و زیرا اکبرخان از همان خلع سلاح شدن نفری ما بود که هرگز ذریعه جرنیل موصوف پذیرفته شده نمی‌توانست لذا مذاکره و مفاهمه جانبین بدون نتیجه باقی و ما چون سابق منتظر سرنوشت خویش گردیدیم.

جرنیل «الفنستون» نظریه داشت برای اینکه در تیزین خوراکه میسر نمی‌شد ساعت ۷ بجه شام از آنجا حرکت و هرطوری بود باعساکر خود به جگدلك واصلت نماید زیرا از خورد کابل الی تیزین که مسافه ۱۵ میل بود در بین واقع و ازنش و نیم صبح به مارش آغاز و تامواصلت به تیزین هیچ چیز نیافته بودند لذا می‌خواستند به وسیله تمدید مارش در خلال شب از تهلکه مرگ به سبب عدم خورا که نجات یابند. مگر چون «جونسن» برخلاف نظریه جرنیل بوده و اینکه وزیر اکبرخان از قضیه مسافرت شب آنها ملتفت و از راه‌های مختصری کوهستانی پیشتر از ما با آنجا واصل و با دشمن متفقاً سدی راه در برابر ما تشکیل و در نتیجه موجب تلفات عمومی ما خواهند گردید، گوشزد نمود بدون اینکه جرنیل موصوف به آن اهمیتی را قایل شده باشد، جگدلك به فاصله ۲۴ میل از تیزین واقع و کوتل آن در حدود دو میل طویل و معابر آن با سنگلاخ‌های مرتفع محدود بود. جرنیل «الفنستون» پیغامی به وزیر اکبرخان ارسال و متذکر گردیده بود که وی در اثنای شب بصوب سه بابا که هفت میل از تیزین واقعست حرکت خواهد نمود تصور می‌کنم این قصبه رابه نسبت که در آنجا چندین درخت و دو الی سه مقبره وجود داشت (خواجه سه بابا) نام نهاده بوده و چون دوکتور «گاردیو»، قبلاً در شیشه تیزین مجروح و قابل انتقال نبود لذا وی بالای قنداغ توپ که باقی گذاشته می‌شد نهاده شده و از موصوف وداع نمودند چنانچه به فردای آن افراد وزیر اکبرخان دکتور بیچاره که جهان فانی را وداع کرده بود به همان حالت مشاهده نمودند.

قریب نصف شب در اثنای که مهتاب تابش می نمود عساکر به سه بابا واصل ولی چون مفرزه دمدار به حمله های شبانه دشمن مواجه و اثری از آنها نبود از آن روبر حسب امریه جرنیل «الفنستون» مفرزه پیش دار متوقف و تا زمان مواصلت آنها منتظر ساخته شد.

### ۱۱ جنوری:

از نواحی خواجه سه بابا سرکی بطرف راست مایل و بین کوهسار بطرف جگدک می رفت که از آنجا راه مختصر کابل که توپخانه از آن عبور نمی توانست به کمال خوبی مشاهده می گردید.

در خواجه سه بابا دکتور «دِف» (Duff) دکتور و جراح عساکر انگلیس در افغانستان که وی ذریعه آله مخصوص رگ زده و به انتحار اقدام و قابل حرکت نبود، در آنجا عقب مانده شد که دو روز بعد ذریعه افغان ها مقتول گردید.

در باریک آب که آب شفاف و خوبی داشت. چندین غار مملو از افراد دشمن بود که در فرصت عبور عسکر ما ساکت ولی مفرزه دمدار را تحت آتش قرار داده تلفاتی به آن عاید و در نتیجه سربازان بیچاره ۲۴ ساعت بیدون صرف غذا به مارش خویش ادامه داده بالاخره به جگدک مواصلت کردند.

تقریباً به فاصله دومیل راه از جگدک شیله سرنشینی در پیش رو بود که دو طرفه با تپه های متمادی و مطول محاط و ذریعه دشمن قبلاً اشغال و بالای قطعات عسکر ما آتش باری شدیدی را اجرا و راه را مملو از اجساد نمودند، و همین که نفری ما در شیله واصل شد «جرنیل الفنستون» عموم افسران را که تعداد شان به بیست نفری بالغ می گردید جهت تشکیل خطوط مدافعه نزد خویش طلب و پلان خود را مطرح نمود که درین اثنا

گلوله دشمن به الاشه کپتان «گران» اصابت و استخوانش را درهم خورد نمود.

بعد از مواصت مفرزه دمدار که در عرض راه اذیت زیاد را متحمل شده بود عسکر ما در عقب دیوارهای تخریب شده اخذ موقع و ذریعه دشمن بدون کدام اجراءات مراقبت و حرکات شان تعقیب می شد و اگر چه در جلو چشم شان به فاصله یک و نیم صد متر چشمه آب شفایی جریان داشت هیچ کس نمی توانست از ترس و خوف دشمن از چشمه مذکور استفاده نماید ولو آنها ضرورت نهایت شدیدی به نوشیدن آب احساس می نمودند چون روزهای گذشته بدون اخذ غذا سپری و همه احساس گرسنه گی می نمودند لذا جرنیل «الفنستون» به کپتان «جونسن» از اینکه چندین راس گاو را تهیه و ذبح نماید، امر نمود که متعاقب آن گاوها ذبح و گوشت تازه آن ذریعه عموم افراد عسکری چه اروپایی و چه هندی فوراً با تلاش نهایت غیر عادی خام تناول گردید.

جرنیل «الفنستون» ذریعه قاصد خویش پیغامی به وزیر اکبرخان ارسال و ازینکه عسکر انگلیس باز مورد حملات قرار داده می شوند شکایت نمود ولی در جواب وزیر موصوف از اینکه با «سکینر» خواهش مذاکره دارد اظهار و «سکینر» مشارالیه ساعت ۴ بجه عصر به سمت وزیر اکبرخان عزیمت نمود گویا بعد از مدت ۲۰ ساعت مارش پیهم عساکر بیچاره نهایت خسته و زیون و بدون اغذیه در داخل احاطه قلعه تخریب شده اخذ موقع و اندکی به استراحت پرداختند اما مدت قلیلی از وداع «سکینر» سپری نشده بود که حمله دشمن آغاز و هرج و مرجی غیر قابل تصویری برپا و انسان و حیوان همه در داخل احاطه دیوارهای خرابه جمع گردیدند که درین موقع به تعداد بیست نفر از ریجمنت ۴۴ با کمال شجاعت اسلحه خویش را برداشته طرف بلندی های دشمن حمله ور و به گمان اینکه رفقای ایشان نیز

همراه خواهند گردید مواضع دشمن را در تپه‌های مرتفع تصاحب نمودند ولی چون تعداد آنها قلیل و داوطلب موجود نگردید لذا ذریعه دشمن عقب زده شده ثانیاً داخل احاطه تخریب شده مجبور و چندی بعد دشمن مقاوم به آتش باری یعنی توزیع مرگ عسکر انگلیس پرداختند.

«سکینر» به مقارن ساعت ۵ بجه از نزد وزیر اکبرخان ثانیاً، عودت و اظهار نمود که وزیر موصوف ملاقات شخص جرنیل «الفنستون» و بریگیدیر «شلتون» و «جونسن» را در مجلس مختصری خواهان و تسلیم شدن همه را بصورت گروهی الی زمان عودت جرنیل «سیل» و عسکرش از جلال‌آباد درخواست و اضافه می‌کرد که وی بعداً در صدد قطع نمودن محاربه برآمده عساکر موجوده انگلیس را بصورت مکمل تغذی خواهد نمود.

محمدشاه خان یکی از خوانین و بزرگان قوم غلزایی که در عین حال خسر وزیر اکبرخان و دخترش با امیر دوست محمد خان تحت اسارت انگلیس بود با چندین تن از مشران افغان در تاریکی شب در توقف‌گاه عسکر ما واصل و جرنیل «الفنستون» و همراهانش را تقریباً با مسافه دو میل در حصص فوقانی شيله رهنمونی نمود چنانچه جرنیل «الفنستون» در آنجا واصل و وزیر اکبرخان و جمعیتش را در فضای آزاد در اطراف آتش مشاهده و خویشتن را ذریعه آنها به کمال دوستی پذیرایی و استقبال دید همینکه وزیر اکبرخان ملتفت گردید که جرنیل و افسرانش مدت ۴۸ ساعت تغذی درست نشده بودند نهایت متعجب و امر داد که بصورت فوری دسترخوان را گسترانیده برنج و سالی که دارند فراهم آورند چنانچه همه متفقاً به تناول آن پرداختند و در عقب طعام چای گرم خوبی توزیع و اگرچه گرسنگی جرنیل و افسرانش نهایت زیاد بود مگر اشتهای آنها به نوشیدن چای بیشتر از تناول طعام بوده و از نوشیدن چندین فنجان مستفید گردیدند. جمعیت

سردار اکبر خان عبارت بود از شخص خودش و محمدشاه خان، عبدالغیاث خان پسر عبدالجبار خان و عبدالحکیم خان پسر عم سردار که همه بانهایت گرم جوشی داخل مفاهمه و مصاحبه شدند.

جرنیل «الفنستون» در ضمن صحبت خویش از وزیر اکبرخان خواهش ارسال خوراکه را برای افراد عسکر خود نمود و ذریعه سردار پذیرفته شد و هکذا «جونسن» در خلال صحبت اظهار نمود که وی تحت اعتراض جرنیل «الفنستون» از اینکه عسکر را در نقطه محفوظ اخذ موقع داده نتوانسته واقع و خسارات وارده را به وی را جمع می‌سازد به وزیر اکبرخان گوشرد نمود مگر وزیر موصوف بدون اینکه درین موضوع چیزی اظهار عقیده نموده باشد از سکوت کار گرفته اما راجع به امداد خود بیان کرد که او حاضر است فردا سرکرده‌گان افغان را جمع و برای محافظت عسکر باقیمانده انگلیس الی جلال‌آباد به آنها داخل مذاکره گردد. بعداً به اشاره دست خیمه کوچکی را نشان داده افسران انگلیس را برای استراحت شب دعوت نمود.

افراد باقیمانده اردوی انگلیس در جگدلك عبارت بود از یکصد و پنجاه نفر ریجمنت ۴۴ و شانزده نفر از قطعه توپچی سوار و ۲۵ نفر از ریجمنت سوار نمبر ۵ که تقریباً همه بدون سلاح و کارطوس و تنهامقدقلیلی از جیب های عسکر مقتول دریافت و نزد آنها باقی بود دگر فاقد هرگونه مواد حربی بودند.

## ۱۲ جنوری:

هنگامی که افسران انگلیس از خیمه خارج و وزیر اکبرخان را مسرور و بشاش مشاهده نمودند می‌خواستند نزدش رفته تعارفات خویش را تقدیم دارند ولی برای شان فهمانده شد که بدون همراهی محافظین از خیمه خارج شدن

خطر و تهلکه بزرگی را در برداشته بایست از احتیاط کار بگیرند. مقارن ساعت ۹ بجه قبل از ظهر خوانین و بزرگان گرد و نواحی سرخ آب که فاصله ۱۳ میل به طرف جلال آباد واقع است، حاضر و به مذاکرات آغاز کردند چنانچه از طرز مکالمه و وجنات شان تعصب و دشمنی که در مقابل انگلیسی داشتند واضح و آشکار و بیان می نمودند که آنها بجز از قتل عمومی عسکر انگلیس دگر خواهش نداشته و هرگز مایل هم نخواهند بود از نظریه و اقدام خود منصرف گردند. وزیر اکبرخان با فصاحت و جسارت آنها را از اقدام شان منصرف ساختن می خواست و می گفت که اگر آنها از نظریه و پیشنهادش که عبارت از محافظت افراد باقیمانده اردوی انگلیس الی جلال آباد داشت تخلف ورزند در آن صورت پدر و فامیلش که در اسارت حکومت انگلیس در لودپانه می باشد در خطر افتاده نیز از بین خواهند رفت.

محمدشاه خان خسر وزیر اکبرخان در بین آنها داخل و مبلغ شصت هزار کلدار را جهت محافظت انگلیس ها با آنها پیشنهاد نمود که در اثر آن مشران افغان باهم داخل مفاهمه بین خود شده بالاخره برای مصلحت با اقوام خود مرخص گردیدند، محمدشاه خان رو بطرف «جونسن» نموده گفت چون افغان ها مصمم برای قتل عمومی انگلیس ها بوده تصور نمی رود که بزودی از اقدام خود صرف نظر نمایند لذا بهتر خواهد بود که اگر برای ایشان در عوض مبلغ فوق الذکر مبلغ دولک کلدار تادیه و در عوض عودت با عافیت عساکر باقیمانده از نزد آنها تعهدی گرفته شود گویا بعد از اینکه نتیجه مذاکرات و مبلغ پیشنهاد شده در همان جا به جرنیل «الفنستون» خبر داده شد جرنیل همه را قبول دار و به محمدشاه خان اطلاع دهی گردید که درین موضوع داخل اقدامات سریعانه گردیده نتیجه را اعلام دارد، چنانچه چندی بعد محمدشاه خان بطرفی رهسپار و وعده عودت سریع را ابراز نمود.



اگر چه جرنیل «الفنستون» برای مراجعت نزد عسکرش چندین دفعه از وزیر اکبرخان استیذان و استفسار نمود مگر جرنیل مشارالیه همیشه جواب منفی دریافت و مجبور بود در آنجا باقی و منتظر امر ثانی باشد و بدین جهت «جونسن» بامر جرنیل چند سطری عنوان «سکینر» تحریر و مشارالیه را نزد وزیر موصوف درخواست نمود. اما قراری که معلوم شد مکتوب مذکور با چند مراسله دیگری که عنوان موصوف تحریر یافته بود هیچ گاه به «سکینر» نرسیده همینقدر می گفتند که «سکینر» جراحت خفیفی برداشته باقی برحال است چنانچه سردار موصوف از مدرک این واقعه اندوه را وانمود و خویش را مغموم نشان می داد مگر «سکینر» بیچاره و بدبخت در همان روز به سبب برداشتن زخم های خویش بدرود حیات گفته بود.

مقارن ساعت ۱۲ بجه ظهر تعداد وافری غلزایی ها با خوانین مربوطه خود جهت تقسیم تعارفات و سلام وزیر اکبرخان حاضر شدند تا در قتل عمومی انگلیس ها اشتراک و در چپاول اموال آنها حصه گرفته باشند بازهم نظریه عداوت و نفرتی که از آنها به مشاهد می رسید. مشارالیهم در بریدن حلقوم انگلیس نسبت به اموالش عشق مفرطی نشان می دادند.

لحظه بعد که وزیر اکبرخان اشاره نمود، زبان فارسی را به پشتو تبدیل و باین ذریعه افسران مارا از نتیجه مذاکرات ایشان محروم گردانیدند و وزیر موصوف که قریب «جون سن» نشسته بود در ظاهر چنین نشان می داد که برای صلح و صفا بین افغان و انگلیس در فعالیت بوده و بدین زمینه داخل اقدامات است در حالی که می خواست باین وسیله از بروز احساسات خود بطور مخفی جلوگیری نموده باشد.

در نتیجه مذاکرات و مفاهمات جواب سرکرده گان قوم غلزایی چنین بود: هنگامی که «الکسندر برنس» داخل افغانستان گردید ما از پدر شما امیر دوست محمد خان درخواست نمودیم که موصوف را به قتل رسانده

نگذارد که به صوب هندوستان حرکت نماید چه وی روزی با اردوی خود داخل وطن شده خاک پاك را تسخیر خواهد نمود ولی امیر صاحب پدر بزرگوار شما از پیشنهاد ما امتناع ورزید و در نتیجه اوضاع مملکت به نتیجه فعلی منتج گردید بنابراین بگذارید درین موقع که چانس خوبی بدست داریم از آن استفاده و این سگ‌های مشرک را به قتل رسانیم.

قریب ظهر وزیر اکبرخان از جمعیت خوانین سوار و بسوی توقف‌گاه عسکر ما حرکت نمود و اگر پرسیده می‌شد که وزیر موصوف چه شد و چه وقت عودت خواهد نمود پاسخ می‌دادند که سردار غازی عنقریب موصلت خواهد فرمود و همچنین از اینکه وعده غله و خوراکه را برای ماداده بودند ظاهراً الفاظی بیش نبود، چه آن بیچاره‌گان چون سابق به گرسنگی و تشنگی مواجه و با مشکلات به مقابل خصم مقاومت می‌نمودند.

قریب شام سردار موصوف واصل و در عقب آن محمدشاه خان نیز موصلت کرد و اظهار می‌نمود که قضیه حل و فصل و عسکر انگلیس می‌تواند در کمال امنیت صوب جلال‌آباد حرکت نماید و باین نسبت «جون سن» بامر جرنیل «الفنستون» مکتوب عنوانی بریگیدیر «انکویتیل» ارسال و ترتیب حرکت را برای فردا ۸ بجه قبل از ظهر امر نمود و هکذا مکتوب دیگری عنوانی جرنیل «سیل» که برحسب پیمان ثانی بایست موصوف از جلال‌آباد بصوب هندوستان حرکت نماید تحریر و گسیل گردید.

قبل از ارسال مکتوب نخستین صداهای متمادی انداخت تفنگ در حصه توقف‌گاه عسکر ما مسموع گردید و می‌گفتند که عسکر اروپایی بطرف کوتل در فرار و ذریعه غلزایی ها تعقیب می‌گردند، چنانچه وزیر اکبرخان مایل برفتن جهت همراهی عسکر ما بوده نظریه اش توسط جرنیل «الفنستون» نیز تایید و تقویه گردید مگر لحظه بعد سردار موصوف از نظریه خود منصرف و می‌گفت که رفتن وی بجز اینکه به نقص عسکر

انگلیس، تمام شود دیگر فایده از آن متصور نخواهد بود. لذا وی امر داد که به امیر افضل خان در گندمک که دو میل از سرخ آب فاصله دارد اطلاع و او را برای محافظت عسکر انگلیس الی جلال آباد وادار سازند و علاوه نمود که او مایل است در خلال شب قریب ۱۲ بجه با افسران انگلیسی در عقب عسکر باقی مانده روان و از خون ریزی تاحد ممکن جلوگیری نماید. سردار اکبرخان بعد از اینکه خسرش جهت مذاکرات از خیمه خارج شده رو به طرف «جونسن» نموده گفت که وی حاضر است اینکه افسران انگلیس ذریعه غلظیها تلف نشوند. يك تعدا سواران خود را برای آوردن آنها ارسال و مشارالیهم را باین وسیله از مرگ قطعی نجات دهد و نه عسکر هندی را که بدو هزار نفر بالغ و حفاظت آنها را غیر ممکن وانمود می کرد مگر «جونسن» در مقابل اظهارات وزیر موصوف ابراز نظریه نموده پاسخ داد که پلان نجات دادن افسران انگلیس درین موقع بجز توهین با آنها دگر مفهومی نداشته و آنها نمی خواهند در موقع تهلکه از عسکر خود جدا بلکه مصمم اند هرطوری است با آنها یکجا داخل پیکار و در فرصت لزوم یکجا از بین بروند.

ناگفته نماند که توضیحات اینجانب باساس اطلاعات یکنفر دوست من است که تا آخر با عساکر اردوی بدبخت همراه و واقعات را به چشم سر مشاهده و در قید قلم در آورده است.

گویا عساکر بیچاره شب را در جگدلك به امید اینکه موافقه بین افسران انگلیس و وزیر اکبرخان بعمل خواهد آمد سپری نمودند مگر قراری که برای آنها از انداخت و حملات شبانه دشمن معلوم شد که موافقه جهت عودت بی خطر غیرممکن بوده مجبورند سر تسلیم را به سرنوشت و تقدیر خویش فرود آورند و چون تلفات روز آنها در تعداد عسکر و افسر زیاد و علاوه از گرسنگی و سرما اذیت می شدند بازهم آن بیچارگان به حمله متقابل پرداخته

دشمن را متفرق ساختند و به نسبتی که خطر از دست دادن پرچم‌های مربوطه شان موجود بود لذا کپتان «سوتر» (Soutter) و لفتننت «کمبرلند» (Camber Land) هر یک پرچم قطعه خود را در اطراف کمر خویش پیچانده تحت پوستین‌های خویش مخفی و مستور نموده انتظار ورود جرنیل «الفنستون» و بریگیدیر «شلتون» و «جون سن» که آمران عساکر بودن مدت طولانی کشیدند ولی آنها به عساکر خود متصل نگردیدند بنابراین بریگیدیر «انکویتیل» مجبوراً قومانده را بخود گرفته امر حرکت عسکر متباقی را داد که در اثر امر فرق وضعیت نهایت دلشکن و حزن انگیزی نسبت به عقب گذاشتن مجروحین که تعداد شان به ۸۰ نفر بالغ و از عدم وسایل نقلیه باقی می‌ماندند بوقوع پیوست چه همه آن بیچارگان فریاد و صداها می‌کشیدند و نمی‌خواستند هرطوری که بود همراه برده شوند تا از مرگ مطلق که افغان‌های غلزابی آنها توزیع می‌نمودند. نجات یافته باشند.

دشمن که از فاصله بین خود و عساکر باقیمانده ملتفت و از تاریکی شب استفاده و در عقب آنها رهسپار و از هر طرف حمله‌ور و تلفاتی بآنها عاید و اموال شانرا به غنیمت می‌بردند عسکر ما را نهایت اذیت کردند و در موقع که نفری ما از يك توقف‌گاه دشمن در عرض راه به آنها در اطراف آتش نشسته و منتظر بودند عبور می‌کردند مورد حمله سخت آنها قرار گرفته تلفاتی را متحمل گردیدند و در موقعی که تقریباً دو میل از جگدلك بعید و بالای سرکی که به وسیله تنه‌های درخت مسدود و سطح آنها را بوسیله آبیاری منجمد و یخ‌بندی نموده بودند رسیدند تحت حمله شدیدی دشمن که با تعداد وافر و سیلاوه‌های کشیده در بین آنها مخلوط شدند، قرار گرفته تلفاتی بزرگی دادند چنانچه بریگیدیر «انکویتیل» و در حدود ۲۰ نفر افسران دیگر مقتول به میدان محاربه باقی و درهم برهم عمومی برپا و سواران ما از تلاش اینکه راه جلال‌آباد را محفوظ دارند به تاخت و تاز آغاز

و ازین نفر پیاده خود که بزمین می غلطیدند، اسبها را جلو می انداختند تا اینکه انداخت تفنگ و صدای سیلاوه ها خاموش و عسکر به ادامه مارش موفق و بعد از چندی به بلندی شیله صعود و در آنجا برای يك ساعت متوقف و تلفاتی مهم خود را ملتفت شدند.

عسکر متبایقی تا اندازه که توانستند رفقای زخمی خود را برداشته و آهسته آهسته در حرکت شدند و در بعضی حصص که سرک کم عرض و در تحت تپه ها واقع می شد زیر آتش دشمن که قبلاً آنجا را اشغال و منتظر بودند قرار گرفتند تا اینکه به پل دریای سرخ آب واصل و ساعت يك بجه بعد از ظهر ۱۲ ماه جنوری از زیر پل آب را عبور و قراریکه تصور کرده بودند در آنجا نیز تحت آتش دشمن واقع و لفتننت «کادت» (Kadett) ریجمنت ۴۴ و چندین تن عسکر را از دست دادند.

#### ۱۴ جنوری:

تعداد عسکر متبایقی اردوی بدبخت انگلیس که بطرف گندمک رهسپار گردید عبارت بود از ۲۰ نفر افسری که مسن ترین آنها مجر «گریفیت» (Griffith) بود و ۵۰ نفر از ریجمنت ۴۴ و شش نفر از قطعه توپچی سوار و سه صد نفر عسکر هندی که همه متفقاً ۲۰ میل تفنگ را دارا و از آنرو در مقابل تعداد کثیری دشمن مقاومت نتوانستند بعد از ملاحظه يك تعداد سواران خصم نفری ما یکی آنها را طلب و مایل بستن پیمانی شدند ولی چون افغانها اختیار عقد همچو پیمان را نداشتند بنابراین مجر «گریفیت» با همراهی مستر «یلیویت» که بزبان فارسی تکلم و محرر کپتان «جون سن» بود، بخانه یکی از خوانین نواحی رهسپار گردید حالانکه درین موقع افغانها به تپه مجاور صعود و منتظر نتیجه شدند و نفری ما هم با آنها داخل صحبت شده تا اندازه يك ساعت از محاربه منصرف و منتظر واقعه گردیدند اما افغانها بعد از وقفه چند در صدد گرفتن اسلحه عسکر ما

اقدام و باین وسیله جنگ را آغاز و عسکر ما توانستند آنها را از تپه مذکور بطرف پایین عقب زنند مگر چون تعداد آنها وافر و باقی تپه‌های مجاور را در تسلط داشتند بنابراین توانستند بر ما غلبه و در حدود ۳۰ نفر را از بین ببرند و همینکه ملتفت شدند که مقاومت ما ضعیف و کارتوس ما اختتام یافت با کاردها و سیلاوه‌های تیز خود بالای نفری باقیمانده حمله‌ور و بجز از کپتان «سوتر» و شش نفر عسکر ریجمنت ۴۴ باقی همه را به قتل رساندند کپتان «سوتر» راجع به نجات خود ابراز نظریه نموده می‌گفت که چون پوستین موصوف در خلال زد و خوردهای گذشته پاره و پارچه از پرچم که در اطراف کمرش بسته شده بود، نمایان و افغان‌ها در دستگیر نمودن مشارالیه شخص مهمی انگلیس را تلقی و برای رهایی آن دریافت مبلغ بزرگی را تصور می‌نمودند از آنرو از قتل وی دست بردار و او را با شش نفر دستگیر شده دیگری در لغمان نزد وزیر اکبرخان فرستادند که مشارالیه هم يك ماه بعد یعنی در ۱۰ فروری در آنجا مواصلت نمودند.

## ایام حبس

برگردیم به موضوع جرنیل «الفنستون» و رفقاییش. وزیر اکبرخان در روز ۱۳ جنوری از اراده خود ازینکه در عقب عساکر ما حرکت خواهد نمود منصرف و می‌خواست بعد از اینکه خانم‌ها و افسران انگلیس از خوردکابل واصل متفقاً به سفر خویش ادامه و از راه کوهسار یعنی از شمال جلال‌آباد بصوب دره لغمان حرکت نماید چنانچه همان طور هم شد و همینکه به ساعت ۴ بجه عصر سلطان جان عمو زاده وزیر موصوف با همراهی قطعه سوار فرار کرده‌گی خود ما و سوارهای افغان در جمعیت زنان و افسران انگلیسی که در آن جمله «میلویل» از ریجمنت ۵۴ و دکتور «مارگارد» (طیب و جراح ریجمنت) ۳۷ که در بین خوردکابل و تیزین مجروح و در جمعیت آنها نیز شامل بود واصل گردیدند، فردای آن ساعت ۸ بجه قبل از ظهر بسواری اسپ حرکت و در عرض راه اجساد صدها عسکر و افسر مربوطه اردوی خود را مشاهده کردیم که با زخم‌های وسیع در روی میدان قرار داشتند، از طرف عصر با سپاهیان هندی برخوردیم که از خوف سیلاوه‌های مرگ‌بار دشمن در غارها و عقب سنگلاخ‌ها پناه‌گزین و در اثر سرما اعضای آنها بی‌حس و ازین لحاظ یگانه به طی مسافه مختصری موفق بودند و هکذا کپتان «جون سن» دونفر ملازمین خود را مشاهده نمود که یکی توسط گلوله در بطن و دیگرش ذریعه ضرب سیلاوه فاقد دست شده بروی زمین غلطیده بودند.

### ۱۴ جنوری:

بعد از طی ۲۴ میل بطرف قصبه محمدعلی خان روان شدیم حالانکه قسمت آخرین قافله ما را وزیر اکبرخان و جرنیل «الفنستون» و بریگی‌دیر «شلتون» و «جون سن» تشکیل می‌داد بعضی اوقات در راه‌های مشکل و صعب العبوری می‌رسیدیم که عبور از آنجا دور از تصور در نظر می‌خورد

خصوصاً (کوتل ادرك بدرک) که مملو از توده‌های سنگ مرتفع بوده و اینجانب برای اینکه از بالای اسپ خود نه غلطم به یال وی جنگ می‌زدیم. وقتی که از صعود کوتل فارغ و بدامنه وسیع متصل گردیدیم، به تعداد دو صد الی سه صد نفر عسکر هندی را ملاحظه نمودیم که از قتل برکنار و از ترس دشمن در آنجا محفوظ و در اطراف آتش نشسته بعد از زمانی که از مرده‌گان که تغذی می‌نمودند همهء آنها از بین رفتند این بود شمه از سرنوشت عسکر اردوی انگلیس در افغانستان.

طوفان بود و بادهای شدیدی می‌ورزید و ما در اطراف آتش نشسته منتظر ادخال در قلعه بودیم که اهالی آن، اینکه قرار نظریه خودشان کافر و بی‌دین بودیم، از داخل شدن ما امتناع می‌ورزیدند در حالی که جرنیل «الفنستون» و «بریگیدیر شلتون» و «جون سن» از اینکه یکنفر افغان آنها را در طویله حیوانات دعوت می‌نمود احساس خوشبختی می‌نمودند، چندی بعد وزیر اکبرخان آنها را برای صرف غذا در یکی اطاق‌های قلعه مذکور که در آنجا آتشی موجود و دود غلیظ آن به اطاق پیچیده بود. دعوت کرد چنانچه بعد از صرف طعام و نوشیدن چای گرم در همان جا به استراحت شب پرداختند.

### ۱۵ جنوری:

مقارن ساعت ۷ بجه صبح در حالی که وزیدن بادهای سرد ادامه داشت به سفر آغاز و از دو حصه شاخ‌های دریای پنجشیر که نهایت آب وافر و جریان شدیدی داشت عبور و افغان‌ها به ما امداد خوبی نمودند. چنانچه شخص وزیر اکبرخان خانم «ولر» را در عقب اسپ خود برداشته از آب مخوف عبور داد. حال آنکه دو نفر افغان‌های دیگر دو طرفه اسپه اینجانب را گرفته با اسپ‌های خود در برابر امواج داخل فعالیت گردیدند



و اگر چه آنها زحمت زیاد را متحمل و با هر کدام ما امداد می نمودند بازهم متاسفانه پنج نفر بدبخت حیات خویش را در موقع عبور از آب از دست دادند تا اینکه از عبور دریا موفق و بعد از طی وادی های عاری از اشجار ساعت ۳ بجه بعد از ظهر در تیگری لغمان واصل و جرنیل «الفنستون» با دو نفر افسران در قلعه که وزیر اکبرخان جاگزین بود دعوت و متباقی در قلعه دیگری اخذ مکان نمودند.

روزی دخترم با اینجانب متفقاً در قلعه غلام محی الدین خان رفته و از طرف مادر و خانمش پذیرفته و دلداری و مهمان نوازی زیادی نسبت به ما به عمل آوردند و می گفتند هرچه مورد ضرورت باشد برای ما تهیه خواهند نمود چنانچه در موقع وداع قند و شیرینی های پسته دار و افری تحفه دادند.

#### ۱۶ جنوری:

چون روز جمعه عیسوی بود و کتاب انجیل را در عرض راه دریافتم لذا بنده با دخترم به مطالعه آن مشغول و مراسم مذهبی خود را انجام و هنوز به دعا مشغول بودیم که صداهای فیر تفنگ مسموع و غریو عمومی برپا و می گفتند که نفری پارت مخالف حاضر و با مالکان قلعه ما که از پارتی دیگری بودند مبارزه دارند مگر بدون وقوع حادثه از هم پراکنده شدند.

#### ۱۷ جنوری:

امری واصل و مبنی بر ادامه دادن سفر بود پس دانستیم که ما همه تا زمان عودت «جرنیل سیل» از جلال آباد و یا بازگشت امیر دوست محمد خان به افغانستان به حیث محبوس حیات بسر خواهیم برد گویا از طرف صبح مقارن ۷ بجه حرکت و بعد از طی ۹ میل مسافه به (بودی آباد) قریب نورستان مواصلت و در قلعه که ملکیت محمدشاه خان بود سکونت پذیر گردیدیم، گویا در آنجا وزیر اکبرخان اطلاع داد که از اردوی انگلیس در

افغانستان فقط يك نفر موسوم به دكتور برايدين (Braydon) توانسته بود با دو جراحت در اطراف بغل خويشتن را به جلال آباد رساند. گویا پيش بينی های اشخاص در کابل قبل از عودت اردوی ما که می گفتند که وزير اکبرخان عساکر انگليس را بجز از يك نفر که طور خبرسان حیات و ایفای وظیفه قاصدی را خواهد نمود، در عرض راه قتل خواهد کرد؛ حقیقت پیدا نمود. جمعیت ما تحت اثر دوست محمد خان برادر محمدشاه خان بسر می برد و تقسیمات ما ذیلاً بعمل آمد:

خانم سفير «مکناتن» مقتول و کپتان اندرسن و خانمش با دو طفل و کپتان باید و فاميلش نیز با دو طفل، خانم ماینوارنگ و پسرش و لفتنت ایر با خانم و طفلش و يك دختر اروپایی و مستر «مکدونالد» در يك اطاق مسکن گزين بودند در حالی که در اطاق مجاور کپتان «میکزی» و ملازمش يعقوب عيسوی مستر رایلای با طفل و خانمش و مستر فلون محرر کپتان «جون سن» جمعیت ثانی را تشکیل می دادند و در اطاق سوم خانم «تریور» مقتول با هفت اولادش و ملازم اروپایی و خانم سمیت لفتنت «والر» و خانمش و خانم ستوارت، مستر «مین» و اینجانب بسر می بردیم. چون بجز از البسه که از کابل در برداشتیم دگر اموال شخصی موجود نبود لهذا مشکلات برای تنظیم اطاقها وجود نداشت.

روزی وزير اکبرخان با همراهی سلطان جان و غلام محی الدین خان نزد ما واصل و بعد از الفاظ تسکین آمیزی بیان داشت که جمعیت اروپایی بایست خود را به سمت محبوسین احساس ننموده و طوری که شرایط و محیط تقاضا می دارد حیات آرام و راحتی سپری نمایند و علاوه می نمود در زمانی که راه جلال آباد عاری از خطر گردید می توانند بکمال فراغت به آن صوب عزیمت نمایند بعداً رو به طرف اینجانب نموده اضافه کرد که اگر خواهش ارسال مکتوبی را به جرنیل «سیل» داشته باشم وی حاضر است آنرا به

جرنیل موصوف ارسال و اطمینان خاطرش را فراهم نماید. چنانچه من از خواهش و اجازه وی استفاده نموده چند سطر از اینکه همه صحت و از کابل واصل و در لغمان بسر می بریم تحریر و باقی در اسلوب تحریر خود محتاط بودم.

#### ۱۹ جنوری:

ناشتای مکمل که عبارت از دال و بصورت پخت اهالی بود صرف و نان چپاتی باریک که خالص از آرد گندم تهیه شده بود نیز موجود و برای اینکه قهوه نیز داشته باشیم برنج و جوار بریان و ازان استفاده خوبی نمودیم افغانها طعام را می پختند ولی مطابق گفته گلدسمن (Goldsmitn) اینکه خداوند طعامهای متنوع را عنایت و شیطان طبایخ را ارسال می دارد و... خویشتن را متسلی می ساختیم.

#### ۲۱ جنوری:

از افواها مسموع می شد که زمانشاه و باقی قوم درانی به شاهشجاع تسلیم و شاه برای کشیدن انگلیس از افغانستان ابراز مساعی می نمود.

#### ۲۲ جنوری:

مکتوب جرنیل «سیل» واصل و اطلاع می داد که عسکر مربوطه اش تا شش ماه دیگر در جلال آباد مقاومت خواهد نمود و اضافه می کرد برحسب حسابات موجوده بایست «وایلد» (Wilde) با پنج هزار نفر عسکر جدید وارد جلال آباد و همچنین جرنیل «پلوك» با اردوی جدید انگلیس به پنجاب واصل گردد.

#### ۲۳ جنوری:

وزیر اکبرخان در جمعیت سلطان جان به دیدن ما آمده اطمینان دادن که

صحت جرنیل «سیل» خوب و اگر مکتوبی باشد ارسال خواهد نمود.

#### ۲۴ جنوری:

دوست محمد خان خانم «تریور» و اطفالش را به زمین‌های نیشکر همراهی و مسرت آنها را فراهم نمود.

#### ۲۵ جنوری:

چون البسه بسیاری از اشخاص در مرور وقت دارای شپش‌های متعددی گردیده بود من و دخترم اگر چه شپش نداشتیم مگر می‌ترسیدیم جان ما شپش نکند وزیر اکبرخان چند دست البسه جدید ارسال و از طرف جمعیت ما به کمال ممنونیت پذیرفته شد. می‌گفتند که عساکر انگلیس در خیبر مفتوح و «میکسن» با سه صد نفر خود در علی مسجد محاصره گردیده.

#### ۲۶ جنوری:

برحسب اطلاعات غیر مصدقه شاه‌شجاع مایل بود ۴۰۰۰ هزار عسکر را که نزدش باقی مانده بودیم بصوب جلال‌آباد سوق دهد وزیر اکبرخان در شب گذشته مجلس خصوصی با مجر «پوتنگر» داشت ولی از نتیجه مذاکرات آنها چیزی دستگیر من نشد.

#### ۲۷ جنوری:

برطبق اطلاعات که از طرف «سیل» از جلال‌آباد رسید جرنیل به دشمن حمله‌ور و يك تعدا آنها را دستگیر نمود و در عین حال البسه و کالای بنده را توسط عبدالغفور خان که سابق باهم شناسایی داشتیم ارسال و ما را اطمینان داد من از دیدن دوست قدیمی خود مسرور شدم این شخص ظاهراً خود را پارتی و طرفدار وزیر می‌خواند در حالی که باطناً با ما بود.

#### ۴ فبروری ۱۸۴۲ عیسوی:

اسپ‌های افراد قطعه سوار ارجل را افغان‌ها تصاحب و مالکین آنها را به وادی‌های وسیع و نامعلومی رانده بودند و اگر چه من درین مورد با جرنیل «سیل» چند سطری تحریر و ارسال نمودم مگر وی مکتوب مذکور را اخذ ننموده و اطلاعی از آن هم نداشت.

#### ۵ فبروری:

مکتوب جدید تاریخ ۲۹ جنوری ۱۸۶۲ ع جرنیل «سیل» وارد و جواب آن فوراً ارسال شد.

#### ۹ فبروری:

آسمان نهایت تاریک و ابرآلود و باران چنانکه گویی دربارہ سرنوشت مغموم ما اشک بباراند، فرود می‌آمد.

#### ۱۰ فبروری:

پاکتی از جرنیل «سیل» وارد و محتویات آن عبارت از اجناس مفیده و بعضی کتاب‌های بود که موجب خوشی و سرور ما گردید که جواب آن تحریر مگر به جرنیل نرسید چه وزیر اکبرخان نهایت به غضب و از اینکه قاصد خصوصی که بین «پوتنگر» و «میگریگور» در جلال‌آباد رفت و آمد و بدون استیذان وزیر موصوف تبدیل ارسال و مرسل آنها را اجرا می‌نمود خشمگین و قاصد مشارالیه را دستگیر و مکتوب‌های ما را نزد خویش معطل نمود.

مجر «گریفیت» می‌گفت هنگامی که موصوف با تقریباً یکصد نفر افسر و عسکر انگلیس در حصه گندمک ذریعه دشمن محاصره و جنگ آغاز گردید خواست با دشمن از ناحیه مفاهمه پیش آید مگر کسی با موصوف داخل

مذاکره نگرديد لذا وی با همراهی مستر «بلویت» نزد یکی از خوانین معروف آن سامان حرکت نمود تا راجع به تمدید سفر متبای عسکر انگلیس بصوب جلال آباد مذاکراتی نموده باشد اما آنها ذریعه خان مذکور پذیرایی نی بلکه حبس و در آنجا مدتی باقی ماندند تا اینکه وزیر اکبرخان واقف و آنها را آزاد و به لغمان ارسال نمود.

### ۱۱ فبروری:

اسلحه افسران به امر وزیر اکبرخان جمع آوری و تسلیم دادن ثانی آن در فرصت سفر ایشان بصوب جلال آباد وعده داده شد که من هم کچه «ستوارت» متوفا را شخصاً به وزیر اکبرخان تسلیم و خواهش نمودم اینکه کچه «ستوارت» برای خانمش یگانه یادگاریست که مشارالیها از موصوف بدست دارد لهذا بایست شخص وزیر آنرا نگاهداری و در فرصت لزوم برای ما پس اعاده دارد چنانچه وزیر موصوف درین موقع با ما اظهار همدردی و از گرفتن آن امتناع ورزید.

### ۱۴ فبروری:

امروز وزیر اکبرخان بعزم تسخیر جلال آباد بان صوب رهسپار و البسه جدیدی برای افسران انگلیس توزیع نمود که با کمال سرور و امتنان پذیرفته شد.

صدای فیرهای توپ از جلال آباد استماع و می گفتند که آن به نسبت پذیرایی وزیر اکبرخان بعمل آمد و از طرف دیگر اظهار می نمودند که شاه شجاع هنوز در بالا حصار متمرکز و زمانشاه و امین الله خان در شهر کابل سکونت پذیر و قوه مقننه و اجرایه خوبی را تشکیل داده اند در حالی که پسر شاه فتح جنگ به طرف جلال آباد ارسال خواهد گردید.

## ۱۷ فبروری:

افواہات دیگر مسموع می‌گردید که جرنیل «سیل» وزیر اکبرخان را در چهار باغ مغلوب و عده عساکرش را از بین برده است.

## ۱۹ فبروری:

تکان‌های شدید زلزله هنگامی که در بام قلعه مشغول کار بودم احساس و در اثر آن بام خانه‌ها تخریب و موجب پریشانی اینجانب، از اینکه دخترم داخل اطاق بود گردید مگر درین اثنا صدای از حویلی قلعه بلند و می‌گفت خانم جرنیل «سیل» خاطر خود را جمع دارند که به فضل خداوند خیریت و همه در قلعه با صحت و عافیت به سر می‌برند و چون سقف بعضی اطاق‌ها در هم ریخته بود. از آنرو بسیاری از جمعیت ما در حوالی نصف شب حاضر و شب را در آن جا سپری نمودند بازهم در حوالی نصف شب تکان‌های دیگری به وقوع پیوست و پریشانی همه را ایجاب نمود. دوست محمد خان حاضر و نفری خود را برای تنظیف حویلی قلعه تشویق و می‌گفت که قلعه ما بهترین و محکم‌ترین در گرد و نواحی بوده به قلعه یکی از خوانین که به سبب زلزله تخریب و شش نفر زن تحت توده‌های خاک پدرو حیات گفته بودند اشاره و به خود می‌بالید. روزی بود نهایت خراب و اظهار می‌کردند که در اثر تکان زلزله گذشته ۱۲۰ افغان و ۲۰ نفر از اهل هنود تحت توده‌های خاک قلعه‌های تخریب شده در چهارباغ جهان فانی را وداع گفتند.

## ۲۴ فبروری:

عبدالغیاث خان از جلال‌آباد وارد و می‌گفت که سلطان جان با یکهزار نفر طبق امر وزیر اکبرخان حمله ظاهری را به شهر جلال‌آباد اجرا و بعداً شکست را وانمود و عساکر جرنیل «سیل» را در عقب خود برای تعقیب

و ادار و در موقعی که آنها را از چاونی به فاصله میان دور ساخت به حمله متقابل پرداخته به جز از سه نفر متباقی ریجمنت انگلیس را با جسارت و شهامت از بین برد و اینهم شنیده می شد که جرنیل «پالک» با ۵ هزار نفر وارد و به حیث قوماندان نظامی انگلیس در افغانستان مشخص و عنقریب داخل مملکت خواهد گردید.

۲۸ فبروری:

باساس امر وزیر اکبرخان از جلال آباد تعداد محافظین ما در قلعه دو چند گردید و اضافه می کردند که به تعدا هشت هزار افغان جهت تقویه وزیر اکبرخان به جلال آباد سوق داده خواهد شد.

اول مارچ ۱۸۶۲ع:

میرزا بهار الدین خان به نزد وزیر اکبرخان به جلال آباد عزیت نمود.

۸ مارچ:

مکتوب وزیر اکبرخان واصل و اطلاع می داد که امر شاهشجاع برای عودت انگلیس از جلال آباد مواصلت و همچنین فتح جنگ با هشت هزار نفر باین مناسبت به جلال آباد واصل خواهد گردید مگر «مکریگر» از پذیرفتن قاصد شاهشجاع امتناع ورزیده به مواصلت عسکر جدید انگلیس در جمروود اشاره نمود.

۹ مارچ:

تکان های شدیدی زلزله احساس و صداهای ترس و بیم اطرافیان مسموع گردید.



### ۱۱ مارچ:

خدا بخش خان برادر اندر محمدشاه خان وارد قلعه و اطلاع می‌داد که موصوف به نسبت که طرفداران وزیر اکبرخان از هم پراکنده شدند وی نیز از نزد وزیر وداع نمود ولی وزیر اکبرخان مایل بود که به وسیله «پوتنگر» «مکریگور» داخل مذاکره گردیده انگلیس‌ها را در مقابل شاه شجاع برانگیزد چه شاه شجاع در ظاهر قاصدی به «میکریگور» ارسال و عودت عساکر انگلیس را از آن جا درخواست اما شفاهاً بر عکس این امر را خواهش می‌نمود چنانچه قاصد مذکور ساعت طولی با «میکریگور» به صحبت پرداخته بعداً به صوب کابل عودت کرد.

### ۱۳ مارچ:

در جلال‌آباد زد و خورد عسکری دیگری به وقوع پیوست و در موقع که افغان‌ها به نقب گذاری مشغول بودند جرنیل «سیل» اطلاع حاصل و قطعاً عسکری را به عقب آنها طور مخفی سوق و هنگامی که دشمن تحت آتش قلعه جنگی واقع و به عقب نشینی مجبور گردید، باین وسیله دو طرفه زیر آتش گرفته شده همه ازین برده شدند.

افغان‌های نووارد داخل قلعه گردیده می‌گفتند که سه محاربه بین افغان و انگلیس در جلال‌آباد واقع و در هر سه مرتبه افغان‌ها به شکست مواجه و از میدان رانده شدند در حالی که یکنفر از ملازمین وزیر اکبرخان توسط شاه شجاع که به موصوف مبلغ يك لك روپيه داده شده بود، تحريك و به قتلش تشویق گردید چنانچه بوسیله فیر تفنگ دست وزیر را مجروح نمود و اضافه می‌نمودند که سردار به سبب جراحت خویش چون شیر غران در خیمه که در آن تنها محمدشاه خان اجازه داخل شدن داشت صدا می‌کشید.

## ۱۵ مارچ:

وزیر اکبرخان می خواست برچی را که در بین توقف گاه موصوف و شهر جلال آباد واقع بود از حیث استحکام تصاحب نماید و همینکه جرنیل «سیل» از قصدش واقف گردید بصورت فوری سرنگ پیران های خود را ارسال و آن را در ظرف چند ساعت تخریب و روز دیگر موجب تحیر و تعجب عسکر اشغال کننده وزیر اکبرخان گردید.

راجع به زخمی شدن سردار موصوف می گفتند که حادثه فوق طور تصادفی توسط نفر پیش خدمت وزیر موصوف بعمل آمد یعنی در موقعی که وزیر اکبرخان از اسب فرود می آمد و دامن کرتی سردار مشارالیه به تفنگ تصادف و آنرا به صدا درآورد و جراحتی برداشت گویا ملازم مذکور یکی از اشخاص معتمدی بوده و حتی در ایام مسافرت در بخارا نیز همراه و در عموم تحولات با وزیر اکبرخان اشتراک داشته است.

## ۲۱ مارچ:

گفته می شد که عساکر تازه انگلیس در جلال آباد واصل ولی در حصه خیبر در حدود سه هزار نفر آنها تلف و دشمن را نیز به دادن تلفات مجبور گردانیدند. چنانچه مجروحین وزیر اکبرخان در قلعه های گرد و نواحی جلال آباد به تعداد وافری تحت علاج قرار داشتند. مگر بازهم وزیر اکبرخان هشتصد نفر مسلح را جهت مراقبت انگلیس ها به جلال آباد ارسال و در نتیجه ذریعه عسکر جرنیل «سیل» مغلوب گردیدند.

## ۲۳ مارچ:

چون اسپ های ما جدیداً نعل و هرکدام آغاز حرکت را از آن تعبیر می نمود لذا همه در صدد ترتیبات مسافرت برآمدند و ناظر محمدشاه خان راجع به پول خلاصی ما بطور غیرمستقیم استفسار و از آن مبلغ يك و نیم لك

کددار استنباط می‌شد؛ چنانچه می‌خواستند تا زمان تادیه مبلغ مذکور جرنیل «الفنستون»، «پوتنگر» و «لارنس» را معطل و باقی را مرخص نمایند که درین موضوع مجلسی در حضور جرنیل تشکیل و نتیجه را به «مکریگور» به جلال‌آباد اطلاع دادند.

**۲۵ مارچ:**

اطلاع از جلال‌آباد واصل و انتظار ورود ریجمنت ۹ و ریجمنت ۳۹ ملکه و به ریجمنت سوار و هشت ریجمنت پیاده و توپ‌های کالیبر ۸ و ۱۸ پونده را می‌بردند.

**۲۸ مارچ:**

خبر داده شد که دو ریجمنت از پشاور حرکت و به جهت کوتل خیبر که ذریعه گلاب سنگ مراقبت می‌شد براه افتاد.

**۳۰ مارچ:**

سلطان جان و محمدشاد خان با جمعیت سه هزار نفر به طرف خیبر حرکت کردند که عساکر نو وارد انگلیس را در حصه هزار ناو اذیت و مورد حملات پیهم قرار دهند.

**اول اپریل ۱۸۴۲:**

اطلاع عجیبی واصل و حاوی بود از اینکه، حکومت در نظر دارد ما را در برابر سه لک کددار از محمدشاه خان استخلاص و بروز ۴ شنبه آینده به صوب جلال‌آباد اعزام دارد در حالی که اطلاع مذکور اضافه می‌نمود که سلطان جان در نواحی خیبر مغلوب و وزیر اکبرخان به طرف کابل حرکت نمود مگر جرنیل «سیل» درین موضوع از سکوت کار گرفته مایل بود

چندین جوره بوت‌های جدیدی بفرستند که از آن بودن ما تا زمان طولی در لغمان استنباط می‌گردید.

## ۸ اپریل:

ناظر محمدشاه خان اطلاع داد که یک عراده توپ انگلیس را افغان‌ها از محاربه خیبر با کله‌های سی نفر انگلیس‌ها همراه آورده نزد وزیر اکبرخان تقدیم نمودند در حالی که دوست محمد خان، برادر محمدشاه خان که بر حسب امر وزیر اکبرخان به کابل اعزام شده بود واپس عودت و اطلاع می‌داد که شورش ملی در کابل برپا و با این مناسبت عیال داری سلطان جان به لغمان ارسال گردید و ناظر موصوف بر اساس اطلاع دهی وزیر اکبرخان به «پوتنگر» خاطر نشان می‌نمود که افسران انگلیس در غزنی بجز از هشت نفر متباقی مقتول ولی عسکر انگلیس توانست در قلات غلزایی حملات افغان‌ها را مسترد نماید و هکذا اضافه می‌گردید که شاه‌شجاع در حینکه می‌خواست بصوب بگرامی عزیمت و به طرف جلال‌آباد به سفر پردازد توانست تا حصه مسجدی که در مقابل بالاحصار واقع و قریب آن جان هیگس (John Higgs) مدفون بود برسد که درین حصه ذریعه شجاع‌الدوله پسر محمدزمان خان از دولی انداخته شد و به قتل رسید.

## ۱۰ اپریل:

محمدشاه خان اطلاع داد که موقع حرکت فرا رسیده و بایست ترتیبات لازمه سفر گرفته شود و در عین حال خان موصوف جواهرات خانم میکناتن را که در حدود يك لك كدار قیمت و بها داشت ضبط نمود در عین زمان صندوقچه اینجانب را طلب ولی محتویات آنرا مشاهده نمود، چه می‌دانست بدون اجناس در لغمان واصل و یراقی نداشتیم و از آنرو از اخذ آن منصرف گردید.

از طرف عصر به سفر آغاز و از طرف راست تیگری را تعقیب و می‌گفتند که به تگاب خواهیم رفت مگر چون کجاوه جرنیل «الفنستون» در اثر فشار تخریب و خودش به زمین غلطیده تا اینکه کجاوه خانم «ستوارت» ثانیاً ترمیم و تجدید گردید، وقت زیاد ضایع شد، اما قبل از ادامه سفر یکنفر سوار وارد و اطلاع می‌داد که انگلیس‌ها در خیبر مغلوب و ۱۰ عراده توپ‌های خود را از دست دادند در حالیکه اطلاع دیگری نیز واصل و حاوی برین بود که عسکر جدید انگلیس در جلال‌آباد وارد و شهر را تسخیر نمود. گویا در اثر اطلاعات متضاد فیصله چنین شد که ثانیاً به قلعه عودت و منتظر اطلاعات حقیقی گردیده و از اموال باقیمانده که ذریعه سپاهیان محافظ تقسیم و توزیع شده بود استفاده ثانی نماییم چنانچه محافظین افغانی وضعیت خوبی را آشکار و هر چه را ضرورت داشتیم واپس اعاده و وسیله حیات ساده‌ما رافراهم نمودند.

## ۱۱ اپریل:

بعد از اینکه ناشتای مکمل صرفه و خانم «برنس» با چندین شخص اروپایی که طاقت و توان تکالیف سفر را نداشتند در قلعه باقی ماندند از آنجا حرکت و بعد از طی مسافه طویلی به (علیکند) که وزیر اکبرخان نیز در آنجا متوقف بود مواصلت کردیم، و وزیر اکبر خان وضعیت دوستانه را ابراز و در برابر ما اظهار تعارفات و احترامات را ادا نمود که متعاقب آن سه عدد خیمه خوبی در بلندی سرسبزی که از آنجا تمام شیشه نمایان بود زده شد. برای ساعتی چند متوقف و بعداً به سفر ادامه دادیم و هنگامی که در خود شیشه سفر می‌کردیم تاثیرات تکان‌های زلزله گذشته در سر تا سر دره مشاهده و جلب نظر می‌نمود. بعد از اینکه سلطان جان شکست محسوسی را در خیبر دریافت و چهارونیم صد نفر را از دست داده بود با پنجاه نفر متباقی وارد لغمان گردید و در موقع که موصوف را مشاهده نمودیم از همه

بیشتر رنگ گندم گونش جلب توجه نمود گویا تا آن زمان تصور نمی‌کردم که تابش آفتاد پوست را آنقدر تغیر و تبدیل نماید چنانچه ما اروپایی‌ها در فرصت حبس و به سبب تابش آفتاد چون افغان‌ها و آنها چون هندی‌ها رنگ دگرگون را اختیار و قیافه جدیدی به خود گرفته بودیم.

#### ۱۴ اپریل:

ساعت ۸ بجہ قبل از ظهر حرکت و مقارن ساعت ۵ بجہ بعد از ظهر در توقفگاه ثانی مواصلت کردیم و در عرض راه به وزیر اکبرخان که به سوی ما تبسم می‌نمود تصادف و هکذا با امین‌الدین خان که یکی از دوستان انگلیس بود نیز متصادف و باموصوف تبدیل تعارفات نموده و به مناظر خشک و عاری از اشجار برخوردیم که در خلال سفر در جلو چشم ما جلوه و طبیعت را مکدر می‌نمود تا اینکه در بعضی حصص راه درختان مثمر را ملاحظه و اینجانب تا رسیدن رفقای همسفر تحت سایه آنها متوقف و بعداً در قسمتی واصل شدیم که می‌بایست چندین دفعه تکرار دریای کابل را عبور و یک دفعه ذریعه جاله به آن طرف ساحل انتقال یافتیم چنانچه اسپ‌ها اجباراً داخل آب و با مهارت شناور شده توجه ما را بخود معطوف نمود.

#### ۱۵ اپریل:

بعد از ظهر به سفر ادامه داده مقارن ساعت ۴ به سروبی که در آن جا زنبق‌های سرخ و آبی موجود بود مواصلت کردیم پس دانسته شد هدف ما کابل بود و می‌بایست از راه تیزین بآنجا مواصلت می‌کردیم وزیر اکبرخان ثانیاً به سواحل دریا عودت و باخوانین تگاب در آنجا داخل مذاکرات گردید.

#### ۱۸ اپریل:

تب شدیدی برایم عاید گردید بر حسب امر وزیر اکبرخان خسرش از ما پیشتر به صوب کابل اعزام و می‌گفتند که ما باید از راه تپه‌های تیزین حرکت

و تا زمانی که سرک‌ها عاری از خطر می‌شوند در آنجا متوقف و علاوه می‌نمودند که اگر تعداد زیاد عساکر انگلیس داخل مملکت افغان گردد البته در آن صورت موجب مشکلات آنها خواهد گردید مگر تعداد قلیل انگلیس چون سابق از بین برده خواهد شد.

باران شدید جریان داشت و اگر چه در کجاوه سفر و چندان به مشکلات مواجه نبودیم ولی بازهم البسه و لنگی افغانی ما بالکل مرطوب و موجب اذیت ما گردید تا اینکه در قلعه خدای بخش خان واصل و بنده را در اطاق خانم‌های محمدشاه خان که مسکن داشتند پذیرفتند و آنها با ما پیش آمدهای خوبی نمودند و آتش جهت خشک نمودن البسه ما در سه اطاق تهیه و از طرف شب نان وافر و مکلفی که عبارت از برنج و گوشت و دوغ بود در میدان چیندند مگر چون اینجانب به همچو طعام‌های اهالی عادی نبودم لذا نتوانستم از آن مستفید گردم ولی به تعقیب آن برای اینجانب چای گرم و شیر و کلچه افغانی که لذت خوبی داشت فراهم نمودند تا اینکه با استراحت شب، ما همه به تعداد ۳۴ نفر در اطاقی که دارای ۱۵ فت طول و ۱۲ فت عرض بود پرداختیم.

مجر «پوتنگر» با وزیر اکبرخان داخل مذاکرات که در ظاهر طرز مبارزه شفاهی را به خود گرفته بود گردیده بیان می‌داشت که طرز و اسلوب نگهداری جمعیت انگلیس تحت مراقبت وزیر موصوف درست نبوده بایستی ازین سیستم که محاربه در مقابل زنها و اطفال تلقی می‌شود. منصرف گردد و خاطر نشان می‌نمود که امیر دوست محمد خان با فامیل و عروسش در هندوستان حیات آزادانه داشته هر طوری خواسته باشد اجراءات و حرکت می‌نمایند مگر وزیر اکبرخان در مقابل توضیحات «پوتنگر» مکتوبی را که از هندوستان واصل و اسارت سخت و شدید پدرش را که درای ۲۰ نفر محافظین بود مقابلتاً ظاهر و در سلوک موجوده

خود را معذور می‌پنداشت در حالی که کپتان «لارنس» مکتوب را ملاحظه و پاسخ داد که تحریر مذکور معنی و مفهومی نداشته جز غیرحقیقت دیگر چیزی تعبیر شده نمی‌تواند. زیرا امیر دوست محمد خان با تمام معنی آزاد و می‌تواند به گردش‌ها و شکار و تفریح برحسب میل خویش بپردازد.

گویا مذاکرات آنها در اثر آن بوقوع پیوست که وزیر اکبرخان می‌خواست جمعیت انگلیس را يك شب در آنجا معطل و بعداً به (زنگانه) اعزام و تا مدت ۴ ماه در آنجا متوقف سازد در حالی که از دیگر طرف فیصله شده بود که «میکنزی» بطور قاصد با همراهی محمد عمرخان و راجا علی بهادرخان که هر دو دوست‌های مفیدی ما بودند، به صوب جلال‌آباد نزد جرنیل «سیل» رهسپار گردند که این فیصله ذریعه وزیر اکبرخان منع و از اجرای آن جلوگیری گردید.

## ۲۲ اپریل:

اعلان شد که ما بایست بصورت فوری به سفر ادامه داده به صوب کابل رهسپار گردیم و در اثر آن هرکدام مشوش و بی‌نظمی راجلوه و در صدد ترتیبات سفر برآمده چه به تصور آن که اقلماً چندین روز را سپری و به تفریح خواهیم پرداخت، با اجرای امر فوق منتظر نبوده طبایع افراد جمعیت ما را مکدر نمود مخصوصاً نگارنده که مریض و پاهای طویل خود را در کجاوه به سهولت گنجانیده نمی‌توانستم از استماع امر فوق نهایت ناراض گردیدم به هر تقدیر امر آغاز مسافرت در اثر پیغامی که از کابل واصل و حرکت ما را فوراً درخواست می‌نمود به وقوع پیوست و هکذا فتح جنگ، پسر شاه‌شجاع مقتول نیز مایل بود با چهار صد نفر عسکر خود جمعیت ما را بدست آورده و باین وسیله قوه حاصل و رول خود را بطوری که تصور می‌نمود بازی کرده باشد و همچنین زمانشاه که خود را پادشاه کابل می‌دانست، هم به بردن جمعیت ما دلچسپی احساس می‌نمود حالانکه



محمدشاه خان خسر وزیر اکبرخان چون سابق دشمن شدید ما انگلیس‌ها بوده میخواست خشونت و خصومت خود را در مقابل ما الی اخیر دوام بدهد هنگامی که از قلعه خدای بخش خان دور و در یکی از بلندی‌ها قرار گرفتیم مشاهده نمودیم که قلعه خوبی جلوه و در بین درختان پرشگوفه واقع و انظار را به خود معطوف می‌نمود در حالیکه طرف راست ما آبشار موجود و در عقب آن در داخل غارها اجساد زیاد مشاهده میگردید و هکذا راه‌ها و معابری را ملاحظه نمودیم که در آن توپخانه و قطعات عساکر سوار با کمال خوبی عبور ولی زیر فشار دشمن واقع شده می‌توانست، اما ما بطرف راست دره که بصوب جبارخیل می‌رفت حرکت و به منطقه رسیدیم که مربوط قوم غلزایی‌ها بود.

۴ می:

زمان شاه دوصد نفر سوار خود را نزد وزیر اکبرخان ارسال و خواهش نمود که به کابل عودت و تاج و تخت افغانستان را برعهده بگیرد و در موقعی که سواران مواصلت می‌نمودند وزیر موصوف به استراحت پرداخته مگر چون موضوع اشغال تخت افغانی در بین بود، بصورت فوری حاضر و بالای اسب خود بلند و همراهی مستر «آیر» موصوف خواهش وزیر را مسترد کرد گویا از رفتن خویش امتناع ورزید.

۷ می:

گفته بودم «میکنزی» جهت ارسال پیغام اسرار آمیزی به جلال‌آباد حرکت خواهد نمود و در نتیجه در صدد ترتیبات مسافرت خویش برآمده مگر قبل از حرکت نزد مهمانداران رفته راجع به مبلغ آزادی ما استفساری بعمل آورد و آن مبلغ به دو لک کددار خاطر نشان شد و ما هم درین زمینه اضافه نمودیم که هر قدر سریعتر جمعیت ما به انگلیس‌ها تسلیم داده شود طبقاً

همان اشخاص و فامیل مربوطه شان بیشتر مورد محافظت و مراقبت انگلیس قرار خواهد گرفت. ولی وزیر اکبرخان ذریعه «مکنزی» پاسخ داد که موصوف قطعاً مبلغ آزادی جمعیت انگلیس را نخواهد پذیرفت و هرچه تا الحال اجرا شده باید محض مهمان نوازی مختصر افغانی تلقی گردد.

میکنزی، اسب اینجانب را انتخاب و به صوب جلال آباد اعزام شد که اسب بنده در طی مسافرت لنگ و در جمله اسپان جرنیل «سیل» قرار گرفت که البته بخوشی و سرور نگارنده تمام شد.

احوال تسلیم شدن غندمشر «بالمر» در غزنی واصل شد که آنهم در اثر اعتماد به بزرگان دشمن پیمانی بسته و تحت نگرانی شمس‌الدین خان پسر عم وزیر اکبرخان در قلعه باقی ماندند، بوقوع پیوست گویا بعد از اینکه یکنفر غازی عسکر انگلیس را مقتول و خودش نیز از بین برده شد، شورش عمومی برپا و بجز از چندتن افسران، باقی عساکر انگلیس از تیغ کشیده شدند. گویا سرنوشت اردوی انگلیس در کابل بآنها نیز سرایت و موجب قتل و قتال همه گردید.

### اول می:

اوضاع کابل نهایت خراب و عدم اعتماد بزرگان افغان در برابر یک دیگر روی کار و زمان شاه بصورت قاطع مدعی بود که وی پادشاه افغانستان بوده کسی دیگر حق دعوی تخت را ندارد در حالی که وزیر اکبرخان نیز مدعی تاج و تخت محسوب و امین‌الله خان و جبارخان از یکطرف و محمدشاه خان و فتح جنگ از طرف دیگر برای اشغال تخت افغانستان اظهار تمایل می نمودند و از آنرو عساکر امین‌الله خان در حصص بینی حصار و سربازان زمان شاه قریب سیاه‌سنگ داخل عملیات گردیده هردو نفر بزرگان قوم افغان از مواضع و منازل شان و احالی شهر بطرفداری مشارالیه

بودند، رانده شدند، چه موقع خوب و طلایی بود برای انگلیس‌ها که اگر قوه منظم موجود و برای درهم شکستن افغانها اقدام و پرستیژ سابقه را حاصل می‌نمودند ولی دریغ که از اجرای این عمل به نسبت عدم قوای عسکری محروم و نام نیک مملکت خویش را در افغانستان چون سابق تثبیت نتوانسته چانس خوبی را از دست دادند. مگر بازهم امید قوی می‌رفت که با چشم سر پرچم انگلیس را در مملکت افغانستان در اهتزاز دیده بزرگان و سرکرده‌گان آنرا سرنگون و پراکنده ملاحظه نماییم. بعداً نزدیک بود که امیر دوست‌محمد خان به اشغال ثانی تخت موفق و یا محروم می‌گردید چه مطلب ما از شکستاندن و مغلوب نمودن دشمن بود و بس!

۱۱ می:

فتح جنگ پیغامی به برادر خویش تیمور در قندهار ارسال و از موصوف طلب امداد نمود و تیمور هم سه هزار نفر عسکر گسیل و مواصلت خود را با عساکر انگلیس نیز وعده داد.

۱۴ می:

در موقعی که از طرف شب فیرهای متمادی توپ مسموع می‌شد می‌گفتند که فتح جنگ در کابل بصفت پادشاه رسماً اعلان و وزیر اکبرخان به صفت وزیرش انتخاب گردید در حالی که زمان شاه به حیث سردار سرداران مشخص شد. وزیر اکبرخان اطلاع داده می‌گفت که وی عنقریب جهت انتقال دادن ما به کابل پاکی خواهد فرستاد ولی تا آن زمان بایستی جمعیت ما در آنجا سپری و از حوصله و مقاومت کار گیرند.

۱۵ می:

بعضی اشخاص محمدرفیق خان واصل و بطور غیرمترقبه اطلاع دادند که

وزیر اکبرخان الی مواصلت پدرش به صفت پادشاه شناخته شد و نایب شریف خان چون سابق بما اظهار همدردی نموده چای و قند که موجب امتنان همه گردید ارسال و باین وسیله تکرار اظهار احساسات نیک نمود.

۱۶ می:

کپتان «میکنزی» از جلال آباد واصل و اطلاع داد که آزادی ما هنوز زمانی بکار دارد.

عساکر جرنیل «نت» که تقویه گردیده بودند، عقب زده شدند که می خواستند در ۱۵ برج می داخل کابل شده و آنرا تسخیر نمایند لیکن ادخال آن تا رسیدن احوال از لاردر «یلین بروک» (Lord Ellenbrvugh) به وسیله جرنیل «پولاک» (Pollock) معطل گردید و ما مواصلت عساکر وی را به نسبت حمله بالای کابل انتظار شدید می کشیدیم اما باید گفته شود که وزیر اکبرخان ۱۲ هزار نفر را در مقابل ما تهیه و بان می بالید لیکن این موضوع غیر قابل تشویش بود چه آن تعداد عسکر وزیر موصوف می توانست با توپ های متنوعه ۱۸ پونده که در جلال آباد موجود بود برهم خورد و وی را سرزنش و کابل را تسخیر نماید.

در فرصتی که یکنفر عسکر انگلیس قریب چاونی در جلال آباد مقتول مگر درین موضوع اقدامی بعمل نیامد این عمل ثانیاً تکرار و قاتل در قصبه مجاور پناه برد که در نتیجه جرنیل «پالک» بامشوره «میکریگور» پیغام به قصبه ارسال و تسلیم دادن قاتل از جهت اعدام درخواست و در صورت عدم ارسال قاتل قصبه را منهدم و اهالی آنرا اعدام اعلان نمود و اگرچه اجراءات شدیدی جرنیل «پالک» خلاف قانون بشردوستی تمام می شد ولی برای اینکه انضباط و دسیپلین را برقرار دارد وسیله بهتری از آن متصور نبود.

## ۱۷ می

مکتوب‌های اینجانب که در زمان محاصره در کابل تحریر و نقل آنها به انگلستان ارسال شده بود در لندن واصل و تحت غور کمیسیون مدیران مربوطه قرار داشت.

## ۲۲ می:

برای اجرای مسافرت ما بطرف کابل ۲۲ راس اسب فرستاده شد ولی چون اسب‌های فوق‌الذکر برای همه کفایت نمی‌نمود بنابراین پروتست جمعیت ما بلند و در نتیجه سه راس قاطر معه کجاوه واصل و روز حرکت فردای آن تعیین و هدف ما خورد کابل که در فاصله ۱۷ میل واقع بود مشخص گردید. گویا ساعت ۱۰ بجه قبل از ظهر از اطراف سرك اندکی بلندتر به مسافرت آغاز و تقریباً مقارن ساعت شش بجه عصر با قلعه واصل و تا زمانی که به هفت کوتل نرسیدیم از عبور سرك‌های عمومی خودداری ورزیدیم مگر چه منظره دلخراشی در جلو چشم ما مجسم گردید و بهر طرف که نظر انداز می‌شدیم اجساد عساکر انگلیس بحالت کثیف و متعفن توجه ما را بخود جلب می‌نمود و در جمله اجساد که به ملاحظه پیوسته میت خراب شده مجر «ایوارت» نیز شناخته شد که موجب تآثر همه گردید.

## ۲۴ می:

به وقت روز گذشته از قلعه حرکت و براه افتادیم و در بعضی حصص زمین‌های مزروعی و اشجار و آب‌های جاری نهایت خوش آیند جلوه می‌نمود تا اینکه در بلندی که دارای فیل‌پایه‌های متعددی که به وجود آمدن آنها را در زمان الکسندر کبیر تعبیر می‌نمودند، مواصلت نمودیم و از آنجا توانستیم کوه‌های اطراف کابل و سلسله کوه هندوکش را با توده‌های

برف ابدی آن مشاهده و بعداً بطرف دره که بسوی کابل می‌رفت فرود آمدیم. همان روز اسپ را که دوکلدار و هشت آنه کرایه و رفتار خرابی داشت تهیه و سوار و به تکالیف مواجه بودم تا اینکه در قلعه نورمحمد خان که قبلاً اطلاع مواصلت مادر آنجا رسیده بود واصل شدیم. امانظریه وزیر اکبرخان چنین بود که در یکی از قلعه محمدشاه خان که دو میل راه از آنجا بعید بود، سپری و بعداً به تمديد سفر پردازیم چون محمدشاه خان قلعه را برای عیال داری خود فرش و تهیه و برای ما یگانه طویله گاوها مشخص شده بود بنابراین نگارنده با همراهی مستر «میلویل» نزد (دوست محمد خان برادر اندر محمدشاه خان) شتافته سراچه کوچکی سر دروازه قلعه را انتخاب و در آنجا تبدیل مکان نمودیم در خلال شب صدای انداخت توپ و تفنگ از کابل شنیده می‌شد و افغان‌های قلعه می‌گفتند که وزیر اکبرخان مصمم گردیده هرطور است بالاحصار را بدست آرد چون زخم دست نگارنده به درد شدید مواجه و علاوه راجع به کامیابی قطعی وزیر اکبرخان که مبادا بالاحصار را حقیقتاً تسخیر نماید، مرا مشوش نمود و تا زمانی که صدای مؤذن بلند نگردد خواب و استراحت برایم مفهومی نداشت.

۲۵ می:

عسکر فتح جنگ بالای جنگجویان وزیر اکبرخان حمله‌ور و نفری وزیر موصوف را از هم پراگنده و آنها را تا حصه سیاه‌سنگ به عقب نشینی مجبور گردانیدند.

به نسبت که زن‌های افغان از قلعه به مکان محفوظتری انتقال یافتند اطاق‌های داخل قلعه از طرف ما اشغال گردید. مخصوصاً اطاق‌های فوقانی برج که از آنجا مناظر طبیعی، و دلکش در انظار ما قرار گرفته و توجه ما را بخود معطوف می‌نمود، وزیر اکبرخان اظهار می‌داشت در

صورتیکه اردوی جدید انگلیس وارد کابل گردد، وی بصوب کوهستان عزیمت و پیشنهاد خود را بعد از اشغال تخت افغانستان بوسیله امیر دوست محمد خان راجع به تبعید خودش به هندوستان پیش خواهد نمود.

۲۶ می:

صدای فیر توپ مسموع شد و اظهار می کردند وزیر اکبرخان با فتح جنگ داخل مذاکرات مگر چون فتح جنگ به وزیر موصوف اعتمادی نداشت از دیدن وی احتراز و از ملاقات وزیر موصوف امتناع می نمود. زمان شاه یکی از دوست های وزیر اکبرخان اظهار طرفداری و خان شریں خان یکی از بزرگان قزلباش بی طرفی خود را درین موضوع اعلان نمود.

جرنیل «پالک» اعلان داشت که وی حاضر است جمعیت زن ها و اطفال انگلیس را در عوض چهار نفر زن های فامیلی وزیر اکبرخان که در هند به سر می برند تبادل نماید که در آن جمله خانم وزیر اکبرخان و دختر سربلند خان نیز شامل خواهد بود.

وزیر اکبرخان با فتح جنگ در بالاحصار ملاقات و از مشارالیه درخواست نمود که از بالاحصار به یکی از قلعه های جنگی مجاور تبدیل مکان و عساکر مربوطه آنجا را با جبهه خانه و غیره لوازم حربی تسلیم داده و باین وسیله قوه وزیر را تقویه نماید تا وزیر اکبرخان با تکمیل قوه حربی در مقابل اردوی جدید انگلیس داخل محاربه و افغانستان را از وجود فرنگی ها نجات دهد مگر امید می رفت که فتح جنگ با عقل سلیم مقاومت و تا زمان مواصلت اردوی انگلیس در بالاحصار باقی و فریب همچو سخنان را نخورد.

۲۸ می:

مفرزه پیشدار اردوی جدید انگلیس در گندمک واصل و قسم کلی در صدد تهیه نمودن وسایل نقلیه جهت پیشرفت بصوب کابل مشغول بودند.

۲۹ می:

شجاع‌الدوله پسرزمان شاه که شاه‌شجاع را با جسارت تام مقتول نمود وارد قلعه گردیده و می‌خواست از علی‌محمد خان دیدن نماید اما هزار آفرینش که نامبرده ازینکه قاتلی بیش نیست جواب و از ملاقاتش امتناع ورزید.

۳۰ می:

دفعه دیگر و در خلال شب فیرهای توپ از بالا حصار به گوش رسید چندین ساعت بعد یکنفر افغان که از طبقه اشراف بود با جمعیت چندتن از افغان‌های دیگر داخل قلعه شده خواهش ملاقات «جون سن» را نمودند اما آنها به وسیله افغان‌های مربوطین قلعه دستگیر و نزد وزیر اکبرخان انتقال داده شدند.

قزل‌باش‌ها به طرفداری فتح‌جنگ داخل اقدامات غله و خوراکه و افری را به بالا حصار انتقال و در عین حال استحکامات آنجا را نیز تقویه نمودند، افسران عسکر جدید ما که در گندمک معطل بودند اجازه استحمام را در دریا چون افسران اردوی مقتول که موجب تلفات آنها گردید، نداشتند و هکذا جمعیت ما که از طرف شب در داخل قلعه قتل می‌گردید اجازه گردش را بدون همراهی پهره داران در باغچه نداشت و همچنین ملازمین ما نیز خارج از قلعه بدون محافظین می‌بودند عبور و مرور نمی‌توانستند.

اول جون ۱۸۴۲ع:

نایب شریف خان یکی از سرکرده‌گان قزلباش اینکه از تهلکه مرگ نجات یافته باشد برای زمانی از انتظار مخفی و مستور گردید و چون محمدرفیق خان برای انجام وظیفه مهمی به کابل فرستاده شد لهذا علی‌محمد خان تنها بحیث سرپرست ما باقی و با کمال خوشی ایفای وظیفه می‌نمود.



### ۳ جون:

اینکه عساکر ما در قندهار در ۱۱ می به قصد عزیمت به صوب کابل حرکت و دشمن را در حصه قلات غلزایی چهار دفعه به شکست مواجه و دو هزار نفر را تلف و متباق آنها را پراکنده نمودند، حقیقت داشته و هکذا اردوی جرنیل «پالک» که در ۱۰ ماه جاری از جلال آباد به کابل مواصلت خواهد نمود نیز حقیقت بوده در مسرت همه افزود.

انداخت عساکر جانبین در خلال روز و همچنین در خلال شب در کابل ادامه داشت.

### ۴ جون:

بعد از مدت چندی دو عدد پاکت و بستنی‌های جرنیل «سیل» برای اینجانب رسید که یکی آن در بین خانم‌ها تقسیم گردید و در جمله مکتوب‌های موصوف یک نقل مکتوب لارد «البن بروک» و «سرنیگر» که عنوانی شوهرم جرنیل سیل تحریر و ارسال گردیده بود نیز موجود و محتویات مکتوب‌های متذکره مملو از الفاظ‌های تعلق آمیزی بود که به مشکل توانستم از احساسات ضعیفانه خود جلوگیری نمایم.

کپتان «تروپ» که پاکت‌های جرنیل سیل را همراه داشته اطلاع می‌داد که به تصور وی وزیر اکبرخان عنقریب در تصرف بالاحصار کامیاب و فتح جنگ را خواهد راند و اضافه می‌نمود که وزیر موصوف در موقع اخیر از منفجر ساختن نقب‌های موجوده خود کار گرفته به هدف متوصل خواهد گردید ولی گمان می‌کنم که این همه بجز از چال و فریب دگر مفهومی نداشت چه قراری که وزیر غازی در بعضی حصص بالاحصار به نقب گذاری مشغول و ابراز فعالیت می‌نمود بغیر از اینکه به توده‌های سنگ متصادف شود، باقی پیشرفت قابل ذکری نصیبش نگردید.

## ۶ جون:

محمدشاه خان با همراهی سلطان جان مدت ۳ روز را در مذاکرات خصوصی با فتح جنگ، سپری و در نتیجه بخشش‌های وافر را توسط شهزاده دریافت و بعداً به کمال اطمینان عودت نمودند گویا فتح جنگ حاضر بود با وزیر اکبرخان در صدد مفاهمه و طرح پلان‌های لازمه برآید که باین نسبت وزیر موصوف را در بالاحصار دعوت نمود مگر چون وزیر مشارالیه در دعوت وی خطر و فریب را سراغ می‌نمود لذا از احتیاط کار گرفته بیشتر از حصه مسجدی که در مقابل بالاحصار واقع بود نرفت گویا فتح جنگ برای اینکه وزیر اکبرخان را دستگیر کرده باشد، خسر و پسر عمویش را سه روز در بالاحصار مهمان نوازی و بعد جهت تکمیل و ظاهر ساختن اعتماد خود آنها را مرخص نمود در حالی که می‌توانست بدون مشکلات به دستگیر نمودن مشارالیه با کمال سهولت موفق و باجرای پلان خویش کامیاب گردد. محمدشاه خان در ترتیب و تشکیل قوهٔ عسکر که مصرف مبلغ هنگفتی را دربر داشت مصروف و وزیر اکبرخان رول قوماندان و سیاست مدار را بازی می‌نمود حالانکه سلطان جان نفرسوم در برگ شبدر سرسبز قوه اجراییه را تشکیل می‌داد.

وزیر اکبرخان تمام مکتوب‌ها و پرزده‌های جمعیت انگلیسی را که عنوانی موصوف تحریر و در آنها به نسبت ارسال اجناس اظهار امتنان و یاتهیہ آنها خواهش نموده بودند. نزد خود جمع و می‌خواست روزی آنهمه را طبق تقاضای وقت آشکار و رفتار خوب خویش را در مقابل انگلیس‌های محبوس تثبیت و از مسولیت‌های آینده برکنار باشد.

## ۷ جون:

در خلال شب حمله فتح جنگ از بالاحصار آغاز و در صدد تصاحب

شدن توپ‌های وزیر اکبرخان برآمد و اگرچه به وسیله جنگجویان وزیر موصوف عقب زده شدند، بازهم اجراءات شان به نتیجه خوبی منتج نگردید وزیر اکبرخان نمی‌خواست از نقب‌های خویش کار گرفته دیوارهای بالاحصار را تخریب و باین ذریعه راه نصرت آنرا برای انگلیس‌ها سهل کرده باشد.

امین‌الله خان که درین اواخر به پارت وزیر اکبرخان شامل بود می‌خواست از سردار موصوف از اینکه برای اجرای کارهای ضروری و شخصی خویش عازم لوگر شود؛ استیذان حاصل دارد. اما وزیر مشارالیه که از دارایی خان مذکور که می‌گفتند هجده لك روپیه دارد واقف و مایل بود آنرا متصرف و برای اجراءات حربی بکار اندازد، فوراً امین‌الله خان را دستگیر و توقیف نمود اما چه حاصل که دارایی خان لوگری در وطنش موجود و دشمنی پسرانش که به تعداد ده هزار نفر را تحت پرچم جمع می‌توانستند، به وزیر مضر ثابت و جنگجویان مشارالیهم به نفع ما و یا به مفاد فتح جنگ بر علیه وزیر موصوف داخل اقدامات و عملیات می‌گردید ولی این هم بایست گفته شود که وزیر اکبرخان با داشتن يك لك روپیه توانست بصورت فوری عسکر مکلفی تهیه و برای اذیت انگلیس ولو در مدت قلیل بکار اندازد، می‌دانیم که جمع آوری عسکر در ممالک اروپا وقت و پول بکار دارد اما در افغانستان، برعکس در مدت کم عسکر تهیه و به محاذ حرب فرستاده می‌شود چه درین مملکت هر فرد اهالی عسکر بوده و به تصور اینکه به مقابل فرنگی شهید و درجات بلند جنت را اشغال می‌دارند، با کمال تعصب و تهور در قطار جنگجویان قرار می‌گیرد. خصوصاً که طبقه روحانیون هر فرد را برای مقابله بر علیه کفار تشویق و در جمعیت غازیان می‌افزودند گویا هر فرد ملت افغان دارای تفنگ‌های طویل و سه الی چهار سیلاوه که تاثیر آنها را در دست افغان‌ها بر علیه مریوطین اردوی انگلیس مشاهده کردیم، بوده و آن آله دستی آنها را از زمان طفولیت تشکیل می‌دهد.

کپتان «تروپ»، ثانیاً نزد وزیر اکبرخان عودت نمود و چقدر جای افسوس بود که جرنیل «پالک» هنوز در آن زمان به کابل مواصلت نورزیده و از موقع خوب استفاده ننمود و چون فتح جنگ جهت پاسبانی دروازه‌های بالاحصار به افغان‌ها اعتماد نداشت و مجبور بود که از افراد هندی استفاده در مقابل برای هرفرد فی روز يك كلدار تادیه دارد.

در محاربه روز گذشته جهت تسخیر بالاحصار در اوایل سلطان جان و بعداً محمدشاه خان و بالاخره شخص وزیر اکبرخان به صفت قوماندان اجرای وظیفه نمودند و هنگامی که یکی از توپ‌های خود را در مقابل برج بالاحصار متمرکز و به فعالیت در آورد فتح جنگ متقابلاً اجرای بالمثل پرداخته توپ وزیر موصوف را خاموش و ساکت ساخت اما در نتیجه وزیر اکبرخان برج فوقانی را که تمام بالاحصار تحت نظارت آن واقع بود در تصرف خویش درآورد بدون اینکه در آنجا توپی داشته و یا انتقال داده باشد حالانکه خودم در سابق نقل دادن توپ‌های قاطری را در آن مواضع شخصاً مشاهده نموده بودم.

## ۸ جون:

قراری که استماع نمودیم وزیر اکبرخان برای حل قضیه زمان شاه را نزد فتح جنگ ارسال و درخواست نمود که شهزاده می‌تواند بحیث پادشاه تقرر حاصل و موصوف را به صفت وزیر خویش انتخاب نماید ولی از همه ضرورتر تسلیم دادن قطعات عسکری جهت مقابله انگلیس از جمله واجبات بوده شهزاده بایست درین زمینه از همکاری خود دریغ ننماید لیکن فتح جنگ، زمان شاه را الی رسیدن جواب مکتوبش از وزیر موصوف حبس نمود که در آن پیشنهادهای وزیرمشارالیه را قبولدار ولی در مقابل درخواست تسلیم دادن جمعیت انگلیس را از وزیر موصوف مقابلتاً خواهش نموده بود.

## ۹ جون:

کپتان «میکنزی» از نزد وزیر اکبرخان عودت و مجلات و جراید را که جهت مطالعه وزیر موصوف ارسال نموده بردیم آورده اضافه می کرد که وزیر اکبرخان در نتیجه بالاحصار را از نزد فتح جنگ مسترد نمود گویا در اثر نقب گذاری که موجب هراس و ترس عسکر و محافظین وی گردید توانست برج را اشغال و بعداً به اثر وارد نمودن فشار فتح جنگ را برای استرداد بالاحصار مجبور سازد، گویا فتح جنگ توانست مدت یکماه در برابر وزیر اکبرخان ابراز مقاومت نماید و امداد جرنیل «پالک» قراری که وعده داده شده بود برایش نرسید و در اثر عدم امداد عسکری جرنیل «پالک» فتح جنگ بالاحصار و خزانه خود را از دست داد ولی باید تذکر داد که موصوف نه تنها خزانه را باخت بلکه وی تازمانی که در دست وزیر اکبرخان خواهد بود حیات خویش را نیز خواهد باخت.

چینکه سرنگ پرانی و کارهای نقب گذاری اجرا می گردید سلطان جان و محمدشاه خان در اثر انفجار و پریدن توته های سنگ مجروح گردیدند، چنانچه محمدشاه خان در بالاحصار و وزیر اکبرخان در شوربازار سکونت پذیر ولی چون مالک مبالغی گزافی بودند می توانستند در صدد جمع آوری جنگجویان برآمده در مقابل انگلیس قدعلم و برای استخراج آنها از افغانستان جد و جهد نمایند.

عساکر «پالک»، به نسبت عدم وسایل نقلیه و گرمی جلال آباد، در آن سامان معطل و تعداد کثیری به مرض گرفتار و از آنرو به آغاز مارش موفق نگردیدند درحالی که جرنیل «نت» هم در قلات غلزایی باقی و مصروف ترتیب و تنظیم عساکر خویش بوده برای تسخیر کابل حرکت سریع نیز نتوانست.

## ۱۱ جون:

تعداد محافظین ما در قلعه به ۳۰ نفر افزوده شد ولی فهمیده نشد که اقتدار وزیر اکبرخان تا کدام اندازه بوده و چه اجراءات می نمود در حالی که فتح جنگ در داخل بالاحصار سکونت پذیر و دروازه که حصه قزلباشها را تهدید می نمود ذریعه خود آنها متصرف و خود وزیر در یکی از خانه های شوربازار و محمدشاه خان در اطاق های یکی از دروازه های بالاحصار مسکن داشتند.

## ۱۴ جون:

علی محمد خان اظهار می نمود که رفتن جمعیت انگلیس از قلعه ولو وزیر اکبرخان امری صادر نماید غیرممکن خواهد بود چه اقوام که در گرد و نواحی قلعه به سر می برند طبعاً به مفاد خود دلچسپی داشته برای بدست آوردن انگلیسها ابراز مساعی خواهند نمود.

## ۱۶ جون:

افواه بود که کامران خان از هرات با اردوی مکمل خود در عرض راه بوده می خواست با وزیر اکبرخان و قوم غلزایی دست اتفاق جهت کشیدن انگلیس از افغانستان دهد.

فتح جنگ در حبس به سر می برد در حالی که وزیر اکبرخان برای اعدام موصرف حاضر ولی زمان شاه نه اینکه از حیث طرفداری شهزاده و یا طرفداری انگلیس برخلاف نظریه وزیر موصوف بود بلکه وی مایل بود سیاست معتدل کارانه را تعقیب نماید در حالی که غازیان مصمم بودند که سرکرده گان افغان بایست هرطور است با انگلیسها داخل مفاهمه جداگانه نشده و با آنها موقع این عمل هم داده نشود و اگر احیاناً بدون استیذان آنها اجراءات خودسرانه می نمایند بدون تردید نزد غازیان چون اشخاص

مجرم و خوندار معرفی خواهند گردید. و علاوه می‌کردند که جمعیت محبوسین انگلیس حق عودت را از کابل نداشته و هرگاه سردار و یا یکی از خوانین قوم غلزایی فرار را اختیار نمایند آنها برای از بین بردن ایشان به اقدامی متوصل خواهند گردید.

۲۵ جون:

«موهن لعل» دستگیر و بعداً اعدام شد در حالی که حمزه خان و عثمان خان به امر وزیر اکبرخان توقیف و علی بای نایب شریف و جان فشان خان فرار ولی پسران اخیرالذکر به قتل رسیدند.

در موقعی که شاه‌شجاع به قتل رسید. مکتوبی را که ذریعه «مکریگور» تحریر و به عنوان شاه ارسال نموده بود از نزدش دریافتند و محتویات آن چنین بود: «شاه‌شجاع بایست ۱۵ روز دیگر مقاومت و از خود دفاع و بعداً امداد کافی انگلیس را دریافت خواهد نموده که این همه جهت تسلی و تقویه معنویات شاه تحریر و تقدیم گردیده بود.

نواب زمان خان برای اینکه طرفداران انگلیس را در افغانستان ازدیاد بخشد و همچنین برای تغذی عساکر که در مقابل وزیر اکبرخان استعمال می‌گردیدند مبلغ دو لک کلدار مصرف و حتی تا اواخر به تعداد یکهزار نفر نزدش باقی و هکذا عساکر بیچاره هندی را نیز سرپرستی می‌نمود و چون يك تعداد کافی از هندوستانی‌ها را دستگیر و در عوض نفر دو کلدار اخذ و بعداً به ترکستان انتقال می‌دادند نواب زمانخان درین مورد نیز ابراز فعالیت نمود و بازار همچو اشخاص را منقطع ساخت.

۱۱ جولایی:

مجر «پوتنگر» نزد ما واصل و در عوض آن کپتان «تروپ» به اجازه وزیر به صوب جلال‌آباد اعزام گردید و می‌گفتند که انگلیس‌ها قلعه جنگی

مستحکمی در جگدلك آباد و هفتاد هزار نفر در «فیروز پور» متمرکز و ۲۵ هزار نفر به صوب قطعہ مراقب تهیه خواهند گردید و اگرچه به تعداد ۱۵ هزار عسکر انگلیس در قندهار و ۲۰ هزار در جلال آباد متمرکز بود بازهم ۲۰ هزار نفر دیگر از انگلستان خواسته شد که بدون ارتباط اردوی جرنیل «بروک» در سند داخل عملیات مستقلانه شود.

#### ۱۴ جولای:

شمس‌الدین خان قوماندان شهر غزنی از دادن محبوسین انگلیس امتناع ورزید در حالی که از افراد انگلیس «لمسدن» و خانمش مقتول و غندمشر «پالمر» در اثر مریضی طویل پدرود حیات گفت و متباقی در اسارت به سر می‌بردند.

#### ۱۸ جولای:

وزیر اکبرخان و سلطان جان و محمدشاه خان جهت بازدید ما حاضر و در باغچهء سرسبز نشستند چنانچه در ظرف چند دقیقه میوه‌های لذیذ به احترام شخصیت‌های فوق الذکر چیده شد که بدون تردید جمع آوری میوه‌ها طبیعت باغبان را مکدر و خاطرش را ملول نمود و اگرچه يك مشت پول طور بخشش برایش عنایت نیز گردید.

خانم «میکناتن» نصف زیورات و جواهرات را که برایش ثانیاً مرحمت کردند با ممنونیت اخذ و باقی آن نیز به مشارالیها وعده و اطمینان خاطرش را حاصل ساختند تصور می‌کنم که وزیر اکبرخان جهت مصارف یومیه ما مبلغ مکفی تادیه می‌نمود ولی دریغ که آن مبالغ قراری که شاید و باید مصرف نی بلکه ذریعه ناظر وزیر موصوف تصاحب می‌گردید چنانچه علی محمد خان مهماندار بعد از عودت وزیر و رفقاییش اینکه مصرفی همان



روز را تلافی نموده باشد برای ما چندین روز پیهم طعام معمولی و عاری از گوشت را تهیه و توزیع نمود.

### ۲۳ جولای:

کپتان «تروپ» و بختیارخان ذریعه جرنیل «پالک» به جلال آباد پذیرفته شدند لیکن جرنیل موصوف از رویه وسلوک مجر «پوتنگر» قطعاً رضائیت نداشته و نمی‌خواست با طرز سیاستش ارتباطی داشته باشد حالانکه طرز سیاست و خط مشی خودش ظاهر و می‌گفت که وزیر اکبرخان باید عموم توپ‌ها و محبوسین انگلیس را تسلیم داده و در عوض آن امیر دوست محمد خان و باقی محبوسین افغانی را از هند دریافت و متارکه را برای يك ماه امضا دارد اینکه آیا جرنیل موصوف در آتیه با دشمن پیمانی را عقد خواهد نمود، درین موضوع نظریه لارڈ «ایلن بروک» را انتظار خواهد کشید کپتان «تروپ» از جلال آباد عودت و اظهار می‌داشت که متارکه برای وزیر اکبرخان مفهومی نداشته و نفری وزیر موصوف از آن تخلف ورزیده اقدامات می‌نمودند.

### ۳۰ جولای:

«تروپ» و «لارنس» ثانیاً به صوب جلال آباد رهسپار و قبل از حرکت بیان می‌کردند که امر مواصلت عساکر انگلیس در قندهار به کابل داده شد و هنگامی که «لارنس» نزد وزیر اکبرخان حاضر و درین موضوع مباحثه بعمل آمد سردار راجع به امر مواصلت عسکر انگلیس چنان به خشم و غضب بود که «لارنس» هیچ‌گاه وزیرمشارالیه را با آن حالت مشاهده ننموده بود وزیر اظهار می‌داشت: «هرگاه عسکر انگلیس به درب کابل بیشتر آید من مجبور خواهم بود که جمعیت شما را به طرف بامیان سوق و به خوانین آن سامان تسلیم دهم...!»

جرنیل «نت» می‌خواست به صوب غزنی عزیمت و محبوسین انگلیس را رها و بعداً از راه کابل با جرنیل «پالک» ملحق و بالاخره مملکت افغانستان را ترك گوید بدون اینکه کابل را تسخیر و اهالی را اذیت نماید تصور می‌توانستیم که در آن فرصت قوم برکزایی و غلزایی که در راس آن طبعاً وزیر اکبرخان قرار می‌گرفت چون عودت اردوی نخستین انگلیس دو طرفه اردوی بزرگ و قوی تری انگلیس را نیز از بین می‌برد در دل پرورانیده داخل محاربه می‌گردید.

### ۳۱ جولای:

هرگاه مجر «سکینر» حیات می‌داشت ممکن روشنی کافی در زوایای تاریخ سیاست وزیر اکبرخان می‌افکند چه «سکینر» شخصی بود که همیشه احوالات و پیغام‌های سیاسی را بین وزیر اکبرخان و «سفیر مکناتن» رد و بدل و مخصوصاً در شب قبل از قتل «مکناتن» از واقعات مسبوق و این اطلاعات موجب آن شد که وی در جگدلك بر حسب امر وزیر اکبرخان اعدام گردید و در فرصتی که جرنیل «الفنستون» و «بریگیدیر شلتون» و «جون سن» در اختیار و اقتدار وزیر موصوف قرار گرفتند، مجر «تین» نزد افسران انگلیس شتافته اظهار نمود: «تصور می‌نمایم که خیانت بزرگی روی کار است چه «سکینر» بیچاره همین الحال اعدام گردید و اگر مطلب یگانه وزیر اکبرخان در اعدام «سکینر» مطلب از بین بردن يك نفر فرنگی می‌بود طبعاً از نزد عبور نمی‌توانستند که وی را به قتل رسانند.

به هر کیف مطالب وزیر اکبرخان در اعدام «سکینر» در آن مضر بود که نه می‌خواست افسری حیات داشته باشد که روزی در مقابل خودش بصورت شاهد حقیقی ابراز نظریه و وی را به مشکلات مواجه سازد چنانچه «تریور» که شخص معتمد سفیر «میکناتن» بود و باین ذریعه نیز معلومات کافی در زمینه اجراءات سیاسی داشت، نیز تلف و قربانی اطلاعات

و معلومات سیاسی وزیر اکبرخان تعمق نتوانست چه در حین عودت اردوی انگلیس اظهار اعتماد به شخص وزیر موصوف نموده از وصایای مفیده خود اینکه به سردار موصوف تسلیم و منتظر حیات عادلانه و شرافتمندانه باشیم دریغ نمی نمود ولی ثابت شد که «سکینز» چون يك شخص عادی سیاست مداری وزیر اکبرخان را نگریسته و آنرا از نگاه خود تجزیه و تلقی می نمود.

اگر وزیر اکبرخان مارا قرار تذکار خودش حقیقتاً به بامیان انتقال می داد در آن صورت ممکن غلام محمد و پسرش تاج محمد خان، ملایان بزرگ و معروف کابل با کمک و تعاون خان شریخ خان سرکرده قزلباشها در فرصت تبادلۀ انگلیسهای گروی، اینکه هیچ مبلغ وی را برای تسلیم دادن آنها وادار نخواهد ساخت اظهارات می نمود مگر بعداً بدون تقرر فکر و مزاج وی چهار هزار کلدار از وزیر اکبرخان دریافت و در عوض برعکس آنرا اجرا نمود گویا عمل وی اینجانب را مطمئن ساخته نمی توانست مگر چون قزلباشها به طور عموم به طرفداری کسی قد علم می نمودند که در برابر حریف قوی و تفوق محسوسی داشته می بودند، گویا در فرصت ورود اردو جدید انگلیس که انتظار آن برده می شد بدون تردید خان شریخ خان به قول خود وفادار و ثابت قدم و مارا تا يك اندازه مطمئن می ساخت در حالی که وی از دیگر طرف در هزاره جات دوستان و طرفداران زیاد داشته و می توانست دوستی خود را عملاً به ما تثبیت نماید.

وزیر اکبرخان دو هزار نفر جنگجویان خود را به صوب جلال آباد اعزام و آنها را برای اشغال کوتلها و مواضع مهم توصیه نمود چنانچه چندی قبل یعنی پارسال هم سه هزار نفر برای اجرای این مقاصد موفق گردیده بود مگر قوماندان آن قطعات برای اینکه تعدا آنها قلیل و در برابر جرنیل «پالک» مقاومت نخواهد توانست بیشتر از بتخاک تجاوز ننمود.

## ۷ اگست:

اطلاع راجع به عساکر قندهار واصل و حاوی برین بود که تقریباً در حدود هشت هزار نفر تلف و توپ‌ها و غیره تجهیزات عسکری بدست دشمن افتاد در حالی که از دیگر طرف سه ریجمنت توسط جرنیل «نت» برای تقویه عسکر انگلیس در کویته ارسال گردید.

## ۹ اگست:

وزیر اکبرخان از انتقال دادن جسد مجر «کنلی» تا زمان عودت کپتان «تروپ» امتناع ورزید تا اینکه میت آن بیچاره اجباراً در باغچه قلعه مدفون شد، جرنیل «پالک» عنوانی وزیر اکبرخان پیغامی ارسال و ابلاغ داشت در صورت انتقال دادن یکی از محبوسین انگلیس از کابل به موضع دیگری وی مجبور خواهد بود کابل را تصاحب و تخریب نماید.

## ۱۰ اگست:

جرنیل «پالک» ثانیاً مکتوب تهدید آمیزی به سردار اکبرخان ارسال و اطلاع می‌داد که اگر محبوسین انگلیسی بصورت فوری به جلال‌آباد انتقال نیابند، جرنیل برای تسخیر و منهدم ساخت کابل حرکت خواهید نمود. وزیر اکبرخان می‌دانست که جرنیل «پالک» به عدم وسایل نقلیه مواجه و ازین جهت به جلال‌آباد معطل و بزودی ممکنه به کابل آمده نمی‌توانست لذا سردار به تهدیدات جرنیل اهمیتی را قایل نشده سرگرم ایفای وظیفه خویش بوده و هرچه می‌خواست اجرا می‌نمود.

جرنیل «سیل» برایم اطلاع داد که بریگید نمبر ۱ در جلال‌آباد واصل و متباقی نیز با آنجا متصل خواهد گردید ولی جرنیل گمان نمی‌کرد که اردوی ثانی انگلیس بدون کمک چندین ریجمنت محافظ که دو طرفه عساکر در

عرض راه پاسبانی و هکذا مفرزه دمدار را مراقبت نماید موفق باجرای مراجعت به کابل گردد.

وزیر اکبرخان مجلس برپا و در آن راجع به مکتوب فتح جنگ که به جرنیل «پالک» به نسبت ارسال قوه عسکری تحریر و بدست آورده شده بود مذاکره و همچنین می‌خواست راجع به نظریات امین‌الله خان و میرواعظ و زمان شاه که در همین موضوع اظهار عقیده می‌نمودند فیصله قاطع را ابراز نماید که در نتیجه امر حبس فتح جنگ صادر و عملی گردید.

### ۱۲ اگست:

بعضی افراد دیگر گروهی انگلیس که در کابل حیات داشتند نزد ما، در قلعه واصل و بیان می‌کردند که جمعیت محبوسین انگلیس بعد از چندی بجای نامعلومی انتقال داده خواهند شد.

### ۱۳ اگست:

جمهوریت افغانی يك روز دوام و بعداً زمان شاه خان به حیث شاه زمان اعلام گردید ولی می‌دانستیم که شاه زمان به نسبتی که تحت تسلط وزیر اکبرخان قرار داشت و هیچ‌گاه به نفع انگلیس خدمت نمی‌توانست و او همیشه در مقابل ما اظهار دوستی و خدمت‌گذاری می‌نمود مثلاً هنگامی که انگلیس‌ها نزدش موجود و شاه زمان از آنها پاسبانی و با کمال مهمان‌نوازی اجراءات و رضایت ما را حاصل داشت موضوع درستی وی را ثابت می‌نمود چنانچه در موقعی که انگلیس‌ها را به بچه میر واعظ تسلیم می‌دادند شاه زمان دستار خود را به زمین زده از اجراءات سوء افغان‌ها شاکي و ابراز برافروخته‌گی نمود و هکذا اینکه افراد گروهی انگلیس را در عرض راه اذیت نه نمایند وی پسر خود را با آنها همراه نمود که در نتیجه بچه میرواعظ، بزرگ‌ترین مرد روحانی انگلیس‌ها را در مقابل چهار هزار کلدار به وزیر

اکبرخان خان تسلیم داد.

۱۵ اگست:

جرنیل «نت» به قصد عزیمت بصوب کابل در حرکت بود مگر وزیر اکبرخان به تعداد پنج هزار نفر جنگ‌جویان افغان را برای جلوگیری از پیشرفت اردوی جرنیل با آن صوب ارسال نمود.

فتح جنگ سطح اطاق محبس خود را سوراخ و ذریعه ریسمان فرو آمده فرار اختیار و به جلال‌آباد پناه برد.

۱۹ اگست:

وزیر اکبرخان مکتوبی راجع به مذاکرات سیاسی خویش عنوانی لارد «ایلن بروک» ارسال و تذکر داده بود که وی مایل به مباحثه همراه جرنیل «پالک» نبوده بلکه حاضر خواهد بود با شخص لارد موصوف در موضوعات مختلفه تبادل افکار نماید چه جرنیل نامبرده شخص دیوانه بوده به طرز مباحثات سیاسی استعدادی ندارد.

۲۱ اگست:

اخبارهای تازه انگلستان وارد و مقالات که راجع به افغانستان تحریر شده بود توجه این جانب را جلب و اینکه بین دو نفر نامه‌نگار مباحثه روی کار که یکی برله و دیگری برعلیه نظریات و اطلاعات نگارنده بوده مرا نهایت مسرور نمود چنانچه یکی آن نظریه داشت که «لیدی سیل» در اطلاعات خود به طرفداری وزیر اکبرخان اظهار عقیده نمود. موضوع تحریر مشارالیه عاری از حقیقت و قابل قبول نیست در حالی که نفر دیگر تقریز اولین را مسترد و اظهار عقیده نموده بود که «لیدی سیل» بحیث یکنفر محبوس انگلیس هرچه تحریر و اطلاع داده است به سلسله حقایق سپری شده

است که بایست هرفرد آنرا مورد مطالعه قرار دهد، منتقد در مقاله خود اضافه می‌کرد که وی عقیده ندارد که مشارالیهها موضوع دور از حقیقت را مورد بحث قرار داده باشد، بهر تقدیر چون مکتوب‌های مسلسل اینجانب که عنوانی جرنیل «سیل» تحریر و ارسال می‌گردید شوهرم را چنان متوجه حقایق ساخته بود که جرنیل ارسال آنرا به گورنرهند و قوماندان نظامی از جمله واجبات می‌دانست گویا آن بود که نقل مکاتیب به انگلستان گسیل و موضوع بحث محافل خبر و خطیر را تشکیل و در جراید انتشار می‌یافت.

به هر کیف راجع به موضوع طرفداری وزیر اکبرخان قراری که نامه نگار در مقاله خود تذکر داده بود باید همین قدر اضافه نمایم که جرنیل «نت» از راه غزنی و جرنیل «پالک» از جلال‌آباد وارد کابل شده بعد از اینکه اقتدار را بکف گرفتند با وزیر اکبرخان و محمدشاه خان و سلطان جان از راه مفاهمه و دوستی پیش شده و اگر خواسته باشند امیر دوست محمد خان را که به پول ما در هند بسر می‌برد به تاج و تختش برساند بعداً هرطور است به افغان‌ها نشان بدهیم که ما چطور آنها را مغلوب و مفتوح و بچه طرز انتقام اردوی مقتول را خواهیم گرفت تا از يك طرف پرستیژ و شرف مملکت انگلستان را حفظ و از دیگر طرف ما ذریعه افغان‌ها چون سگ‌های تازیانه یافته از افغانستان رانده نشویم و نه افغانستان زبان زد عموم ملل جهان خواهد گردید و ازینکه چرا امیر دوست محمد خان خلع و شاه‌شجاع در عوضش قرار گرفت؟ و يك مملکت غیرمدنی را که از وطن ما نهایت بعید است تسخیر و در آنجا مصارف پول و جبه‌خانه را ناحق اجرا نمودند؟ و چه مطالب و چه مفکوره سیاسی را متضمن بوده است؟ جواب و حل این موضوع را به گورنر و قوماندان نظامی محول می‌داریم و برای اینکه من خانم يك نفر عسکر بودم لذا نمی‌توانستم ملاحظه نمایم که چگونه شرف ما پامال و برحسب گفته دشمن بربری شرف و ناموس مملکت مالکه دار می‌گردید. پس اگر اردوی انگلیس ذریعه دشمن متمدن قتل و قتال و برای

اجرای آن هر نوع وسیله و اجراءات فریب کارانه بکار برده می‌شد هیچ درد و باکی نداشت گویا در آن صورت وزیر اکبرخان چون هیروی ملی و «ویلهم تل» ثانی جلوه و مملکت خویش را از چنگ و یوغ اسارت اجنبی نجات داده بود ولی وزیر موصوف برحسب اظهارات خودش قاتل «میکناتن» بوده نه اینکه توسط نفر ثالثی بلکه ذریعه شخص خودش به قتل رسید و علاوه بر این چون موصوف دارای احساسات شدید و طبیعت عصبی بوده هر چیزی که برخلاف نظریه و افکارش بعمل آمد وی را عاری از تحرم و فاقد لحاظ می‌ساخت بناءً علیه از بین رفتن یک اردوی بزرگ انگلیس توسط همچو یک شخص درد و تالم جاویدیست که تصور شده نمی‌تواند گویا همین وزیر اکبر خان بود که باثر جسارت و فصاحت و خویشتن را دوست ما وانمود و از طرف انگلیس‌ها مورد اعتبار و اعتماد قرار داده می‌شد ولو «کنلی» در فرصت عودت اردوی انگلیس مکتوب از نظریه سوء و پلان تخریب کننده وزیر موصوف تحریر و آنرا در بتخاک برای ما ارسال نمود اما وزیر اکبرخان با قوم خونخوار غلزایی و خسرش محمدشاه خان که یک تن از دشمنان بزرگ انگلیس محسوب می‌گردید حرکت اردو را تعقیب و ماجرای عمل خویش موفق گردیدند.

گویا وزیر اکبرخان توانست با کمال مهارت و زبان چرب انگلیس‌ها را فریب و آنها را از دوستی خود متیقن و ازینکه قوم غلزایی برای تباهی و چپاول انگلیس مصمم اند مگر خودش با سه صد نفر سوار خویش جلو آنها را گرفته نمی‌تواند، انگلیس‌ها را قانع و گاه در اطراف و گاهی در عقب مفرزه دمدار جلوه، غازیان را تحریک و باین وسیله روز بروز قوی و به همین ترتیب موجب خونریزی و ازین رفتن اردوی انگلیس گردید چنانچه بعداً در فاصله‌های بعید گروپ سواران افغان آشکار و حینکه راجع به سرکرده آن استفسار می‌گردید همیشه وزیر اکبرخان معلوم و از دوستی خود راجع با انگلیس‌ها حرفی به میان می‌آورد اینک دوستی وزیر اکبرخان غلط و ما را



فربیب می‌داد در یکی از بیانات خودش که روزی به ما داد ثابت شد که وزیر موصوف چنین اظهار می‌نمود: «من بودم که سفیر شما را بدست خود قتل و اردوی شما را در ظرف چند روز از بین برداشته تمام رشته‌های فامیلی و انترستهای شخصی را منقطع و برای آزادی وطن و تقویه دین مبین اسلام قدم جدی گذاشتم، و باین وسیله در ردیف دشمنان انگلیس قرار گرفتم، مگر بازهم امروز تنها و کسی نیست با من همکار و از راه امداد و تعاون پیش آید و اگر قوت و اقتداری می‌داشتم بدون تردید به خوانین اقوام ثابت می‌نمودم که همکاری و تعاون در راه آزادی چه چیز بوده و بچه ترتیب به عمل می‌آید...»

وزیر اکبرخان بازهم به تعصب خویش ثابت قدم و در برابر اشخاصی که با انگلیس‌ها مراده و یا از ناحیه دوستی پیش می‌آمدند طرز جدی را اختیار و آنها را به وسایل مختلفی مجازات می‌نمود.

می‌گویند که عداوت زن‌ها نهایت شدید و غیر قابل تسکین است ولی دریغ که من در مقابل وزیر اکبرخان و محمدشاه خان و سلطان جان هیچ چیزی از قوه بفاعل آورده نتوانستم که وی بعداً ازینکه اردوی ما را نابود و برای اینکه یک نفر انگلیس اطلاع انهدام کلی آنها به جلال آباد برساند دوکتور برایدن (Brydon) را حیات گذاشته و باین ذریعه به ما احساسات شدیدی دشمنانه خود را ابراز نمود و در نتیجه فامیل‌های انگلیس را تحت تسلط خویش درآورد و در عین حال در مقابل ما از احترام کار می‌گرفت و به صورت شرافتمندانه پیش می‌آمد و وسیله حیات مستریح را قرار تقاضای وقت برای هرکدام ما فراهم و خوراکه وافر و میوه‌های متنوعه تهیه و بعضی اوقات البسه زنانه و مردانه ارسال و در حین ملاقات از لطف خوش و پذیرفتن خواهش‌های ما دریغ نمی‌نمود.

یگانه چیزیکه مارا از زمان رفتن کابل به شیوکی اذیت و خلق همه را تلخ می نمود داشتن شپش در البسه، که به قول جمعیت انگلیس قطعه پیاده و کیکها قطعه سوار خفیف نامیده می شده بود، از هر حیث طرز حیات آسوده یومیه را که به صفت محبوسین زیر مراقبت وزیر اکبرخان سپری می کردیم به جنجال مشکلات صحی مبدل می نمود و چون ملازمین به نسبت ما دارای البسه خراب تر و ازین رهگذر به تبدیل آن در فاصله های که موفق نمی شدند لهذا آنها بیشتر باخذ تعداد کثیری از جانورها مواجه و باین ذریعه باطفال تبادل و به سلسله کودکان مادرهای خود را به تعداد دو چند گرفتار می ساختند ولی بازهم حیات نهایت مستریح در یکی از باغ های شیوکی داشته یومیه از درختها و تاكهای انگور استفاده و در خیابانهای سایه دار قدم میزدیم در حالی که سپاهیان موظف در بالای بام سکونت پذیر و مشغول خوردن میوه و تشکیل مجلس بوده به صحبت های خویش می پرداختند.

## ۲۲ اگست:

افغانها در شهر از مغلوبیت وزیر اکبرخان در سرخ آب سخنها می زدند که وی شخصاً در راس عساکر خود حاضر و حتی جراحی برداشته بکابل عودت و اهالی را برعلیه انگلیسها به محاربه تشویق می نمود.

فتح جنگ همینکه وارد جلال آباد و با جرنیل «پالک» داخل مذاکرات گردید فوراً به وزیر اکبرخان مکتوبی ارسال و وزیر موصوف را در میدان وسیع جهت محاربه حقیقی دعوت نمود و قراری که معلوم گردید وزیر اکبرخان در حدود، بیست هزار نفر پیاده و پنج هزار نفر سوار را تهیه و آماده حرب شد مگر بایست اظهار عقیده نمایم که وزیر موصوف هیچ گاه در میدان وسیع و آزاد باعسکر آزموده و تجربه کار انگلیس رویو شده

نمی‌توانست گویا به جز اینکه از مواضع کوهسار و شیله‌های پر پیچ استفاده و اسلوب محاربه خود را به کار می‌انداخت دیگر وسیله نداشت.

**۲۳ اگست:**

محبوسین انگلیس بدون انتظار از غزنی وارد کابل گردیدند که در آنجمله «پالمر»، کپتان «برنت»، «هریس»، «نیکولسن»، «بوت»، «لستن»، «وليامس»، «کرافورت» و «تومپسن» شامل بودند چنانچه درین موضوع وزیر اکبرخان اظهار داشت که وی عنقریب جمعیت محبوسین انگلیس را بصوب زرمت و یا بامیان انتقال خواهد داد.

**۲۴ اگست:**

سلطان جان با سه صد نفر برای تقویه شمس‌الدین خان که در حصه قره‌باغ شکست خورده بود بصوب غزنی عزیمت نمود می‌گفتند که شکست شمس‌الدین خان در اثر مداخله قوم هزاره که در بین آنها طلای انگلیس توزیع و از راندن فرنگی‌ها منصرف شدند؛ به وقوع پیوست.

**۲۵ اگست:**

امری ناگهانی وزیر اکبرخان راجع به انتقال دادن ما واصل و حتی کپتان «تروپ» با امر وزیر موصوف حاضر و حرکت ما را مشاهده نمود چون متأسفانه بعضی نفری جمعیت ما مریض و طاقت حرکت و مسافرت را نداشتند که در آن جمله خانم «تریور» و اطفالش، خانم «اندرسن» و شوهرش در زیر سرپرستی و «کمپل» شامل بودند در قلعه باقی ماندند در حالی که یکنفر انگلیس از ریجمنت ۴ فوت و در باغ مدفون شد. بهر حال از طرف شب هنگامی که مهتاب می‌درخشید به سفر آغاز و بعد از طی ۱۷ میل مسافه وارد قلعه قاضی گردیدیم و چون به جز از نگارنده باقی مسافرین

مریض و در کجاوه جاگرفته بودند تواستند تا به اندازه از مشکلات خلاص و با کمال سهولت به هدف مواصلت ورزند.

#### ۲۶ اگست:

از طرف صبح به سفر ادامه داده در عرض راه با چندین تن از محبوسین باقی متصادف، جمعیت ۳۷ نفری را تشکیل و به صوب پغمان حرکت کردیم تا اینکه بعد از قطع نمودن ۱۸ میل به آنجا واصل و از راه چوکی ارغنده بطرف میدان به تمديد سفر پرداخته و زمین‌های مزروعی سرسبز و مناظر طبیعی و پر اشجاری را مشاهده و در خیمه‌های عسکرها که جهت توقف ما زده می‌شد به استراحت پرداختیم و در همان جا افواها ت راجع به عزیمت جرنیل «نت» از قندهار که دارای شش هزار نفر و در ۲۸ مارچ حرکت و به غزنی مواصلت نموده بود، مسموع می‌گردید و در مکتوبی که درین موضوع تحریر و از قندهار واصل اضافه شده بود که در سه ماه مارچ هنگامی که جرنیل «نت» اشتران عساکر را در چراگاه امر نموده به تعداد سه هزار راس آن توسط افغان‌ها ربوده شده و جرنیل را از حیث وسایل نقلیه به مشکلات و زحمات مواجه ساخته بودند.

#### ۲۷ اگست:

درین ضمن پلان عجیبی ذریعۀ جمعیت ما سنجیده شده بود که میرآخور احمدخان برحسب نظریه ما حرکت و اطلاع به جرنیل «نت» به غزنی ارسال گردد تا جرنیل برای آزادی ما انگلیس‌ها یک آن اولتر داخل اقدامات و ما را از مشکلات حبس و مسافرت‌های متمادی وزیر اکبرخان نجات دهد چنانچه برای عملی شدن پلان مذکور مبلغ دونیم لک روپیه جهت تادیه برای میرآخور احمدخان مشخص شده بود مگر میرآخور از پلان مرموز

واقف نبوده و از اینکه قطعه محافظین در پیش رو خیلی پیش و سواران در عقب قافله بودند به اندیشه و سودا مواجه بود.

**۲۸ اگست:**

مقارن دو بجه بعد از ظهر قافله ما حرکت و مقارن ساعت ۸ الی ۹ بجه شب به (ترخانه یا تکانه) واصل گردیدیم و اگر در عوض اسپ یابو، اسب سواری خوبی داشته بدون صفت محبوس در آن مناظر سرسبز که بطور عموم با چنارهای رسا و کشیده محاط بود سفر می نمودیم بدون تردید از سفر خود محفوظ و متلذذ می گردیدیم و هنگامی که در بین دره کم عرض قطع مسافه می نمودیم خصوصاً در بعضی حصص (جلریز) که آب های جریان و شفاف سرازیر می شد انظار همه را بخود معطوف نمود تا اینکه در مقابل شهر در بین زمین های مملو از درختان چنار قریب چشمه که آب آن چون دانه های الماس در شعاع آفتاب می درخشید، متوقف و به استراحت پرداختیم

**۲۶ اگست:**

هنگام طلوع خورشید براه افتادیم و طرف چپ یک سلسله کوه های خوب را ملاحظه و بعد از نزد قلعه مستحکمی موسوم به قلعه مصطفی خان که خودش فوت و پسرش جوان متمولی به نظر می خورد عبور نمودیم، مگر همینکه نزدیک قلعه موصوف قرار گرفتیم برای همه افراد جمعیت ما نان و یک غذای آبگین که مرکب از زردآلو بود توزیع شد و بعداً به سرچشمه مواصلت نمودیم.

**۳۰ اگست:**

از کوتل (حاجی گک) عبور و در مقابل خود قلعه پر برف را که ۱۸ هزار فوت ارتفاع داشت مشاهده و بعداً در دره انظار ما وسیع شده به دامنه

وسیع‌تری که زمین‌های زراعتی را تشکیل می‌داد روبرو شدیم در جایی که در غارهای بزرگ مجسمه‌های بودایی که از حیث ارتفاع و ساختمان جلب توجه می‌نمود در بامیان مشاهده شد.

#### اول سپتمبر ۱۸۴۲ع:

در اوایل صبح قریب طلوع خورشید حرکت و از کوتل مرتفع که تمام بامیان از آنجا بکمال خوبی ملاحظه می‌شد عبور نمودیم اگرچه مناظر دلکش آن سامان جلب توجه می‌نمود ولی دریغ که به حیث محبوسین در آنجا سپری و از عالم و مافی‌ها مجزا گویا در عالم سکوت و سکون بسر می‌بردیم.

در فرصت حرکت بطرف بامیان ثانیاً به زمین‌های مزروعی و حاصل‌خیز روبرو شدیم و بعضی مناظر زراعتی که توده‌های گندم بروی زمین قرار داشت زمین‌های انگلستان را در نظرم مجسم می‌نمود.

هنگامی که داخل بامیان شدیم جمعیت ما را کسی در داخل قلعه نمی‌پذیرفت.

چنانچه ما مجبوراً خیمه‌های خویش را در زمین‌های قریب قلعه که در آنجا چنگیزخان شهر را تخریب و حریق به تعداد سه لک ساکنین آنرا مقتول نموده بود تهیه نمودیم مگر روز دیگر در قلعه خوب و بهتر رهنمونی و مسکن‌گزین گردیدیم.

#### ۴ سپتمبر:

خانم صالح‌محمد خان که زن حسین جوان و در عین حال قبل از ازدواج رقاصه بیش نبود از لودیانه وارد و به دیدن خانم «میکناتن» آمده اظهار می‌نمود که فتح جنگ ممکن اعدام و مربوطینش در همین چند روز به بامیان مواصلت نماید.

ما هر روز برای تماشای مجسمه‌های بودایی و طرح پلان‌های رسامی در زمین‌ها گردش و باین وسیله مشکلات محافظین خود را فراهم می‌نمودیم. همان طوری که در سابق خوراکه و اجناس بصورت قناعت بخش تهیه و توزیع می‌گردید. در بامیان برعکس آن به مشاهده می‌پیوست. چنانچه در راس کمیسیون توزیع «لارنس» و میجر «پوتنگر» و کپتان «ویب» قرار گرفته بدست خود مقادیر معینه را تقسیم می‌کردند در حالی که در طبقه تحتانی قلعه که اطاق‌های وافر و تاریک را دارا بود برای خانم‌های از حیث موقعیت محفوظ مشخص و نگارنده با کمک خانم «ستوارت» و مستر «میلویل» در خلال روز شکافی به دیوار آن جهت ادخال روشنی و فضایی تازه وارد اگرچه بعضی خانم‌ها باثر موجودیت خزنده و گزنده‌ها شاک و به سر بردن در خیمه را بالای اطاق‌های فوق‌الذکر ترجیح می‌دادند من باکمال قناعت و حوصله در انتخاب خود ثابت قدم بودم.

۱۱ سپتمبر:

روزی یکی از محافظین بهره دار اظهار نمود که در جمله سه صد نفر محبوسین انگلیس پنجاه نفر آن هندی و صالح محمد خان شخص مادیات پرستی جلوه و می‌توان درین موقع استفاده شایان نمود چنانچه به همین سبب مجلس ترتیب و صالح محمد خان و مرتضی خان و «پوتنگر»، «لارنس»، «جون سن»، «میکنزی» و «ویب» در آن اشتراک و در نتیجه مبلغ ۲۰ هزار کلدار برای تادیه به صالح محمد خان وعده و قراردادی باین مناسبت تحریر و توسط افسران انگلیس امضا و حتی وعده تادیه آن مبلغ در صورتی که توسط حکومت انگلیس در هند منظور نگردد اشخاص امضا کننده قرارداد آنرا از پول شخصی خویش خواهند پرداخت به صالح محمد خان تقدیم و بعداً مجلس ختم و قناعت جانبین حاصل گردید.

۱۳ سپتمبر:

صالح محمد خان مکتوبی از وزیر اکبرخان دریافت و امری حاصل نمود بود که محبوسین انگلیس به محلی بعیدتری سوق و افراد غیرمستعد سفر از بین برده شود. ولی صالح محمد خان راجع باین امر مشوش و دو نفر از محافظین را که خبر مخالفت خان شیرین خان سرکرده قزلباشها را با وزیر اکبرخان اعلان نموده بودند طلب و در انظار عموم مجازات سختی نمود بعداً پرچم مبارزه را به حاشیه سرخ در بالای دیوار قلعه برافراشته و با این واسطه قوم هزاره را برای محاربه دعوت نمود. خوانین و بزرگان قوم هزاره نزد «پوتنگر» حاضر و طرفداری قوم خود را به وی گوشزد نمودند مگر بریگیدیر «شلتون» برخلاف نظریه و پلانها بوده خاطر نشان نمود که در صورت عدم کامیابی انگلیس، آنها نزد وزیر اکبرخان مسول و به مشکلات و مجازات مواجه خواهند گردید، همه را از اجرا و اشتراك این پلان منع نمود.

به هر تقدیر من از اقدام و پلان خود بصورت فوری ذریعه مکتوبی به جرنیل «سیل» اطلاع و ابلاغ داشتم که ما هرطوری است در بامیان باقی و خوراکه وافر جهت مقاومت ذخیره و در مقابل نفری وزیر اکبرخان داخل مبارزه و انتظار نجات را ذریعه عسکر انگلیس خواهیم برد یعنی بدون اینکه کسی بتواند مرا از آنجا بجای دیگری انتقال دهد، چون در آنوقت از رسیدن به جلالآباد اطمینان درست حاصل نبود. لهذا مکتوب دیگری توسط قاصد ثانی به آن سامان با کمال عجله ارسال گردید.

قطعه مکتوبی که امضاء آن مطالعه شده نمی توانست واصل و اظهار می داشت که عسکر جرنیل «پالک» در حصد بتخاک و عسکر جرنیل «نت» در علاقه میدان واصل و وزیر اکبرخان با شمس الدین خان به کوهستان فرار و قزلباشها برعلیه وزیر اکبرخان داخل عملیات شده و موجب فرارش گردیدند.



ما از قلعه کهنه به قلعه توپچی تبدیل مکان نمودیم که آنرا از هرحیث بهتر و راجع به آینده ما شگون خوبی گرفتیم و در فرصتی که از بین زمین ها عبور می کردیم، اینکه میر آخور احمدخان بصوب کابل عزیمت و پلان و پروگرام خود را توسط وی به وزیر اکبرخان فاش می دیدیم لذا به خوف و هراس مواجه و متوجه مشکلات آتیه خود بودیم که درین موقع صالح محمد خان نزد کپتان «لارنس» که بزبان فارسی تکلم می نمود واصل و اینکه چندین میل تفنگ و کارتوس های وافر همراه برداشته است اظهارات و می خواست که ذریعه افسران محبوس مفرزه پیش دار از جمعیت محبوسین ترتیب و به راه بیندازد که در اثر آن کپتان «لارنس» رو بطرف جمعیت نموده گفت: «برادران اینکه صالح محمد خان برای مدافعه شما تفنگ و کارتوس تهیه دیده ممنونیم ولی اکنون باید دید که کدام اشخاص برای اخذ آن اقدام و جهت مدافعه جمعیت انگلیس حاضر خواهد شد...»

رنگ رخسارم گلگون و به نسبتی که سکوت مطلق حکم فرما و کسی برای گرفتن اسلحه حاضر نمی شد حواسم پریشان و با اوضاع افسران متوجه گردیدم و اینکه بتوانم افسران انگلیس را به غیرت آورده تحریک نمایم در جواب «لارنس» ذیلاً پاسخ دادم.

آقای لارنس لطفاً تفنگی را برای اینجانب عنایت و بگذارید که خانم جمعیت را پاسبانی نماید.

بازهم کسی برای برداشتن اسلحه حاضر نگردید لذا «لارنس» به اظهارات خود ادامه داده گفت: و چون جوانان ما احساسات جوانمردی و حقوق حقه و مدافعه را از دست داده اند بناءً علیه از ملاحظه این احوال برایم تأثر و تأسف زیاد حاصل و مجبورم اسلحه را مسترد نمایم»

قریب قلعه متوقف و مشغول استراحت بودیم که مکتوبی وارد و حاوی بود اینکه جرنیل «پالک» در زد و خورد شدید با دشمن که قریب خورد کابل به وقوع پیوست آنها را مغلوب و از راه تپه‌های شمالی کابل بصوب تگاب پراکنده و هکذا عساکر جرنیل «نت» عدۀ دیگر دشمن را درحصه سیاه‌سنگ درهم خورد و وزیر اکبرخان و محمدشاه خان از انظار ناپدید و سلطان جان و شمس‌الدین خان و سلطان‌احمد خان در نواحی میدان نیز مغلوب و کابل به وسیله قزلباش‌ها چور و چپاول گردید گویا اطلاعاتی بود نهایت خوب که سرور سامعین را فراهم نمود.

۱۷ سپتمبر:

مقارن ساعت دو بجه شب از خواب بیدار و مکتوب سر «رچموند شکسپیر» (Richmondshakespear) از اینکه با شش صد نفر سوار قزلباش به مدد ما خواهد رسید خوانده شد و همین بود که ساعت ۲ بجه شب سر «رچموند شکسپیر» حاضر و همه را از دیدن خود مسرور نمود و یگانه بریگیدیر «شلتون» که درجه بلندی عسکری داشت و از اینکه «شکسپر» برای چه احترام و مراعات قوانین عسکری اغماض و راپور خود را چون یکنفر عسکر اول مشخص بریگیدیر «شلتون» تقدیم نمود به غضب آمده اظهار تنقید می‌نمود به هر کیف مهمان نو وارد بدادن اطلاعات تازه آغاز و می‌گفت که جرنیل «نت» در ۲۸ اگست در غزنی و در ۳۰ اگست در علاقه میدان در مقابل دشمن فاتح گردید در حالی که جرنیل «پالک» وزیر اکبرخان را در جگدلك و تیزین مغلوب و جرنیل «سیل» باخذ نشان خدمت از حضور ملکه انگلستان مفتخر و در عین حال بدون عارضه وخیم جراحت خفیفی نیز برداشت گویا اعتماد به نفس در عساکر انگلیس حاصل و جرنیل «پالک» در سیاه‌سنگ اخذ موقع و

جرنیل «نت» کابل را اشغال نمود، این بود اطلاعات جدید که ذریعه «شکسپر» نشر و موجب سرور و شغف ما انگلیس‌ها گردید.

۱۸ سپتمبر:

بنابر معلومات فوق از راهی که قبلاً طی شده بود به عودت پرداختیم حالانکه ریجمنت «شکسپر» از اینکه امداد عسکری و لو وعده آن داده شده بود واصل نگریده خیلی پریشان و اظهار تشویش می نمود خصوصاً که توقف سلطان خان را در همان نواحی تصور و از حمله وی به هراس بود اما مصافه مختصری طی نگردیده بود که قاصدی با مکتوب جرنیل «سیل» وارد و اطلاع نهایت مسرت آمیزی را که جرنیل شخصاً به غرض رهایی و استقبال ما در عرض راه می باشد داد و اگر چه نگارنده مریض و اسپ را به کجاوه تبدیل و تکان‌های شدید اشتر مرا اذیت و تب را بلند کرده بود بازهم باثر استماع اطلاع فوق روح جدیدی در بدنم دمیده شد.

قراری که واضح شد جرنیل «پالک» به جرنیل «سیل» فرستادن يك بريگاد را جهت آوردن جمعیت محبوسین انگلیسی از بامیان پیشنهاد نموده بود ولی جرنیل «سیل» در روز شصتمین سالگره خویش یعنی در ۱۱ سپتمبر شخصاً از راه کابل به صوب چوکی ارغنده حرکت و شب را در آنجا سپری و بعداً بیمارهای سریع پرداخته ریجمنت پیاده را جهت اخذ مواضع مهم در کوتل «اشرفی» معطل و خودش باریجمنت دیگری به طرف محل ما در حرکت افتاد چنانچه توانست نفری سلطان جان را در عرض راه و بین کوهسار پراگنده و به طرق هدف مطلوب بشتابد. گفته نمی توانم که من و دخترم به چه احساسات غیر قابل تصور به سبب نزدیک شدن شوهرم مواجه بودیم که طاقت تکلم و تفاهم از ماسلب و بدون اختیار قطرات اشک از رخسارهای ما در برابر قطعه عسکر که سلام و احترام خود را در مقابل خانم و دختر قوماندان خود ادا می نمود، جاری بود گویا لحظه بعد

هرکدام با لطف و طور مخصوص خویش از ما استقبال و تبریکات خود را عرضه می‌داشت که ما در مقابل به جز از ریختاندن اشک سرور دیگر چیزی اظهار نمی‌توانستیم.

## ۲۱ سپتمبر:

هدف ما قلعه قاضی قرار گرفت و چه تفاوت محسوسی در بین آن زمان که بحیث محبوسین زیر نظارت عسکر افغانی در آنجا متوقف و توصل ثانی که با کمال آسوده گی خاطر تحت درختان آن توقف نمودیم موجود بود و هنگامی که از قلعه قاضی خارج و براه افتادیم قصبه مذکور حریق و همچنین قلعه سلطان جان نیز حریق و تخریب گردید در حالی که محافظین برای حفظ اموال دوست‌های ما در قلعه‌های قزلباش ارسال و مقارن ساعت ۳ بجه بعد از ظهر به صوب کابل رهسپار و بازارهای شهر را عاری از افراد و داکین را که منظره حزن انگیز را تشکیل داده بود مشاهده و در توقف‌گاه عسکری سیاه‌سنگ با استقبال ۲۱ فیر توپ پذیرایی گردیدیم! ...

نوت: درین حصه یادداشت‌های اینجانب خاتمه می‌پذیرد و تمديد آن البته به کسانی دلچسپ واقع خواهد گردید که طبعاً با من ارتباط خصوصی و قریب‌تری داشته باشند.

## ضمایم

۱. سفیر مکناتن» در ۲۰ اکتوبر ۱۸۴۱ عیسوی بر اساس راپورت کپتان «تریور» که در کابل آغاز شورش در بین اهالی محسوس است مکتوبی به الکسندر «برنس» ارسال داشت که از حیث ارتباط وظیفه درین زمینه داخل اقدامات فوری گردد. مگر «الکساندر برنس» در جواب تحریر نمود که کپتان «تریور» سهوی را مرتکب و در کابل چون سابق امنیت برپا و حاجت به تشویش نخواهد بود مگر «تریور» درین موضوع ثانیاً نزد «میکناتن» بطور اختصار احضار داشت که تعداد کافی از بزرگان قوم غلزایی با احساسات خشونت آمیزی کابل را ترك گفتند.

۲. «الکسندر برنس» در اول نومبر سال ۱۸۴۱ ع اینکه «میکناتن» کابل را عنقریب در آرامش تام وداع خواهد نمود تبریک گفت گویا اظهار اطمینان «الکسندر برنس» راجع به امنیت و آرامش در کابل که به سفیر «مکناتن» نموده بود از ناحیه بعمل آمد که به تصور خودش چوکی آنرا اشغال و اختیارات موصوف را بخود راجع می‌دید ولی نمی‌دانست که در عوض «میکناتن»، «سوترلند» در شرف انتخاب بود.

۳- قرار معلوم و هکذا برحسب تأیید بعضی افغان‌ها ثابت گردید که «الکسندر برنس» درخواست یک ریجمنت را از «میکناتن» نموده بود بدون اینکه درخواستی وی قابل قبول واقع و امداد عسکری توسط سفیر موصوف ویا «تریور» و «میکنزی» و «انکویتیل» برایش رسیده باشد و آیا مسولیت آن بر دوش کدام شخص خواهد بود لازم است که مادرین باره اظهار نظریه نماییم.

۴ - در موضوع شورش کابل نه تنها تاج‌محمد خان بلکه نایب شریف خان نیز «الکسندر برنس» را خبردار نموده بودند. چنانچه اخیرالذکر نزد همه

افسران معروف و درباره نایب مذکور در یکی از اخبارهای بمبی که مرد مهمی توصیف شده بود، سطور تحریر داشتند اما خان شیرین خان به صفت سرکرده قزلباش‌ها و محمدشریف خان نایب نامبرده نامزد بود که خودش در اثر دوستی با انگلیس‌ها از وطن فرار و ملیکت خود را که بالغ به دولک رویه می‌گردید از دست داد و به تصرف دشمنانش یعنی بارکزایی‌ها درآمد نایب شریف خان مبلغ بزرگی را از دارایی خود برای تکفین اجساد «الکسندر برن» و برادرش تادیه نمود ولی مردم او را فریب داد و میت «برنس» و برادرش را دفن نی بلکه در موقع عودت ثانی عساکر انگلیس در کابل مدفون شدند مگر بازهم نظریه و اعمالش در مقابل ما انگلیس‌ها عالی بود.

تاج‌محمد خان و نایب شریف خان با افراد گروهی انگلیس در کابل تا اندازه که اقتدار داشتند از هیچ‌گونه امداد و تعاون خودداری نکردند و حتی برای اینجانب و دخترم خانم «ستورات» در هر موقع که می‌توانستند در پرده خفا اجناس مختصر چون چای و قند و جوراب‌های زنانه و دستکش بعضی اوقات پول هم ارسال می‌داشتند.

تاج‌محمد خان پسر همان غلام محمد خان بود که با شاه‌شجاع در موقع بدست آوردن تاج و تختش ابراز فعالیت‌های پیهم نمود و در خانواده موصوف از زمان‌های قدیم باین طرف رتبه وزیری طور ارثی معمول بود چنانچه ما انگلیس‌ها هم وی را در زمان وزارتش ترك گفتیم.

جان فشان خان دران موقع طبق اظهارات خودش سعید محمدخان بیچاره بود که دو برادرش در محاربه مقتول و یک پسرش در زمان طفولیت طعمه آتش و پسر دیگرش را ولو صداهای نجات می‌کشید سر از تنش جدا ساختند در حالی که خودش با خانم خویش با ما به هند عودت و دارایی و ملکیت خود را در پغمان که عبارت از باغ‌ها و زمین‌های مزروعی بود از

دست داد ولی در مقابل آن امید امداد و تعاون را از حکومت هند در دل  
می پروارنید.

راه پیش

## پیمان

مواد پیمانی که بین سفیر «میکناتن» بحیث نماینده سیاسی حکومت انگلیس در کابل از یکطرف و سردار وزیر محمداکبرخان و محمدعثمان خان و سلطان جان و محمدشاه خان و خدایبخش خان بزرگان قوم غلزایی و نایب شریف خان قزلباش از دیگر طرف بعمل آمده بود ذیلاً توضیح می‌گردد:

- ۱- ذخایر خوراکیه برای عساکر اردوی انگلیس و حیوان و پاکش جهت عودت به صورت فوری تهیه شود.
- ۲- عساکر انگلیس افغانستان را ترک می‌گویند.
- ۳- پیمان ثانی برای حفاظت اردوی انگلیس عقد گردد.
- ۴- امیر دوست محمد خان با فامیل و مربوطینش آزاد ساخته شوند.
- ۵- شاه شجاع می‌تواند بر حسب خواهش خودش با معاش يك لك كلدار در مملکت باقی و یا با عساکر انگلیس به هند عودت و دارایی خود را همراه ببرد. در حالی که اموال مربوطه و متعلق به امیر دوست محمد خان را مسترد می‌نمایند.
- ۶- تمام مریضان و مجروحین اردوی انگلیس نزد وزیر اکبرخان در کابل باقی و به حیث مهمان به آنها معامله شود.
- ۷- عموم جبه‌خانه و توپ‌های مربوطه در صورت عدم وسایل نقلیه به وزیر اکبرخان تسلیم داده شود.
- ۸- اموال شخصی افسران اردوی انگلیس که از عدم وسایل نقلیه انتقال نمی‌تواند نزد محمدزمان خان باقی و در فرصت لزوم به د هند گسیل گردد.
- ۹- در موقع محاربه به هیچ یک عساکر جانبین اذیت و مزاحمت نمی‌شود و سرکرده‌گان که با شاه شجاع متحد می‌باشند و می‌توانند



- بحسب خواهش خود شان باشاه موصوف افغانستان را ترك و يا در مملكت باقى و به نظر احترام ديده مى شوند.
- ۱۰- افراد و تبعه انگليسى كه براى اجراى تجارت در افغانستان مى باشد در افغانستان به هيچ نوع اذيت نمى گردد.
- ۱۱- عساكر انگليسى جلال آباد را قبل از عودت اردوى انگليس از كابل ترك مى گويد.
- ۱۲- سردار محمد اكبر خان و يا محمد عثمان خان اگر خواسته باشند مى توانند عسكرى انگليس را الى پشاور همراهى نمايند.
- ۱۳- براى مراقبت اجراى مواد پيمان چهار نفر افسران گروه انگليس الى مواصلى امير دوست محمد خان در كابل خواهند ماند.
- (۱۱ دسمبر ۱۸۴۱ عيسوى)



<https://rahparcham.org>